تابخانهٔ
س شورای
سلامی

۱۰۸۱۶ خ

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب رساله در ذکر اخبار کتب سماویه و بشارت انبیاء ماضیه بر نبوت پیغمبر آخرالزمان

مؤلف

موضوع

شمارهٔ قفسه ۱۶۱۵

شماره ثبت کتاب ۸۷۲۵۵

۱۰۸۱۶

۱۶۱۵

بازدید شد
۱۳۸۱

بازرسی شد

۱۰

بازدید شد
۱۳۸۱

بازرسی شد

کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب ۸۷۲۵۵
۱۰۸۱۶
۱۶۱۵

کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۳۰۲

١٨٦١

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لولیه والصلوة والسلام علی
خیر خلقه واشرف انبیاءه ورسله
محمد خاتم النبیین کما اخبرنا بنبوته
فی التوریة والانجیل والزبور والفرقان
وعلی آله الطیبین الطاهرین اما بعد
این رساله ایست در ذکر اخبار کتب
سماویه وبشارت انبیاء ماضیه بر
نبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه

واله

واله بر سبیل اختصار بجهة یوسف
نامی نصرانی که فی الجمله اطلاعی از کتب
اربعه میداشت واظهار می نمود که در
توریة وانجیل وزبور یافتم اخبار نبوت
پیغمبر شما را واکر مرا معلوم شود از کتب
سماویه اخبار مذکور توقف نخواهم نمود
در قبول اسلام وسیاحت بسیار نموده ام
ومناظره با اهل اسلام کرده ام وشهرهای
بسیار کردیده ام وبمجالس اهل علم نشسته ام
وتا بحال حقیقت مذهب اسلام بر من ظاهر
نشده است چون سخنان او را شنیدم
مبادرت بتحریر این رساله نمودم که او را

حجت نبوده باشد وحقیر وشرمندکی در
نزد خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
از جهة اهمال در ارشاد خلق وکم کشتکان
وادی جهالت نباشد ومنه التوفیق و
الاعانة ولا قوة الا بالله بدانکه علم آدمی
بچیزی یا بمشاهده ورؤیت انچیز است اکر
ان چیز دیدنی باشد وهمچنین بشنیدن
انچیز است اکر از جنس شنیدنی باشد و
همچنین سایر حواس ومدرکات انها یا اینکه
باخبار مخبر می شود مانند علم شخص بهند و سند و
روم و مخبر کاهی متواتر می شود وکاهی بغیر
تواتر غیر تواتر اکر محفوف بقراین صدق باشد

کاهی مورث علم قطعی میشود والا مفید ظنی
خواهد شد وبحسب قلت وکثرت مخبر تفاوت
در ظن حاصل میشود بحسب قوة وضعف
واینمعنی واضح است بر کسی که غرض و
تعصب وحمیت ولجاج نداشته باشد چنانچه
هرکاه رجوع بوجدان خود بکنی از روی
انصاف تصدیق خواهی نمود وهرکاه
بتواتر برسد مفید قطع خواهد بود مانند
علم بوجود هند و روم و مکه ومعنی تواتر
انست که در هر عصری ناقلین انچه را مقدر
بوده باشد که عقل احتمال ندهد که تواطؤ بر
دروغ نموده باشد مثل وجود مکه که در هر

سال مخبرین اخبار بوجود مکه می نمایند
و از این جهة هر کسی که تشکیک کند او را
بسفاهت نسبت میدهند و بدانکه معجزه عبارت
است از ظاهر شدن امری از شخصی که ادعاء
نبوت کند که دیگران عاجز باشند از
آوردن بمثل آن پس عاجز گردانید از آوردن
دیگری مثل آنرا هر عقلی حکم میکند
که مدعی نبوت باید صادق باشد مانند
عصی در دست موسی بن عمران که اژدها شد
و دست را از جیب خود بیرون می آورد مانند
آفتاب می نمود همه اهل عصر او که در سحر
نمودن زبردست بودند چون عجز خود را دیدند

اعتراف بنبوت او نمودند و مانند احیاء
موتی و ابراء اکمه و ابرص و اخبار از اکل
و شرب و ذخیره نمودن در خانهای خود که
عیسی بن مریم نمود بقوم بنی اسرائیل در عصری
که مردم آن عصر زبردست بودند بر معالجه
امراض صعبه چون دیدند خود را که عاجز
بودند از آوردن بمثل اعتراف نمودند بنبوت
او و معجزه هر پیغمبری مناسب اهل آن عصر باید
بوده باشد نظر بحکمت و مصلحت که برهان واضح
و دلیل قاطع بوده باشد که احدی را بهانه و
عذری باقی نماند و در زمان حضرت پیغمبر
آخر الزمان صلی الله علیه و آله که در مکه

معظم مبعوث شده زمانی بود که اهل آن زمان
پیوسته در انشاء کلام فصیح و خطب بلیغه
و اشعار موزونه مشتمله بر مجاز و استعارات
و محسنات بدیعه و انواع کلمات ظریفه
بودند نه سحر سحره را در آن وقت رواجی و نه
معالجات غریبه یونان را خریداری بلکه
اسم طبابت در آن عصر و بلد کم یاد می
شد پس ظهور معجز موسوی در اظهار مثل
عصا و نمودن معالجات عیسوی با عدم مهارت
اهل آن بلد بطبابت جالینوسی وضع در غیر
موضع می نمود پس دادند بان بزرگوار چیزی
را که اهل آن عصر از آوردن بمثل آن عاجزند

بانکه

با آنکه سعیهای بسیار بکار بردند و شبها را
به بیداری روز کردند و همه یکدیگر را
مدد کردند در آوردن اقصر سوره که
بقدر سه آیه بوده باشد و نتوانستند
چنانچه بر عجز خود تا بحال باقی میباشند
و کل معترف بودند که آن بزرگوار بمکتب
خانه نرفته و قلم کتابت بدست نگرفته و
در مجمع شعرا و فصحا ننشسته و با ارباب
تاریخ و صاحبان قصص و حکایات سلف
و انساب قبایل عرب و عجم معاشرت نکرده
کلامی بر زبان او جاری ساختند پاره ترکیب
و پاره حروف مقطعه که در اوایل بعضی از

سوراین رقم مبارک شیم ثبت شده است و
حروف بیست ونه کانه دردست همه طوایف
ویکنفر نتوانست مانند تقطیع او بیاورد و
با انکه امی بود کلامش من حیث اللفظ
والترکیب مشتمل بر فصاحت وبلاغت بدرجه
اعلا که عقلهای فصحاء عدنان وبلغاء
قحطان از اوردن سوره ازان عاجز ومن
حیث المعنی مشتمل بر مراتب توحید وصفات
جلال وجمال واسماء حسنی واخبار از
مغیبات از گذشته وآینده وحکایات
سلف وقرون ماضیه وحوادث واقعه
در ایام سالفه وملل ومذاهب باطله و

شرایع انبیا ورسل گذشته احدی نتوانست
که اثبات سهو یا نسیانی یا غلطی وخطائی
درا وظاهر نماید واو درمیان گروهی
از کفر که درعناد ولجاج ونخوت وکبر
سرامد عصر بودند وپیوسته درمقام
تکذیب وازلال او گاهی بسفاهت
گاهی بجنون گاهی بسحر او را نسبت میدادند
چون دیدند که هیچ طرف نتوانستند عیب
او را پیدا کنند درمقام قبول او برامدند پس
می گوییم چون تواتر افاده علم قطعی میکند این
کتاب مجید متواتر رسیده است که آن مقدر
پناه اوردند ومشتملست بر قصص وحکایات

ایام گذشته ومشتملست بر اخبار اتیه
در قیامت ومشتمل است بر علوم نامتناهیه
از کلام وحکمت وریاضی وهیئت وفقه
واحکام شرعیه فرعیه وفنون از فصاحت
وبلاغت وترصع وتجنیس وسایر محسنات
بدیعه وهر طایفه در هر علمی که خودرا
ماهر در آن میدانند استفاده از قرآن
نموده اند صوفی در مراتب سلوك وعرفان
وفقیه در مراتب فقه واحکام از عبادات
وعقود وایقاعات وحدود وجنایات و
قصاص ودیات تمامی از قرآن اخذ نموده اند
بلکه ارباب اکسیر واصحاب عدد وارباب

طلسمات

طلسمات واز ان تاریخ الی حال پیوسته در
بحر معانی آن غواصان فکرت غوص می
کنند وهر کسی بقدر مرتبه از این بحر عمیق استخراج
نکات ودقایق لطیفه ومعانی بدیعه نموده اند
واز بطون آن تاویلات فواید بسیار از پس پرده
خفا بعرصه ظهور اورده وهر یك معترف بعجز
وقصور از ادراك کنه آن بوده اند ودر فصاحت
وبلاغت الفاظ وترتیب کلمات وایات وشب
همگی فصحا وبلغا وخطبا وشعرا از اتیان
بمثل که چه بقدر یك سوره بوده باشد
کوتاه ساخته معترف بعجز گردیده اند پس
صدور چنین کلامی از مثل امی بان صفت هر که

دیده او بینا ست شهادت بر اغماض آن میدهد
چنانچه از آن زمان الی حال فحول علماء (اعجاز آن) زبردست
آمدند واحدی نتوانست عیب جوئی کند که چه
بیك حرف باشد همگی تصدیق نمودند باینکه
معجزه است پس چنانچه اصل این کتاب از آن
جناب بتواتر رسیده است معجزه بودن این
کتاب هم بتواتر رسیده است که پیوسته علماء
هر عصری باعجاز متفق بوده اند وهرگاه عامی
فج نفهمد فصاحت وبلاغت این کتاب را که در
درجه اعجاز است مناط امر نمیشود چنانچه
هرگاه حضرت عیسی علیه السلام کور را
بینا گردانید ومبروص را صحیح نمود اطباء

حذاق عصر

حذاق عصر شهادت میدادند که این معجزه است
عامی فج که از طبابت بی بهره است اعجاز این عمل را
نمیفهمد میتوانست در جواب گفت که اعجاز
این امر را مسلم نمیدارم شاید در طبابت زبر
دست از اطبا شده باشد پس کرده این کار
را که سایر اطبا عاجز باشند واما اطباء
چون ماهر در طبابت بودند تصدیق معجزه
او نمودند دانستند که این عمل بقدرت
بشریت وفکر در علم طبابت نمی شود پس
سخن آن عامی حجت بر مدعی نبوت نمی شود و
همچنین عصای حضرت موسی علیه السلم
را ساحران آن عصر که در سحر ماهر بودند او

تصدیق نمودند باعجاز پس سایر خلق هم
موافقت کردند و آن عامی بی وقوف مثل
آن سخن را میتوانست بگوید که شاید موسی
در سحر کردن ماهرتر از بقیه ساحر میدانست که
این عمل از دست سحر بر نمی آید و بقدرت بشریت
نبود انجماعت ایمان آوردند و اعجاز موسی و
عیسی مشهور و معروف شد الی هذا الزمان
همچنین است قرآن پیغمبر ما که همه ارباب
کمال از هر علی خواه حکیم فیلسوف خواه
متکلم خواه ارباب اعداد و حروف خواه ارباب
عرفان مجملا در تمامی این اعصار متفق شدند
بر اعجاز آن و احدی اعتنا نکرد باینکه عامی بگوید

که من معجزه

که من معجزه قرآن را نمیدانم پس بر من حجت نیست
که اگر این سخن مناط باشد این شخص نصرانی
اثبات مذهب خود و مذاهب سالفه را نمی
تواند نمود زیرا که میتوان گفت که انچه عیسی کرد
و موسی نمود بجهة زبردستی بود که بهم رسانیده
بودند در طبابت و کهانت و اگر بگوید این
مرد نصرانی که شما طایفه اسلام قایلید که
این دو شخص پیغمبر بودند عیسی روح الله و موسی
کلیم الله بود میگوییم بلی بجهة اعجازی بود که
بتواتر بما رسیده است و همین تواتر در اعجاز
محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله نیز ما را
حاصلست و اگر تو را غرض و مرض عصبیت

نباشد نیز با ما موافقت خواهی کرد بجهة
آنکه هرگاه داخل شهری بشوید و ببینید
که پنج نفر یا ده نفر که ملاقات شد زنّار بسته
اند مظنّه قوی بهم میرسد که اهل این شهر بت
پرست میباشند و اگر ببینند که اهل این شهر
وقت عبادت ناقوس میزنند جزم میکنید که
عیسوی مذهب‌اند چگونه می‌شود از اسلامبول
و اقصی بلاد مغرب الی قصوی مشرق من حیث
الطول و از جنوب الی شمال عالم در پنج وقت
اذان بر مناره میگویند علم حاصل نشود که اصل
این کیش و رویّه از شخص صاحب حجّت بوده
و چگونه بی معجزه چنین مذهب و آیینی برپا

کرده باشد

کرده باشد بدون تمسّک و تحدّی یا اینکه او
اظهار امری کرده باشد که معجزه نباشد و این
خلق عظیم امر بر ایشان مشتبه شده باشد و حال
اینکه صاحب این ملّت و آیین از اول با ایشان
استدلال می‌نمود و از جمله استدلال و موافق
صریح این بود که میگفت بشارت وجود و
ظهور مرا در کتاب شما که توریة و انجیل است
خدای ما و شما خبر داده است و جماعت یهود
و نصاری قاطبة مطّلع شده‌اند که در قرآن
مجید مذکور است که در توریة و انجیل یاد او
نموده‌اند به نبوّت و پیغمبری اگر علماء یهود و
نصاری که ماهر و عالم باین دو کتاب بوده‌اند

هرگاه میدانستند که در توریه وانجیل بهیچ
وجه ذکر این پیغمبر نشده است پس کدام
حجت ازین قوی ترکه همین را دلیل وحجت
بر کذب وبطلان ادعاء او نمایند وبگویند
ای محمد تو بتوریة وانجیل ما قائلی ودر کتاب
تو نوشته است که در توریه وانجیل بشارت
نبوت ترا داده ام این دو کتاب درمیان میباشد
به بین در کجای آن ذکر تو شده است پس همین
شاهد است بر کذب تو وحال اینکه احدی
از یهود ونصاری این حجت را نتوانستند بیاورند
واین سخن را نتوانستند اظهار کنند وجهه
ندارد مگر همین که میدانستند که توریت و

انجیل ناطق است به نبوت ورسالت این
بزرگوار مجملا چون عجز ایشان ظاهر شد عصبیت
وحمیت والفت بدین آبائی مانع شد ایشانرا
از تصدیق نمودن پس شروع کردند بجمع آوری
لشکر وخرج کردن مال در تدارک اسلحه
واسباب جنگ با کفار قریش ویهود عرب
وچون این مرد نصرانی حجت از دو کتاب
خواست وبعد ازین دو کتاب قبول ادله دیگر
بغیر از معجزات باهره انحضرت رانمیکرد ما هم در
اثبات حقیت مذهب خود اکتفا بعبارات
این دو کتاب میکنیم بموافق آنچه یافته ایم واز
تواریخ وسیر از نقله اخبار وآثار بما رسیده است

اگر طالب حق است قبول خواهد کرد اول از
نصوص اینکه در توریة وارد شده است که
در سفر پنجم است بعربی نقل نموده اند جاء
النور من طور سیناء واشرق من ساعیر و
استعلن من جبال فاران یعنی آمد نور الهی
از کوه طور سیناء و روشن و لامع گردید نور
اله از جبل ساعیر و نوری از جبل فاران روشن
و ساطع شد و واضح است بر هر طالب حقی
که از غرض و حمیت خود را خالی ساخته باشد
که نور الهی از طور سیناء وحی است که بر حضرت
موسی علیه السلام نازل شد و نوری که در
ساعیر ظاهر شد وحی نبوت بود که بر عیسی علیه

السلام

السلام نازل شد و نوری که بجبل فاران ظاهر
شد و آن جبل قریب بکعبه است بدو میل
و نیم آن نور نبوت است که چون آفتاب لامع شد
و هرگز در هیچ قرنی و عصری از زمین
تهامه برنخواست کسی که ادعاء نبوت کند
مگر سید هاشمی نسب محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب صلی الله علیه و آله که تمام تر
مظهری بود از مظاهر تجلیات و کامل تر آن
هر واضحی بود از واضحات بینات که نسخه
جامعه جمیع صفات تمجیدیه و آینه جلوه
نمای کمالات تحمیدیه که در شبستان عالم
چراغی بود افروخته از مشرق رسالت که

خلق را از تنگنای ظلمت نجات داد و بفضای
عالم الفت و ایصال باعمال حسنه مرضیه
و اکتساب عقاید یقینیه حقه که باعث
صعود بعالم ارواح و صدر نشینان بارگاه
سرمدی گردیدند چنانچه از علماء این
امت و تبحر در فنون علوم ظاهر میشود که در
هیچ امتی بهم نرسید **دلیل دوم** در سفر پنجم
توریة که بزبان عبری نقل نموده اند انی
لمقیم لهم نبیا من بنی اخوتهم مثلک واجری
قولی فی فیه و یقول لهم ما امره یعنی بدرستی
که من برپا میدارم از برای ایشان پیغمبری
از فرزندان برادران ایشان که مثل تو باشد

و سخن خود را در دهان او جاری میسازم و
او بقوم خود می گوید انچه را که امر میکنم اورا
و این کلام صریحست در اخبار بنبوت پیغمبر
ما زیرا که ایشان بنی اسرائیل بودند و اسرائیل
اسم یعقوبست و یعقوب پسر اسحق بود و از
یعقوب دوازده فرزند بهم رسید و از
هر فرزندی نسل بسیار و همه بنی اسرائیل
دوازده سبط بودند چنانچه در شکافتن
رود نیل بدوازده شعبه باین جهة بود
که میگفتند ما دوازده سبطیم و هیچ
یک از اسباط را بر سبط دیگر شرف نیست
باید همگی بیکدفعه وارد رود نیل شویم

پس ظاهر است که قاطبه بنی اسرائیل از فرزندان
یعقوبند وخدا می فرماید درین فقره که من
پیغمبری بر پای میدارم از فرزندان برادران
شما ها فرزند برادر اسرائیل منحصر است که
از اولاد اسمعیل باشند زیرا که در رشته
اسمعیل بنی الاخوه اسرائیل می شوند و هر که
از اسرائیل بهمرسد بنی اسرائیل است پس
بنی الاخوه صلب اسمعیل خواهد بود و بر
نخواست از صلب اسمعیل مگر همین بزرگوار
که سید رسل و اشرف انبیا بودند هرگاه
انصاف داشته باشد و رجوع بکتب
سماویه نماید دلیل سیم اینکه در فصل بیستم

صف

سفر اول کتاب توریة مذکور است که تعبیر
از اسم محمد بماد ماد و از ذریه انحضرت
که بوصایت و خلافت مخلع گردیده اند بشنیم
عسور و سید داماد نقل نموده اند که این
فقرات در محلش از توریة باین مضمون وارد
شده است که ای برهیم قول حق را در باب
که ذبح اسمعیل را قبول کردیم پس برکت باو
میرسانم و او را صاحب ثمره و میوه خواهم
گردانید و از فرزندان او بیرون خواهم آورد
ماد ماد را و اخراج خواهم نمود دوازده
بزرگ را و شنیم عسور که الجلیل القدرند
تعبیر از حضرات عترت باین دو لفظ شده است

ودر نسخه دیگر دیدم که باین عبارت نوشته بود
ثنیم عشر وترجمه انرا صاحب کتاب چنین نموده
بود که ای ابرهیم دعای تورا مستجاب نمودیم
واولاد اسمعیل را بسیار وبرومند گردانیدیم
تما دماد وثنیم عشر یعنی محمد ودوازده برگزید
وبزرگان ازین قرار عشر عبارت از ده است و
ثنیم واثنان بمعنی دواست وعلی ای حال از
صلب اسمعیل کسی برنخواست که صاحب اسم
ورسم شریعت بوده باشد مگر جناب مقدس
خاتم الانبیا ودوازده نفر از عترت این بزرگوار
که هر یك صاحب معجزات باهرات وستارگان
اسمان عصمت وآفتابهای فلك امامت بودند

چهارم در توریه بعبارت عبری که بزبان
عربی بیان شده که اِذا جاءَتِ الاُمَّةُ الأَخیرَةُ
اتباع راکب البعیر یُسَبِّحُونَ الرَّبَّ جدّا جدّا تسبیحاً
جَدیداً فِی الکَنائس الجدد فلیفرع بنی اسرائیل
اِلَیهِم وَالی ملکهم لِتَطمَئِنَّ قُلُوبُهُم فان بِاَیدیهِم
سُیُوفاً یَنتَقِمُونَ بِهامِنَ الاُمَمِ الکافِرَةِ فی
اَقطارِ الاَرضِ ترجمه ان بزبان فارسی اینست
که هرگاه امدند امت اخر امتها که امت متابعت
می نمایند شتر سواری را وتنزیه میکنند پروردگار
را بسعی وجد وجهد تمام در معبدهای تازه
برپاشده پس البته پسران اسرائیل پناه برند
بایشان وبپادشاه ایشان تا دلهای ایشان ارام

بگیرد از بیم و خوف زیرا که بدست ایشان
شمشیرها خواهد بود که انتقام میکشند بشمشیرهای
خود از ملتهای کفر که در اطراف زمین
میباشد پس روشن شد که لشکری که تابع
شوند شترسواری را که انتقام بکشد از
ملتهای کفر که پسران اسرائیل هرگاه پناه
باو ببرند ایمن خواهند بود بعد ازین بزرگوار
تا بحال بهم نرسید شاید این مرد نصرانی
بگوید که امت اخیره که در توریة مذکور شده است
و تابعین شترسوار از کجا که این امت باشند
و شترسوار از کجا که این بزرگوار باشد
شاید که آن امت و آن شترسوار بعد ازین

ظاهر گردد

ظاهر شود در جواب گوییم که امت اخیره را
تعیین نکرده اند که در چه سالی باشد
و شترسوار را هم اسم و نسب او را هم بیان
نکرده اند خالی نیست یا اینست که دیگر
نخواهد آمد چنین کسی بچنین صفتی پس
ما نجات یافته ایم و شما ها ای گروه یهود
و نصاری هلاک شدید که ایمان بکتاب و
پیغمبر خود نیاوردید و بمضمون آنچه در توریة
بود عمل نکردید و اگر خواهد آمد باین صفت
از کجا یقین شود که امت اخیره ایشان و شترسوار
آن باشد شاید امت اخیره بعد ازین طایفه
بیاید با شترسواری و نقل کلام بر آن

می کنیم وهلم جرا پس هر که ایمان نخواهد
اورد وحجة بر شما تمام شد وحال اینکه شهادت
تورية منحصر بهمین عبارت نیست بلکه
عبارات دیگر را که نقل نمودیم وانچه بعد
نقل خواهیم کرد دلالت در کمال ظهور
دارد که آن شتر سوار احمد مختار است که
از صلب اسمعیل وصاحب ایل وعترت دوازده
کانه از جبل فاران از بنی الاخوه بود وما طایفه
که ایمان اورده ایم بنبوت او نظر بمشاهده
معجزات وعلامات از مکان بعثت واز
نصب که صلب اسمعیلی است واز هیئت
که بر شتر سوار میشود واز دلالات طوایف کفر

مینماید

مینماید در ایمان اوردن ما خدا را بر ما حجة
نخواهد بود که چرا ایمان اوردید گوییم بجهة
ظهور معجزات واتصاف بنعت ومناقب
مذکوره در تورية وجامعیت کمالات پس
هر گاه بعد ازین کسی بهم رسد که جامعیت او
بیشتر باشد ومعجزات وعلامات اوصاف
نبوتنا وبر ما ظاهر بسازد حقیت او وبطلان
این بزرگوار را بر ما حجتی نخواهد بود ایمان باو
خواهیم اورد وحال اینکه کلا وحاشا که پیغمبری
بعد ازین بهم رسد وشرعی بیاورد تمامتر شما
طایفه اهل کتاب خود را هلاک کردید بمحض
احتمال وما بحمد الله نجات یافتیم وما را هیچ

تشویش نیست و بهیچ وجه احتمال نمیدهیم
وانچه در جواب بحث بیان کردیم طریقه
جدل و خطابه بود والا حق ظاهر و باطل
مضمحل و زاهق است دلیل پنجم کلام
حیقوق پیغمبر است که از پیغمبران معروف
بنی اسرائیل و کلام او حجت است بزبان عربی
بیان شده جاء الله تعالی بالبیان من
جبل فاران وامتلأت السموات من تسبیح
احمد وامته یحمل خیله فی البحر کما یحمل
فی البر یاتینا بکتاب جدید بعد خراب
بیت المقدس یعنی خداوند بلند مرتبه
ظاهر خواهد ساخت وحی خود را از کوه

فاران که گفتیم نزدیک بکعبه معظمه است
واسمانها پر خواهد شد از تسبیح و تقدیس
احمد وامت او لشکر او فرو میگیرد بر و بحر
عالم را می آورد کتاب و شریعت تازه بعد ازاین
که خراب شده باشد بیت المقدس و چنین
بود که خبر داده بود زیرا که بخت نصر بعد از
قتل یحیی بن زکریا بدست جماعت یهود قتل
بسیار کرد و امد و بیت المقدس را خراب
کرد و بعثت از کوه فاران بقامت قابلیت احمد
مختار لباس نبوت باو پوشانیدند وامت او
فرو گرفت بر و بحر را دلیل ششم کلام شعیا است
که بزبان عربی باین عبارتست یا قوم انی

رأیت راکب الحمار لابساً جلابیب النور ورأیت
راکبا لبعیر ضوءه مثل ضوء القمر یعنی
ای گروه بنی اسرائیل بدرستیکه می بینم
الاغ سواری را که پوشیده باشد لباس نور را
و می بینم شتر سواری را که روشن شده
باشد با و عالم مانند روشنی ماه و این عبارت
در نعت سید مختار بجهة این است که شرع نعت
او فروگرفت عالم را مانند روشنی ماه که
روی زمین را از طلوع روشن نموده و در
وصف عیسی بجلباب نور از جهة این بود
که پیکر و کالبد عنصری او اگرچه بحسب
ظاهر مانند سایر بشر بود اما قدسیت ذات

شریف

شریف آنحضرت و تجلی او بمعارف و دقایق
ربوبیت و حقایق و عوارف قیومیت که
صفات جوهر ذات قدسی او بوده مانند
جلباب نورانی بمثال درآورده به بین
تفاوت بین المثالین از کجاست تا بکجا و
میتوان از کلام این پیغمبر اسرائیلی نسب
فهمید که آن شتر سوار بنظرها مانند ماه هست
که در بزرگی جرم ببزرگی کره زمین است
اما بنظر کوچک می نماید و او بتحقیق
زیاده بر آنست بچندین ضعف چنانچه ماه
زیاده بر آنست که دیده می شود بچندین هزار
برابر و مینماید که کمالات او از فیض آفتاب

حقیقت باشد چنانچه نور قمر مستفاد از
افتاب است بدون واسطه کوکبی والله یعلم
کلام انبیائه واولیائه واما انچه از انجیل
ظاهر میشود در بشارت نبوت حضرت خاتم
الانبیاء وسید المرسلین چند موضع است

اول در جزو چهاردهم که بعبارت عربی
بیان شده انی اطلب لکم الی ابی حتی یمنحکم
ویعطیکم فارقلیطا لیکون معکم الی الابد
والفارقلیط روح الحق والیقین یعنی طلب
میکنم از پدر خود برای شما فارقلیط را
که شریعت او تا ابد با شما باشد ومعنی
فارقلیط کاشف الخفیاتست ومراد جناب

مقدس

مقدس نبویست که تا ابد این شریعت او
باقیست ونمیتواند که مراد از فارقلیط جبرئیل
باشد چنانچه این نصرانی ادعاء مینمود زیرا
که فرمود میروم به پیش پدر خود واز او طلب
میکنم که عطا کند بشما فارقلیط را اگر
جبرئیل مراد باشد پس چگونه جبرئیل
عاجز میشود از نگاه داری شرع عیسوی
که اخر بنا را بر جزیه بگذارند ومخذول
ومنکوب شوند وچگونه میگذاشت که
بیت المقدس خراب شود وحال اینکه تا
ابد با ایشان بوده باشد وحال اینکه هرگاه
چنین باشد انچه در توریه خبر داده از امدن

راکب لبعیر باطل خواهد شد پس توریة مشتمل بر
اخبار کاذبه خواهد بود و نصاری بتوریة موسی قائل
میباشند دلیل حریم در جزو شانزدهم که بزبان عربی
شده اقول لکم الان حقا یقینا ان انطلاقی عنکم خیر
لکم فان لم انطلق عنکم الی ابی لم یاتکم الفارقلیط
وان انطلقت ارسلت به الیکم و اذا جاء روح
الحق و الیقین یرشدکم و یعلمکم و یدبرکم بجمیع
الخلق لانه لیس یتکلم بیدعنه من تلقاء نفسه
یعنی میکویم از برای شما حالا سخن حقی معین بدرستی
که رفتن من از میان شما خیر و مصلحت شماست پس
بدرستی که اگر من نروم از میان شما بسوی پدر
خود نخواهد آمد بسوی شما فارقلیط

واکر بروم او را می فرستم بسوی شما و هرکاه
او بیاید روح حق است و یقین و ارشاد
میکند شما را و تعلیم می کند شما را و تدبیر
می کند بجمیع خلق زیرا که سخن که بکوید
سخن پیش خود درآورده نیست و از پیش
نفس خود نمیکوید بدانکه این فقرات
صریح است که باید مراد پیغمبری باشد
که صاحب ارشاد و تعلیم باشد و باید بودن
عیسی در میان خلق آمدن او جایز نباشد
زیرا که میفرماید تا من نروم او نخواهد آمد هرکاه
بروم او می آید پس باید سری باشد در این که
آمدن او و بودن عیسی در میان بنی اسرائیل

باهم جمع نشود واین ظاهر است که باهم عنادند دار
پس نیست مگر اینکه عیسی صاحب شرع نیست
وان هم که می اید صاحب شرع خواهد بود که
اگر صاحب شرع نباشد و مستحفظ و تابع باشد
چه ضرر دارد که هر دو باشند چنانچه ابرهیم
ولوط و زکریا و یحیی باهم بودند ولکن اگر
صاحب شرع باشد جمع ممتنع است بعلت اینکه
امّا اگر متابعت عیسی کنند پس متابعت
ان دیگری را نکرده اند و اگر
متابعت دیگری بکنند متابعت
عیسی نکردند پس معلوم شد ازین سخن
که باید کسی باشد که با بودن عیسی در میان

قوم بنی اسرائیل امدن او متعذر باشد و او
کسی باشد که بیان هر چیز را بکند و خفیات
امور را کشف نماید و تدبیر امور خلق کند
و باین صفات و تمامیّت اگر بدست عیسی
بیان و روشن شده بوده است پس امدن
او بی فایده و تحصیل امر حاصل بوده است و
اگر بدست عیسی تمام نشده بوده است
و بسیار امور خلق در پرده خفا مانده
بوده است که آن دیگری فارقلیط
بوده است یعنی کاشف الخفیات بوده و
تمام کننده ناتمامیها پس صاحب شرع بوده
است و بر ظاهر است که چنین کسی باین صفت

ورسم ونعت نیامده مگر محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب بن هاشم مبین مشکلات و
کاشف خفیات وممتنع بود شریعت اورا
عمل نمودن با وجود بقا وعمل نمودن بشرع
عیسوی از این جهت است که صاحب شریعت
خاتمی فرمودند اگر موسی زنده شود اورا
جایز نیست مگر متابعت شرع من واحتمال
اینکه روح القدس جبرئیل باشد که فارقلیطا
تعبیر شده بسیار غلط است چنانچه آن مرد
نصرانی مدعی بود زیرا که اگر جبرئیل آمده باشد
یا بصورت جبرئیل وملکیت بوده است چه
گونه دیده میشده است واگر بصورت بشریت

وناسوتیت بوده چگونه قبول می شود که
جبرئیل باشد وجبرئیل پیوسته با عیسی بود
چرا باید با بودن عیسی درمیان بنی اسرائیل
او نازل نشود وچه گونه کشف خفیات
نمود وحال اینکه اختلاف عظیم درمیان
امت بهم رسید حتی اینکه پاره در نسبت او بیهوده
گوئی مینمایند وپاره اورا خدا میدانند
بحلول وپاره باتحاد وتجلی لاهوتیت در
جلباب ناسوتیت بر وجهی که نزدیک بوحدت
وجود نشود وچه گونه خبر میداد به بقاء
شریعت عیسوی الی آخر الدهر وتکذیب
می نمود مضمون تورية را وزبور داود را

چنانچه خواهد امد وچرا امدن چنین ملکی
بچنین صورتی چرا بابودن عیسی جمع نشود
ورفتن عیسی چرا باید جز ومصلحت باشد بجهة
امدن او وحال اینکه او باعیسی بود چرا با او
نرود او نمی اید وخبر آن بما نرسیده است اگر
امدن او باخبار احاد است این مرد نصرانی چه
کونه قبول طبع او شده باشد باوجود انکا
اهل تورته قاطبه وانکار اهل اسلام قاطبه
چرا بایست مخفی باشد یا اینکه بر بنی اسرائیل
که عدد ایشان را خدا میداند مخفی باشد و
همین مرد نصرانی واقف شد واگر بتواتر رسیده
است امر تواتر چرا بر فرق دیگر مخفی کردیده

در

واگر میتواند که امر تواتر مخفی باشد بر بعضی
دون بعضی ومنافی با حجت تواتر نباشد پس
چه ضرر دارد هرگاه نبوت واظهار معجزات
بنی اسرائیل بر اهل اسلام بتواتر رسیده
(سید رسل ز)
باشد ونصاری واقف نشده باشند باتوا
بودن منافات نخواهد داشت وحال اینکه
کلا وحاشا ثم کلا وحاشا نبوت پیغمبر
ما ظاهر شد بر اهل کتاب وکذا رشات
مباهله با نصاری نجران واهل روم
بتواتر رسیده است وما ختم این رساله
بان خواهیم کرد انشاء الله المنان وقرینه
دیگر بر اینکه فارقلیط باید بشری باشد

کرده قدوم او را بر فتن خود میدهد اینست
که میفرماید لیس سکلم ببدعة و من تلقاء نفسه
این شعر است که باید شخصی باشد که مؤید بتاییدات
الهی باشد و بواسطه ارتباط روحانی بعالم
علوی سخن گوید که اگر آن نباشد در او احتمال
بدعة و خیالات نفسانی و وساوس شیطانی
احتمال میرود لکن شما ها این احتمال را باو
مدهید که او از خود سخن نمیگوید اگر ملک
باشد او را جنبه معصیت نخواهد بود که
کسی احتمال بدعة و غلط خود تراشیده بدهد
زیرا که ملک را جنبه شهوت حیوانیت
نیست از این جهة ملهمات ملکی و الهامات

غیبی بیان حقایق کند الحمد لله وجه دیگر اینکه
در این فقره فرمودند می اید فارقلیط و تعلیم
میکند و ارشاد میکند دین شما را تعلیم و ارشاد
در وقتی صدق میکند که او افاده کند و القا
کند بر رعیت انچه را که رعیت ندانسته باشند
پس میگوییم انچه را که فارقلیط نموده یا اینست که
عیسی هم تعلیم بنی اسرائیل نموده است و ارشاد
کرده است پس تعلیم فارقلیط تعلیم نخواهد
بود زیرا که بنی اسرائیل میدانسته بودند
و از عیسی شنیده بودند و تحصیل امر حاصل
بی فایده و محالست و یا اینکه تعلیم نکرده
بوده است و ارشاد ننموده بوده است و بایست

تعلیم کند کوییم لازم آید که عیسی اهمال کرده
باشد و مورد مؤاخذه اله و عتاب و عقاب
شده باشد و مخالفت کرده باشد و امثال
این قبیل امور شایسته پیغمبران نمیباشد
خصوص هرکاه او را در مرتبه خدایی بدانند
و نسبت نبوت باو بدهند و اکر کوید که انچه
فارقلیط اورد زیاده بود بر انچه عیسی اورده در
جواب کوییم فارقلیط بصورت بشریت امد و تبلیغ
کرد اموری را که عیسی تبلیغ نکرده بود
پس فارقلیط پیغمبر بوده است زیرا که مراد
از پیغمبر شخص انسانیست که از جانب خدا پیغام
اورد کیفیت سلوک بندکی را با اظهار معجزه

بر صدق ادعای خود پس هرکاه اورد از جانب
خدا اموری را و ادعا نمود که از جانب خدا
امدام و اظهار معجزه نمود بایست پیغمبر باشد
و امدن چنین کسی بعد از رفتن عیسی باسمان
یا بعد از شهید کردن و بدار کشیدن او را
علی اختلاف المذاهب یا بتواتر بر این نصرانی
ثابت شده است یا باخبار احاد اما اخبار
احاد افاده علم نمیکند و حجت نیست چه
کوئید او قبول کرده و اکر تواترست چه
کونه تواتریست که طالب حق از یهود و مجوس
بسیار بودند و کفار قریش بسیار بودند
و اهل اسلام و بزرکان دانشمندان اهل

کتاب بسیار بودند بر کسی نبایست مخفی باشد
و اگر بدون معجزه بصورت بشریت ادعا کرده
باشد مسموع نیست و نمیتوان قبول کرد
سخن او را و اگر فارقلیط بصورت ملک بوده است
ملک مربی نمیشود پس چگونه تعلیم و
ارشاد می نماید و از جمله سخن مرد نصرانی
این بود که می گفت عیسی گفته است همین
شرع را نگاه دارید تا ابد و این جمع نمیشود با
اینکه فارقلیط خواهد آمد و تعلیم و ارشاد
خواهد کرد پس لله الحمد و المنة روشن
کردید که فارقلیط ملک نبوده است بلکه
بشر است و آن بشری که امده باشد و تعلیم و

ارشاد نموده باشد جمیع امور خلق را با معجزه
بغیر از حضرت خاتم الانبیا نبوده است بدانکه
عبارت انجیل که من میروم بسوی پدرم جماعت
نصاری حجت خود کرداند که پدر خداوند تعالی
بوده است و عیسی پسر خواهد بود منزه است خداوند
و پاکست از این نسبت بلکه عیسی بنده بود
مخلوق بود و در شکم مریم تکوین او شد و
محتاج بود باکل و شرب و اگر اکل و شرب
نمیکرد هلاک میشد اگر گویند بی شوهر
مریم چگونه فرزند می آورد گوییم خدای
قادر است بهرچه خواسته باشد چنانچه ادم
بی پدر و مادر بود اگر گویند مرده زنده

می کرد انبیاء سلف هم می نمودند چنانچه
حزقیل سی هزار نفر را زنده کرده اند وحضرت
صالح شتر ابستن از شکم کوه بیرون آورد
ومدت متمادی آن حیوان با طفلش چرا می
کردند واب دجله میخوردند وشیر میداد که
اهل قریه را کفایت می کرد واین خبر بتواتر
بهمه اهل مذاهب رسیده است وبخداوندی
او قایل نیستند اگر معجزه باعث نبوت آن پیغمبر
وابوت خداوند متعال می شود پس سایر پیغمبران
را هم پسران خدا بدانند واین باطلست قطع
نظر از ادله عقلیه بر بطلان حلول واتحاد
واجب الوجود با چیزی از ممکنات پس میگوییم

این لفظ صراحت ندارد در مدعی بلکه احتمال
میرود پدر حضرت آدم باشد یا ابرهیم یا نوح و
احتمال میرود پدر گفته باشد واصل وعلت را
خواسته باشد زیرا که چون پدر علت وجود
می شود وواجب الوجود علت قاطبه ممکنات
است پس اطلاق پدر مجاز است بجهة اندک
مناسبت واحتمال میرود این لفظ را بعضی از
شاگردان حضرت عیسی داخل کرده باشند
نظر باعتقاد فاسد هرگاه مراد از پدر معنی
حقیقی باشد یا اینکه اعتقاد او صحیح باشد و
مراد از پدر اصل باشد واطلاق بر وجه مجاز
باشد **واما کلام نهم بود** پس از آن جمله کلامیست

کە بزبان عربی ذکر شدە است تقلد ایها الجبار
السیف فانّ ناموسك وشرایعك مقرونة بهیبة
وسهامك مسنونة والامم یخرون تحتك وما
قال اللهمّ ابعث جاعل السنّة حتی یعلم
الناس انه بشر یعنی بر خود ببند ای صاحب
جبروت وبزرگی شمشیر را پس بدرستی کە
ناموس ورفتار باطن تو وشریعت وظاهر رفتار
تو همیشه با قوت خواهد بود وتیرهای تو از
کمان کشیدە شدە است وبر نشانهای کفر
وارد شدە است وهمە امتهای پیغمبران گذشتە
وهمە طایفهای مختلفە در تحت فرمان تو
خواهند بود این سخن از حضرت داود صریح است

در مژده

در مژده بقدوم پیغمبری صاحب جبروت
وسطوت کە همە امم را در تحت فرمان خود در
اورد وبعد از زمان حضرت عیسی تا بحال
پیغمبری نیامد کە صاحب شمشیر باشد اگر
گوئی کە داود وسلیمان پیغمبر بودند
وصاحب شمشیر وسلطنت بودند در جواب
گوئیم کە داود خود خبر از بعد میدهد نه
خبر از خود وپسر خود وداود وسلیمن اگر
چە پیغمبر بودند اما صاحب شریعت نبودند
بلکە حافظ شرع وتابع شرع بودند و
کتاب زبور مشتمل بر بیان شریعت نیست بلکە
مناجات وذکر چندی است واز این قبیل است

کتاب دانیال مجملا بالاتفاق صاحب شریعت
وصاحب شمشیر نیامده مگر سید معظم هاشمی
نسب مکی مدنی لقب محمد بن عبد الله و بشمشیر
او کفار ذلیل و مخذول شدند و پاره
باسلام داخل شدند و پاره بزیر شمشیر انداز
حیدر کرار هلاک شدند و بتدریج اسلام
منتشر شد تا اینکه رقم مبارک بجهه قیصر روم
وکسری پادشاه فرس و پادشاهان هندوستان
وترکستان رسید وکلام دیگر زبور
اللهم ابعث جاعل السنه معنی اینست که
پروردگارا مبعوث نما و برانگیزان صاحب
شرع را تا مردم بدانند که او بشر است وخدا

نمیتواند بود ضمیر راجع بحضرت عیسی است
واشاره است بانچه در حق عیسی زیاده بر مرتبه
او گمان کردند ومعلوم می شود از سیاق
این کلام که حضرت داود هرچه نصیحت
میکرده است که این نسبت را مدهید
فایده نمیکرده است اخر الامر بخدا شکایت
نموده است که بفرستد مبین حق را که روشن
نماید بشریت عیسی را وسخنان کفر نصاری
را برطرف نماید وامثال این کلمات از انبیا
سلف بسیار است ومصنفین واقفین بر
کتب اهل کتاب ذکر نموده اند ونتوانستند
دفع نمایند واز مکالمات حضرت امام ثامن

حضرت عِلی بن موسی الرضا علیه السلام
میتوان واقف شد بر مُدَّعی و مباحثات و مکالمات
انحضرت با جاثلیق و راس الجالوت و هربذ اکبر
و زرهشت و قسطاس رومی و متکلمین مشهور است
مشهور است و مامون احضار نمود طوایف را
و حضرت مقدس رضوی را طلبید و مقصود
مامون ذلت و خفت حضرت بود که شاید بر
کتب ایشان مطلع نباشد و از ایشان عاجز شود
و از جمله در آن مجلس حضرت شاهد اوردند
از کتاب انجیل و جاثلیق و سایر علماء اهل کتاب
تصدیق نمودند این فقره بود اِنَّ اِبنَ البَرَّةِ
ذاهِبٌ وَ البارقلیطا جاءَ مِن بَعدِهِ وَهُوَ یُخَفِّفُ

الاصاد

الاصاد وَیُفَسِّرُ لَکُم کُلَّ شَیءٍ وَیَشهَدُ لی کَما
شَهِدتُ لَهُ اَنا جِئتُکُم بِالاَمثالِ وَهُوَ
یَاْتِیکُم بِالتَّاوِیلِ یعنی بدرستیکه پسر زن
نیکوکار پاکیزه سیرت رفتنی است و بارقلیطا
امدنی است از بعد از او و او سبك میکند
بارهای گران را و تکلیفات مشکله را
و تفسیر میکند از برای شما هر چیز را و شهادت
میدهد بر حقیت و پیغمبری من چنانچه من
شهادت دادم بحقیت و نبوت او و من بیان حق
را بجهت شما ها بمثالها میکنم و او خواهد امد
و بیان را بتاویل می کند مانند تعبیر نمودن انچه
را که ادمی در خواب دیده باشد و شك نیست

که پیغمبر ما آسان کرد تکلیفات مشکله
را چنانچه در شرع بنی اسرائیل خون هرگاه
بعضوی میرسید بمقراض می چیدند و خدا
در این شرع آب را پاک کننده گردانید و
موضع عبادت منحصر بود بکنیسها و
معبدها و خدای تعالی در این شرع همه
زمین را مسجد امت قرار داد بهر کجا که خواهد
نماز گذارد زنان را در ایام حیض و نفاس
دوری بایست بکنند حتی در اکل و شرب و
مضاجعه درین شرع مرخص کردند
مخالطه با ایشان حتی ملاعبه و مضاجعه
مگر موضع حیض و از این قبیل بسیار است

وچون سخن

و چون سخن رسید باین مقام حال شایسته
است که یاد نماییم آنچه را ناقلان اخبار در کتب
معتبره نقل نموده اند که بعد از آنکه فتح
مکه معظمه بدست جناب خاتم الانبیاء
وقوع یافت آن بزرگوار چند نفر از اصحاب
خود را روانه قیصر روم نمودند و چند نفر را
بسمت پادشاه فرس که کسری بود و آن جماعت
که بروم رفتند فرمان حضرت باین مضمون
بود که ای اهل کتاب بیایید و قایل شوید بوحدانیت
خدا و شریک میاورید از برای خدا چیزی را و
یکدیگر را خداوند خود مدانید که حلال
کنید حرام او را و حرام کنید حلال را چنانچه علما

ودانشمندان را می پرستیدند باین معنی که
بگفته ایشان عمل می نمودند در حلال وحرام
واگر قایل نمیشوید پس یا جزیه بدهید بخواری
وخفت ویا اماده جنک شوید وحاملان این
رقم عتبه بن عزوان وعبد الله ابن امیه وهرین
بن عبد الله بود واختلاف بسیار درمیانه
نصاری بهم رسیده بود بجهة مذهب وهر
طایفه مذهبی اختیار کرده بودند رسولان جناب
حضرت که وارد شدند تشویش واضطراب عظیم
درمیان ایشان بهم رسید پس همگی در معبد
بزرگ خود جمع شدند وامر نمودند که دیوارهای
کلیسیا را بدیباج وحریر گرفتند وزمین آن را

فرش نمودند وصلیب اعظم را وآن بتی بود که
از طلا ساخته بودند ومرصع نموده بودند
که فرستاده بود آن بت را قیصر بزرگ ودرین
معبد جمع شدند بنی الحرث بن کعب واین طایفه
از همه طوایف شجاعتر بودند وشیران حرب
بودند ودرمیان عرب بشجاعت مشهور ومعروف
در قدیم ایام جاهلیت مشاهده حربها از ایشان
شده بود پس همه طوایف جمع شدند که با
یکدیگر مشورت نمایند که چه باید کرد
وقبایل مختلفه از طایفه مدحج وطایفه علن
وحمیر واغار وجماعتی که قرابت نسبی میداشته
وجماعتی که قرابت همسایگی میداشتند و

از قوم سبا و غیرهم ازدحام عظیمی شد و هر یک
را عرق عصبیت و حمیت و نخوت دماغ چنان
بهیجان امد که کسانی که اندک میلی باسلام میداشتند
در این وقت برگشتند بکفر خود متمسک شدند
و در تدارک حرکت نمودن و لشکر بهم اوردن
و بذل مال و اخراجات سفر یثرب را و جنگ
با اهل اسلام را بر خود قرار دادن پس یکنفر
ابو حارثه که علامت طایفه بود و بحسب سن
یکصد و بیست سال از عمر او گذشته
و ابروهای او هر دو چشم او را فرو گرفته عصای
بدست گرفته و خطبه ادا نمود و او صاحب
رای بود و محل شور آن طایفه بود و یگانه

بود در میان آن طایفه بخداپرستی ولکن
مخفی میداشت از قوم خود و از اوصیای
حضرت عیسی بود و بجناب مقدس خاتم
الانبیاء ایمان اورده بود در خفا گفت
مهلا مهلا یا بنی عبد المدان یعنی ارام بگیرید
ای پسران عبد المدان و طلب کنید عافیت و
عاقبت خیری و رستگاری را و بدانید که
عافیت و رستگاری در مصالحه است
و این شورش و حرکت در غیر موقع است زنهار
حذر کنید از تعجیل نمودن در امر زیرا که
طیش و عجله صاحبش را خیب نمی کند و شما
کاری را که نکرده اید قدرت بیشتر دارید بر

ان کاری که کردید نکرده را میتوان
کرد و کرده را نمیتوان نکرد و بدانید که
نجات در آرام و هموار یست بسا صبری که
بهتر باشد از حرکت و طیش و بسا گفته که
ابلغ باشد و رسیده تر باشد از حمله کردن
پس ابو حامد ساکت شد پس رو کرد باو گزین
سیره حارثی و او بزرک قوم بود و رئیس طایفه
بنی الحارث بن کعب و سرکرده لشکر
محاربه بود گفت نفس تو گرفته شد و عقل
از سرت بیرون رفته مانند کسی که طعمه
سبعی شده باشد که روح از بدنش بدر رود
و بجزع در امده باشد چه میگوئی ما را میترسانی

ازامدن

از امدن لشکر و از برای ما مثالها می اوری
تو میدانی بحق خداوند منان که ماییم ارکان
دولت پادشاه بما راست می شود کجها
و بما محکم می شود پادشاهی قیصر ملک
اعظم سخن او ختم شد عبد الشیخ بن شرحبیل
که او را عاقب می گفتند و او بزرک و دانشمند
بود و اسقف طایفه بود که هر کاری بمشورت
و صواب دید او می کردند بسخن در امد و گفت
قسم بآنکسی که ذلیل میکند و عزیز میکند
که نیکو گفتی و خیرخواهی نمودی و لکن
ای اباحارثه هر مقامی مقالی را مناسبست
و هر عصری را اهلی میباشند و مرد را نباید

نظر بگذشته بکند بلکه باید
ملاحظه وقت را بکند روزگار هر روز بطوری
میباشد طایفه را هلاک میکند و طایفه
را بر میدارد و عزیز میکند و عافیت بهترین
لباسهاست عافیت را غنیمت باید شمرد و
بلاها اسباب دارد و قوی ترین اسباب
بلاها کشودن درهای جنک است پس
عاقب ساکت شد و مردی از علماء نصاری
بحران که او را اسند میکفتند بسخن در امد
و کفت بخت تو نیک باد و همت تو بلند
باد بدرستیکه هر لامعه روشنی دارد
و هر حقی نوری دارد ولکن نمیدانند

بحق بخشنده عقلها او را مکر کسی که بینا
باشد بامور امروز طایفه قریش سعی و اهتمام
در امر عظیمی مینمایند به بینید چه باید کرد یا
اقرار کنید یا خود را بدر پای حرب و هلاک
بینداز ید هر کسی رای دارد و هر سری عقلی
دارد چه اختیار خواهد کرد کرز بن سبره باز
عود کرد بسخن کفتن و او مردی بود بسیار
متعصب در مذهب کفت یا مفارقت میکنیم
دینی را که رسوخ کرده است در رکهای بدن ما
و بر او کذشته اند پدران ما و پادشاهان ما را
شناخته اند و ملوک عرب ما را باین روش و
کیش دیده اند یا خود را ذلیل میکنیم بقبول این

دین یا جزیه میدهیم نه بخدای قسم نخواهد شد
تا وقتی که شمشیرها از غلاف کشیده شود
و زنان از فرزندان فراموش شوند یا اینکه
خونهای مارا محمد بریزد پس خدا هر کرا
خواهد یاری خواهد کرد سید در جواب
گفت بر جای خود ارام بگیر و بگذار که ما
هم بر جای خود ارام بگیریم ای ابوسیرین پس
بدرستی که کشیدن یک شمشیر از غلاف باعث
کشیدن شمشیرها می شود و محمد امروز
بزرگیست که عرب اطاعت او میکنند و احکام
او بر همه جاری و نافذ است و کسری و قیصر از
او در تشویش میباشند من می بینم هر گاه حرکت

کنند بسوی

کنند بسوی شماها مگر اینکه بر همه غالب
خواهد شد و همه ذلیل و خواهید شد در میان
این جماعت مردی بود که اورا مهبر بن سراقة
البارقی میگفتند از جمله نصاری عرب و از
ملوک نصرانیه بود و در نجران ساکن بود او
بسخن امد و گفت ای جماعت انچه من صلاح
می بینم اینست که شما باید اطاعت کنید و نزدیک
شوید باو و بعضی از تکالیف اورا قبول کنید
و طایفه از شماها بروند بسوی پادشاهان
اهل ملت خود مثل قیصر که پادشاه اعظم است
در روم و بروند بسوی پادشاهان سواحل دریا
مثل پادشاهان نوبه و حبشه و علوم و رغاو

راحات ومریس وقیط که همگی در نصرانیه
موافقند با شما وهمچنین طایفه را بفرستید
بسوی شام وجماعتی که در حوالی شام ساکن میباشند
که همگی عشیره وقبیله شما میباشند واعوان
وانصار دین شما میباشند پس یکدفعه
از اطراف اعانت کنند شما را پس او را فرو
بگیرید که در آن حال مغلوب خواهد شد
وهمه عرب را در تحت فرمان خود در آورید
پس خواهد بود معبدهای شما مانند کعبه
اهل اسلام که از همه طرف بطواف آنها حاضر
شوند مردم سخن او را پسندیدند ودلنشین
ایشان شد ونزدیک شد که مردم متفرق

شوند ومتابعت سخن او نمایند در میان خلق
مردی بود که او را حارث بن اثال میگفتند
بر دین مسیح بود برپا خواست وشعری خواند
وروی بسید وعاقب کرد وقسیسین ورهبانان
نصاری وقاطبه نصارای نجران پس گفت
سمعا سمعا یا ابناء الحکمة وبقایا حملة الحجة
گوش بدهید گوش بدهید ای صاحبان
حکمت وباقی ماندهای حاملان حجت
پیغمبران رستگار کسیست که موعظه و
نصیحت باو نفع بخشد ونابینای نشود در هنگام
یادآوری حجت بیدار شوید که من شما را
میترسانم از مخالفت فرموده پیغمبر خود وبیاد

شما می آورم فرموده مسیح را و وصیت او را که بر شمعون بن یوحنا نموده بود و آنچه بر امت او روی خواهد داد از اختلاف مذاهب پس گفت که عیسی علیه السلام گفت که خدای وحی نمود با او که ای پسر کنیز من بگیر کتاب مرا بقوت پس تفسیر کن از برای اهل سوریانی بزبان آن قوم و خبر ده ایشان را که نیست خدای بغیر از من که زنده‌ام و قوام آسمانها و زمینها بدست منست و منم که بوجود می آورم هر موجودی را منم که همیشه هستم و تغییر و اختلاف و زوال بر در من نمی باشد من فرستادم پیغمبران خود را و فرستادم کتابهای خود را از روی رحمت و روشن

شدن حق از میان باطل و از برای نگاهداری خلق خود از گمراه کردن شیطان پس بدان ای پسر مریم انی باعث بذلک نجیب رسالتی احمد صفوتی وخیرتی من بریتی البارقلیطا عبدی ارسله فی خلق من الزمان انبعثه بمولده فاران من مقام ابرهیم علیه السلام انزلت علیه کتابی نورا حدیثه افتح بها اعینا عمیاء واذانا صماء وقلوبا غلفا طوبی لمن شهد ایامه وسمع کلامه فامن به واتبع النور الذی جاء به فاذا ذکرت یا عیسی ذلک النبی فصل علیه فانی وملئکتی نصلی علیه یعنی بدرستی که من فرو می فرستم بنبوت نجیب

پیغمبری را احمد برگزیده و بهترین خلقی از
مخلوقات بارقلیطا بنده من است او را می فرستم
در خلقی از زمان مبعوث می گردانم او را در
مکان ولادت و کوهی که او را فاران گویند
محل قرار ابرهیم علیه السلم بر او نازل می کنم
کتاب روشن کننده تازه که چشمهای نابینا روشن
شود و گوشهای ناشنوا شنوا گردد و دلهای
در غلاف و تیرگی از غلاف بیرون اید و نورانی
شود ای خوشا بحال انکسی که حاضر باشد
آن ایام را و بشنود آن کلام را پس ایمان بیاورد
و متابعت شریعت او را کند پس هر گاه یاد کنی
او را صلوات بر او بفرست که من و ملئکه من

براو صلوات

برا و صلوات میفرستیم چون اینکلام را حارثه
مذکور ساخت تیره شد روزگار بر سید و
عاقب که ذکر کرده باشد در میان خلق فاش و
برملا که مسیح خبر داده باشد قوم را بامدن احمد
زیرا که این دو عالم در میان نجران بسیار بزرگ
و محترم بودند و نزد پادشاهان نصاری
صاحب منزلت بودند و در میان عرب و بلاد
معروف بودند ترسیدند که مبادا مردم رو
کنند متابعت احمد را و ریاست این دو نفر کم
شود پس عاقب روی کرد و گفت بحارثه ای
حارثه سخن را نکاهدار و بی تامل سخن مگو که رد
کننده این کلام که خواندی بیشتر میباشد از

قبول کننده بسا سخنی گفته شود که گوینده
را به بلا مبتلا بسازد و دلها از شنیدن دوری
نمایند هر چیز را نباید گفت و هر کسی قابل
هر سخنی نیست هر امری محل خاصی میدارد و باید
سخنی گفت که چاره نجات خلاصی باشد و لباس
عافیت بپوشاند پس از مرتبه خود بیرون مرو
و از حظ بهره خود خود را بی بهره مگردان بی
پدر شوی ای اباحارثه من نصیحت میکنم و کوتاهی
در نصیحت نمیکنم پس سیدامداد غافل کرد
و گفت من همیشه در تو فضیلتی میدیدم که
دلها بتو میل میداشت مبادا که عقد لجاج را
بر میان آوری و زحمت بکشی که خود را با بی برسانی

آخر سراب باشد اگر دیگری سخن بیهوده گوید
معذور است نظر بقلت عقل ولیکن تو معذور
نیستی و میدانی که امرهذا بو واصله بزرگ
قوم است و صاحب امراست و این ستاره طالع
شده در قریش امرش سهلست و دولتش در
زمان کمست و بزودی منقطع خواهد شد
و بعد از این قرنی خواهند گذشت در آخر آن
مبعوث میشود پیغمبری با حکمت و بیان و
با شمشیر و سلطنت پادشاهی خواهد کرد
در مدت معینی که امت او بگیرند مشارق و
مغارب را و دین او بر همه دینها غالب و
پادشاهی او بر همه پادشاهان بلندتر مملکت

او بسیار خواهد شد از مطلع آفتاب تا مغرب عرصهٔ
مملکت او خواهد بود وای حارثه این آرزوئی است
که ما داریم اما مدتی باید صبر نمود پس تو دین
خود را محکم امروز با ما است یا فردا که را مقدر
باشد پس حارثه جواب گفت از روی عتاب
که تو می گوئی که رد کننده این کلام پیش از
قبول کننده میباشد بحاب خداوند قسم که
شایسته نیست که این سخن از تو روایت زیرا که
تو و من و سایر اهل انجیل میدانیم که مسیح براستی
سخن گفت و هرگز کذب از او ظاهر نشد و این
سخن از تو لغزشی و چرکی است که پاک نمیکند
او را مگر توبه و اقرار بعد از انکار پس گفت

شما گفتید بعد از عیسی دو پیغمبر خلق میشود
یکی مرو به وچه ادعائیست که تمام صحیفهای
گذشته خالیست از ذکر این آیا ندانسته اید
که مسیح خبر داد بنی اسرائیل را و گفت آیا
چه خواهید کرد هر گاه مرا ببرند بسوی
پدرم و بعد از گذشتن اعصار چند بنشینند
بجای من راست گوئی و دروغ گوئی گفتند
یا مسیح الله کیستند این دو نفر گفت پیغمبر است
راستگو از ذریه اسمعیل علیه السلم و دیگری
از بنی اسرائیل است که دعوی نبوت کند
و دروغ گفته باشد پس آن راستگو صاحب
رافت و رحمت باشد و صاحب جهاد و شمشیر

واورا پادشاهی باشد وسلطنت مادام که
دنیا باقی باشد واما آن کاذب دروغگو پس
اورا آواز بلندی باشد نام برده شود بدجال
سلطنت خواهد بقدر آب خوردن شتری پس
میکشد اورا خدای تعالی بدست من در وقتی که
برگردم از آسمان بزمین حارثه گفت ای قوم
میترسانم شمارا ازاینکه مانند یهود شوید
که گفتند خدای تعالی دو مسیح خلق کرد
یکی مسیح رحمت وهدایت است ویکی مسیح
ضلالت وغوایتست وهریک را علامتی قرار
داد وجماعت یهود کافر شدند بمسیح هدایت
ورحمت وایمان آوردند بمسیح ضلالت وغوایت

وگفتند

وگفتند آن مسیح در آخر الزمان ظاهر میشود
ما باو ایمان می آوریم که دجال باشد پس عیسی
را ناسزا گفتند وانتظار دجال میکشند که باو
ایمان بیاورند زنهار زنهار ای معشر نصاری
مکنید مثل آنچه یهود کردند که باین مسیح
که حال ظاهر شده است کافر شوید وانتظار
مسیح ضلالت بکشید وخود را در فتنه میندازید
وکتاب خدا را پشت سر خود میندازید وبکشید
پیغمبر را چنانچه یهود کشتند پیغمبران وقوامین
بعدل را پس خداوند پرده کشید بر روی
دیدهای باطن ایشان بسبب عملهای دست
ایشان وکرامت سلطنت را از ایشان وذلت و

خواری را بایشان پوشانید و بازکشت ایشان
را باتش قرار داد پس عاقب سخن اغاز کرد و کفت
ای حارثه از کجا یافتی که این مسیح رحمت و هدایت
که در کتب مذکور است این مرد ساکن در
یثرب باشد شاید پسر عم تو باشد صاحب یمامه
پس آن هم دعوی نبوت میکند و هر کاه از ذریه
اسمعیل میباشند و هر دو را تابعین میباشد
و اصحاب میدارند که شهادت میدهند بنبوت
او و اقرار میکنند برسالت او آیا هیچ فرقی و
فاصله یافته باشی میان این دو نفر در حقیقت
و بطلان که ذکر کنی حارثه کفت بلی و الله
فاصله این دو مدعی و فرق میان این دو ادعا

زیاده از فرق

زیاده از فرق مابین سحاب و تراب میباشد
و فاصله آن این است که صاحب دعوی حق
حجتها دارد و اسباب چند که ثابت میکند
حجیت خود را در دلهای انجماعت که صاحب
بصیرت و عبرت می باشند که معجزات باهره
و براهین واضحه است و اما صاحب یمامه
پس بر بطلان دعوی او همین بس است که خبر
داد شما ها را صاحبان سفاهت و غیر سفاهت
و هر که از یمامه آمده است و احوال او را
نقل نموده اما خبر ندادند شما را انجماعتی
که امد و شد مینمودند در نزد مسیلمه کذاب
و انها که از دیگر شنیده اند از احوال

مسیلمه وانچه را که از احمد در یثرب دیده‌اند
وشنیده‌اند بر وید واز هردو مدعی انچه
دیده اید بپرسید وبشنوید که چه میکویند
آن طایفه می کویند که احمد وارد مملکت
ما شد وچاهای ما خشك بود پرآب شد
وآبهای شور بود شیرین شد وآبهای چاه
یثرب بی مزه وتلخ بود اب دهان خود را در
آنها انداخت وهمکی خوشکوار شد
واز زمان قدوم احمد بولایت ما نعمت
وافر کردید وآبها زیاد شد ونقل نمودند
که صاحبان درد چشم می ایند وآب دهان
میندازند بچشمها ودرد فرو می نشیند ومی
ایند

ایند صاحبان افتها وکوفتها وجراحتها وباب
دهان او همکی صحت میابند واز این قبیل
کرامت ومعجزه پی در پی از او بظهور میرسد
واصحاب مسیلمه هم مثل این معجزات از او خواستند
قبول کرد باکراه وبا ایشان آمد بر سر بعضی
از چاههای آن قوم وآب دهان انداخت وچاه
آب وافر شیرین داشت پس کردید آب شیرین
اب تلخ مانند نمك زار وآب دهان در چاهی
انداخت که اندك ابی داشت چنان خشك کردید
که قطره از او ظاهر نمیشود ودیکری درد
چشمی میداشت آب دهان او بچشم او رسید
کور کردید ودیکری در بدن زخمی میداشت

آب دهان او بان زخم رسید آن زخم برص شد
مریدین باو گفتند ای مسیلمه این چه حالتی است
که هرچه از تو میخواهیم نتیجه بعکس میدهد
گفت وای بر شما بد امتی میباشید و بر
پیغمبر خود بد سلوکی و بد رفتاری مینمایید
از من معجزه خواسته اید پیش از آنکه وحی
بمن رسد این چه توقعی است من تا بحال اذن
نداشتم و حالا اذن گرفته ام که معجزه
بنمایم در بدنها و جسدهای شما و اما در
بارهٔ چاهها و آبهای شما اذن بمن نداده اند
پس بیایید ای گروه امت من تا چشمها و دردهای
شما را عافیت دهم گفتند در میان ما کسی

نمانده است که جرات کند بجان پدرت که
هیچ کس از تو معجزه نمیخواهد میترسیم که دیگر
معجزه بنمایی که اهل یثرب ما را شماتت
کنند و مدام ما را مضحکه یکدیگر نمایند
پس آن جماعت از راه حمیت و قرابت و خوف ملامت
و مذمت گذشتند که معجزه از مسیلمه طلب
کنند پس از این سخنان خنده بسیار از قوم بلند
شد و سید و عاقب هم خنده کردند گفتند
ما بین نور و ظلمت و حق و باطل اینقدر فرق
نیست که میان این دو مرد فرق است پس عاقب
باز شروع کرد باصرار و ابرام که رسوایی مسیلمه
را تخفیف بدهد و شاید که کار نبوت او را صورت

دهد که بلکه امر نبوت احمد از نظرها کم
شود چون میدانست که ایمان با احمد رواج
بازار عام فریب او را کساد خواهد نمود گفت
اگرچه مسیلمه در اظهار معجزه چنین بود
امّا حق عظیم دارد که قوم را از مذهبهای باطله
آورد بمذهب حق و مردم خدا پرست شدند
حارثه در جواب گفت که تو را قسم میدهم بآن
خدایی که زمین را پهن کرد و آفتاب و ماه را
چراغ افروخته نمود آیا دیده باشی در آن
کتابهای که نازل شده بر پیغمبران گذشته
اینکه خدای جل جلاله فرموده باشد انا
الله لا اله الا انا دیان یوم الدین انزلت

کتی

کتبی وارسلت رسلی لاستنقذ بهم عبادی
من حبائل الشیطان وجعلتهم فی بریتی وارضی
کالنجوم الدراری فی سمائی یهدون
بوحیی وامری من اطاعهم اطاعنی ومن عصاهم
فقد عصانی وانی لعنت وملائکتی فی
سمائی وارضی واللاعنون من خلقی من جحد
ربوبیتی او عدل بی شیئا من بریتی او کذب
باحد من عبادی انبیائی ورسلی او قال اوحی
الی ولم یوح الیه شیء او غمص سلطانی او تقمصه
اراکمه عبادی واضلهم عنی الا وانما
یعبدنی من عرف ما اىد من عبادتی وطاعتی
من خلقی فمن لم یقصد الی من السبیل التی نهجتها

بِرُسُلِی لَمْ یَزْدَدْ فِی عِبَادَتِهِ مِنّی اِلَّا بُعْدًا یعنی منم

خداوندی که نیست خدای بغیر از من جزا دهند

روز جزا کتابهای خود را نازل نمودم و پیغمبران

خود را فرستادم از برای اینکه خلاص کنم و نجات

دهم بندکان خود را از مکرهای شیطان

و کردانیدم پیغمبران خود را در میان مخلوقات

و در روی زمین مانند ستارهای درخشنده

در اسمان من هدایت میکنند پیغمبران من بوحی من

و امر من مطیعان را هر که اطاعت ایشان امر را

اطاعت کرده است و هر که عصیان کند ایشان را

مرا عصیان کرده و بدرستی که از رحمت خود دور

کرده ام و لعنت نموده ام من و ملئکه من در اسمان

از زمین

وزمین و لعنت کنند کان خلق من کسانی را که

جحد نموده اند ربوبیت مرا یا اینکه قرار داد در

برابر من شریک از خلق من یا اینکه تکذیب

نموده باشد پیغمبری از پیغمبران مرا یا اینکه

بکوید وحی بمن رسیده و حال انکه وحی باو

نرسیده یا اینکه حقیر شمارد سلطنت مرا

یا اینکه لباس خود بزرکی مرا یا اینکه کمراه

کرداند بندهای مرا و بندکی مرا کسی میکند

که مرا بشناسد و بداند که چکونه باید بندکی

کند پس هر که براه راست نرود هرچه میرود

از من دورتر می شود بعد از ان سید کفت من

نمیبینم ای حارثه این مرد قریشی را که رسول

باشد مکر بقوم خود از طائفه بنی اسمعیل
وشنیده ام که میکوید من رسول خدا میباشم
بر همه خلق حارثه در جواب کفت ایا میدانی
ای باقره که محمد رسولیست از پروردکار
عالم بسوی قوم خود بخصوص کفت بلی
کفت کواهی میدهی برسالت او کفت ای
حارثه ایا میتوان انکار نمود ایات وشواهد
نبوت او را من شهادت میدهم وشك ندارم
وکتابهای اسمانی شهادت میدهند بنبوت
او ومردمان که سابق کذشته اند خبر داده اند
ما را حارثه بخنده امد وبدست خود بازمین
بازی میکرد سید کفت ای حارثه باعث

چه بود

چه بود که بخنده امدی کفت تعجب کردم و
بخنده امدم از جهة تعجب کفت از سخن من تعجب
امدی ایا مکر امر غریبی بود کفت بلی بسیار
عجیب وغریب است که از مردی که اوازه علم و
حکمت منتشر شده باشد کمان کند که خدای
تعالی اورا برکزیده باشد از برای نبوت ومخصوص
نموده باشد برسالت ومؤید نموده باشد
بروح القدس وحکمت مردی باشد که برخدا
دروغ ببندد وبکوید وحی بمن رسیده ونرسیده
باشد پس مخلوط کند کذب را بصدق وباطل
را بحق سید ازین سخنان مضطرب کردید و
دانست که خطا [illegible] ومغلوب کردید عاقب

چون دید که کار باینجا رسید گفت بدان ای
حارثه که هر چیزی صورتی دارد و صورت
انسان عقل است و صورت عقل ادبست
و ادب دو ادب است یکی طباعیست که خدا
در او خلق کرده و یکی مرتاضی است که بریاضت
تحصیل میشود افضل از این دو ادب ادب
طباعیست که خدا باو بخشیده و از جمله ادب
خدا سبحانه اینست که آدمی به بیند و بداند که
خدای او را بر او حقی هست که احدی را نیست
و سلطنت دو سلطنت است سلطنت ملکه
وقهر است و سلطنت حکمت و شرعست از این
دو سلطنت بحسب بلندی و تفوق سلطنت

حکمت

کتابخانه مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲

حکمت و شرعست و تو می بینی ای حارثه که
خدای تعالی با ما چه احسان نموده است ما را
حکام بر خلق و قوام بر پادشاهان ملت قرار
داده پس صاحب حق را بشناس و زبان از مدمت
ببند ای حارثه یاد کردی این مرد قریشی را
وانچه از معجزات و آیات باو رسید و سخن را
بسیار طول دادی و نصیحت نمودی فنحن
بمحمد عالمون ما بمحمد عالم میباشیم و به جدنا
موقنون و باو بجد یقین داریم و شهادت میدهم
که آیات نبوت منتظم گردید و معجزات او بر خلق
ظاهر شد و علامات از گذشته و آینده و
او را منزله سر میدانم در جسد چه خواهد بود

خال جسدی که بی سر باشد پس مهلت بده و آرام
بگیر تا اینکه ما تجسس کتب و اخبار و آثار نمائیم
و رجوع نمائیم بآیه جامعه پس اگر یافتیم که
موافقست ما از تو زودتر می‌شناسیم و از تو بیشتر
اطاعت می‌کنیم حارثه گفت شنیدم و اطاعت
می‌کنم پس کدام است آن آیه جامعه خاتمه
ظاهر بیاز بیا ورا پدر و مادرم فدای شما باد
عاقب گفت رستگار شد آنکه تسلیم حق نمود
ای حارثه ما میدانیم و تو هم میدانی از خبرهای
کتب که درآورده شده است حکایات قرون
سالفه و آنچه خواهد آمد و هر کتابی بزبان
قومیست و بهمه زبانها بشارت داده‌اند ٥

با احمد النبی العاقب الذی یطوق امته المشارق
و المغارب و بعد از آن بر پای خواهد آمد
ظالمی که نیابت کند پیغمبر را و خود را مقدم
بدارد بر کسی که او نزدیک‌تر باشد با احمد
و شایسته‌تر باشد در خلافت پس ظلم کند
بر او و خود پادشاهی کند از روی غضب و عدوان
پس دست بدست بگرداند خلافت را و برسد
امر امت او بهرج و مرج عسد مسلط شوند
بر موالی و یکدیگر اطراف را و هیچ جزیره
از جزایر عرب نماند مگر اینکه اطاعت
نمایند برغبت و اختیار یا بخوف و اکراه
و ملوک آن زمان نوبت بنوبت جبار و بدخلق

وظلم کننده باشند ومدتی طول خواهد کشید
ولیکن بتدریج عمرها کوتاه وبرکتهای
زمین کم خواهد شد وبلاها بسیار خواهد
شد وآفتها ودردهای بسیار پیدا خواهد شد
وکار بر مردم تنگ شود که مرگرا طلب کنند بجهة
تلخی حیات وزندگانی وفتنهای عظیم بهم خواهد
رسید وبزرگان آن زمان ادعاء نگاهداری
دین احمد کنند ولکن نگاهدار نباشند بلکه
خراب کننده باشند پس آثار دین وبسیار کم
میشود وعلامات این دین محو خواهد گردید
پس باقی نماند از دین او مگر اسمی تا برسد بجایی
که ندا شود که این دین خالی شد در این وقت

تابع دین او غریب باشد وصاحب این دین بسیار
کم باشد وبرسد بجایی که مردم از فرج ورحمت
مایوس شوند وگمان کنند گروهی که خدای
تعالی نصرت نخواهد داد پیغمبر خود را پس
چه انتقامها وفتنها که ظاهر خواهد شد وچه
محنتها که روی خواهد داد پس بعد از یاس
ونا امیدی خدای تعالی زنده کند دین اورا
بمردی از نسل وورشته او واز جایی که کسی
مظنه نداشته باشد ونداند که در کجا بود
چه بزرگیست ای حارثه که آسمانهای هفت
گانه وهر که در آنها ساکن است از ملئکه
صلوات می فرستند براو وزمین پر برکت وقرار

می‌گیرد و هرچه در زمین است از چرنده و پرنده
و درنده و جن و انس و زمین بیرون می آورد
بجهة او برکتهای خود را و گنجهای پوشیده
خود را و بعرض او میرساند ای حارثه می‌بینم
که زمین عود کند مانند روزی که آدم خلق
شد پس بیچارگی و آفت از میان خلق بیرون
رود و بلاها که در قرون سالفه ظاهر
میشد بجهة انتقام خلق در آن زمان میباشد
و بلاد در امن باشند ای حارثه زهر صاحب
زهری و چنگ هر صاحب چنگی و نیش هر
صاحب نیشی برداشته خواهد شد که درندگی
و گزندگی در میان نباشد حتی اینکه هر بچه‌ای

با افعی بازی کند و ضرر باو نرسد و شیران با
گلهای گاو چرا کنند در صحراها و الفت بگیرند
مانند شبان نسبت بگوسفندان و گرگ با گوسفند
چرا کند و بیم و خوف نباشد پس آن بنده خدا
بنصرت و اعانت خدا همه مذاهب زایل
مذهب حق گرداند و کلیدهای همه
اقالیم الی بیضاء العین بدست او باشد و همه
دینها از دین آدم که فتح نبوت بود الی خاتم
یک دین حق باشد چون حارثه این کلمات را
از عاقب شنید گفت اَشهَدُ بِاللهِ البدیع
یا اَیُّهَا النَّبیهُ الخطیرُ وَالعلیمُ الاثیرُ اتیتم
الحق بقیلك واشرق الجناب بعدل منطقك

ای صاحب رتبه و علو مرتبه وای دانشمند
یگانه روشن شد حق بسخن گفتن تو و نا حیه
روشن شد بحق گویی تو و کتابهای سماوی
که خدای انها را نور بلاد گردانید و شاهد
بر عباد گویا درین وقت نازل شد بسبب انچه
حکایت نمودی مسطور انها را بحق پس
هیچ حرفی از حرفی اختلاف نداشت پس بگو
که با وجود علم و اطلاع تو بر مراتب چه باعث
است در تامل تو عاقب گفت تو گمان میکنی
ای حارثه که این مرد قریشی از باشد که گفتم
واین غلطست گفت چرا و بچه سبب با وجود
شواهد که یاد کردی و بر نبوت او ناطق

ردید

گردید عاقب گفت بلی بحاست خدا یتعالی قسم
ولکن دو پیغمبر بعد از عیسی بهم میرسند
تا یوم القیامة یکی اسم او محمد است و یکی اسم
او احمد است محمد را موسی خبر داد و احمد
را عیسی و این مرد همانست که موسی خبر
داد و او رسولست بر قوم خود و بعد از این
خواهد امد صاحب ملك عظیم و ختم دین
با و خواهد شد و حجة خواهد بود بر قاطبه
خلایق پس می آید مدتی و میگذرد زمانی
که ستونهای دین خراب شود و بلندیهای
آن پست شود پس برگرداند و باز ظاهر
سازد دین را پس ملوك صالحین از عقب

مالک میشوند جمیع انچه را که افتاب طلوع
کند بر او چنانچه ادم و نوح مالک شدند
جمیع ارض را پس در آن وقت عیسی نازل خواهد
شد بعد از کذشتن بسیاری در دل چیزی
پیدا خواهد مانند احلام عصافیر و انست
آن احمدی که صلوات میفرستد خدا بر او و
عیسی بر او نازل می شود و اخر الامر متصل می
شود بساعت قیامت خارثه کفت از کجا بر تو
واضح شد که این دو اسم از دو شخص باشد و دو
مرسل باشند و در دو عصر باشند و مختلف
باشند عاقب کفت بر من روشن است مانند
روشنی افتاب خارثه سر بپایین انداخت و

بازمین بازی میکرد از روی تعجب پس کفت
ای ریش مطاع انکسی که مال را دفن می کند صاحب
مال است وانکسی که مال را انفاق می کند صاحب
مال نیست انکسی که الات حرب را بخود بسته است
صاحب اسلحه است وانکسی که مشاهده می شود
که با اسلحه محاربه میکند صاحب اسلحه نیست
قسم یاد میکنم بان خداوندی که اسمانها و زمین
باذن او بر پاست که این دو اسم یکشخص است
و یک پیغمبر و یک رسول است موسی بن عمران خبر داد
و عیسی بن مریم خبر داد و صحیفه ابرهیم خبر داد
پس سید بخنده امد و چنان بقوم خود نمود که
استهزا است خارثه را و تعجب است که خارثه دو

شخص را یك شخص دانسته است و عاقب هم بنشاط
امد پس روی کرد بحارثه از روی عتاب و درشتی
و گفت خنده را بر تو میکند که غلط فهمیده
حارثه گفت ایا از میراث حکمت بشما نرسیده است
که خنده بی جهة از صاحب فهم نباید صادر شود
سید گفت این خنده بی اختیار شد و مسیح خبر داد
مارا که خنده کاهی از جهة غفلت دلست یا
بجهة سکره و بیهوشی از انچه فردا خواهد امد
یعنی از مصیبتهای مرك معذور بدار مرا مسیح
گفته است که خدارا بندها میباشد که در ظاهر
خنده و بشاشت دارند و گریه را پنهان میکنند
از خوف پروردکار خود حارثه گفت قبول عذر

نمودم و از بدمظنگی بیرون رفتم برگردید بر سر انچه
بودید نزاع بطول انجامید و مخاصمه در میان
دراز شد و این مجلس سیم بود از اجتماع این طوایف
پس سید گفت ای حارثه انچه عاقب گفته
بود شنیدی حال بجهة تاکید زیاد می کنم تذکره
را ایا یافته باشی در زاخره منقوله از زبان اهل
سوریا بزبان عرب یعنی صحیفه شمعون بن
حمون الصفا آن صحیفه بارث رسیده است
باهل نجران باین عبارت فاذا طبقت وقطعت
الارحام وعفت الاعلام بعث الله عبده الفار
قلیطا بالرحمة والمعدلة قالوا وما الفارقلیطا
یا مسیح الله قال احمد النبی الخاتم الوارث

ذلك الذی یصلی علیه حیا ویصلی علیه
بعد ما یقبضه الیه بابنه الطاهر الخایر
ینشره الله فی اخر الزمان بعدما انقمصت
عری الدین وجنت مصابیح الناموس وافلت
نجومه فلا یلبث ذلك العبد الصالح الا اثما
حتی یعود الدین به کما بدء ویقر الله عز وجل
سلطانه فی عبده ثم فی الصالحین من عقبه
وینشر منه حتی تبلغ ملکه منقطع التراب یعنی
پس هرگاه بریکدیگر بیاویزند خلق و
رحمهای یکدیگر را قطع کنند و علمهای
هدایت محو شوند بفرستد خدای تعالی بنده
فارقلیطا را برحمت و معدلت گفتند یا مسیح

الله

الله فارقلیطا کیست گفت احمد النبی الخاتم الوارث
است آنکسی که در حیاة او صلوات بر او فرستاده می
شود و چون از میان برود باز بر او صلوات فرستاده
میشود بسبب پسر او از پسر پاکیزه صاحب خیری
که خدا او را در روی زمین منشور و معروف می
سازد در آخر الزمان بعد از اینکه قطع شده باشد
دسته های دین و خاموش شده باشد چراغهای
ناموس شریعت و کواکب و ستارهای درخشنده
غروب کرده باشد پس بزمان کمی نزدیک بر
گردد و دین حق برپا شود مانند روز اول و سلطنت
خداوند بدست او ظاهر گردد و او محل ظهور
سلطنت و قدرت حق شود پس در صالحین و مقدس

بعد از او و منتشر شود پادشاهی او تا باخر عرصه
خاک حارثه گفت هرچه گفتید همه حق بود خاد
چه میگویید درباره این مرد قریشی گفتند این
مرد را از این خصایص و صفات و این علامتها
بهره نیست زیرا که او را میراث و فرزندی باشد
و این علامات در پیغمبریست که او را نسلی و پسری
نماند حارثه گفت الیس لمحمد ولد انا از برای
محمد فرزندی نیست گفتند آنچه خبر رسیده است
و آنچه جاسوسهای ما تفحص کرده اند اینست
که دو پسر داشت یکی از قریشیه و یکی از قبطیه
و هر دو هلاک و واگذاشته شده است مانند
شاخ شکسته قریب الموت پس اگر او را بقیه

میبود گنجایش میداشت این ادعا را که میگفتیم
بعد از خودش پسران او متولی امر میشوند حارثه
گفت ادله بسیار است بر حجیت و حمیت او و لکن
عبرت گیرنده کم است و دلیل بسیار است بر
راستی آن طریق اگر دیده بینا باشد و چنانچه
چشمهای دردناک توانایی نظر بقرص آفتاب ندارد
همچنین بصیرتها ضعیف توانایی ملاحظه نور
حکمت ندارند نظر بعجز بصیرت و من نمیگویم
شماها آنها باشید و لکن مغلوب خواهید
گردید بجهة بسبب آنچه خدا بشما عطا کرده است
از میراث حکمت و بشما سپرده است از بقیه
حکمت و شما را شرف و منزله عطا کرده

در میان خلق وخداوند کسانی را که سلطنت
و پادشاهی داد بر مردم شماها را حاکم کردانید
بر پادشاهان وقوام و پایهای سریر سلطنت
بشماها محکم کردید و پادشاهان بشماها
رجوع میکنند بامور دینشان و شماها بایشان
رجوع نمیکنید و شماها امر ونهی میکنید ایشان
را وایشان امر ونهی نمیکنند شماها را و این
پادشاهی که بشماها عطا کرده است شایسته
است که تعظیم کنید او را وحق نعمت او را منظور
بدارید وخلق را ارشاد کنید واهمال مکنید
در نصیحت وراه نمایی شماها اعتراف کردید
بنبوت محمد صلی الله علیه وآله بدلیلهای

صادقه

صادقه وبینات واضحه از اسفار وکتب
مستحفظه ومیگویید رسول الله اما بقوم
خود نه بهمه مردم وگفتید خاتم حاشر نیست
ووارث عاقب نیست زیرا که پسری ندارد
بلکه ابتر است چنین گفتید یا نه گفتند بلی
چنین گفتیم حارثه گفت اگر او را بقیه و عقبی
باشد آیا دیگر شکی خواهند داشت در
نبوت او واینکه او خاتم است ومرسلست
بکافه بشر گفتند نه ما را دیگر شکی نخواهد
بود حارثه گفت الله اکبر گفتند تکبیر
گویی خدا را چه باعث بود حارثه در جواب گفت
الحق ابلج والباطل لجلج حق روشن گردید و

باطل مضطرب شد آب دریا را بیرون کردن
و کوه را شکافتن آسان تر است از اینکه بمیرانند
کسی را که خدا خواسته است زنده بدارد پس
بدانید که محمد ابتر نیست و اوست پیغمبر خاتم و
حاشر و عاقب و وارث و پیغمبری بعد از او
نخواهد بود و قیامت با امت او متصل میشود
و از ذریه او امیر صالح و پادشاه عادل بهم میرسد
و ما لک خواهد گردید مشارق و مغارب زمین
زمین را و دین حنیفیه ابراهیمیه بدست او ظاهر
خواهد گردید و همه ناموسها و شرعها در تحت
شریعت او خواهد بود گفتند چه می گویی ای
حارثه ما تو را نخود وا گذاشته ایم هر چه می

خواهی میگویی از منار عد خسته نمیشوی و کلام
بهم نمیرسانی گمان بزرگی کرده چه برهان
داری بر اینکه می گویی حارثه گفت بجد هر
دو قسم باو می نمایم که برهان بیاورم که رفع کند
شبهه را و سینه را از آتش غیظ خنک کرداند
حارثه رو کرد بابی حارثه بن حصین بن علقمه
پس حصین بن علقمه که شیخ و عالم قوم بود
گفت اگر بیاوری حجتی که دلهای ما را آرام
دهد و سینه ما را از این غصه راحت بخشد
با حضار نمودن صحیفه جامعه زاجره نیکی
کرده خواهی بود و این در مجلس چهارم بود
از روز چهارم اجلاس این طایفه پس چون

وقت ظهر شد و هوا بسیار گرم بود گفتند
ای حارثه تتمه سخن ما فردا خواهد شد
که جانهای ما بالای سینه رسیده است
پس مردم برخواستند و انتظار فردا می
کشیدند پس چون فردا شد نصاری نجران
آمدند و جمعیت بسیار در معبد خود نمودند
پس چون سید و عاقب دیدند که ازدحام
بسیار شده است و خلق عظیم انتظار می
کشیدند که جامعه زاجره را بیرون آورند
و میدانستند که اگر جامعه بیرون آید قول
حارثه و صدق او ظاهر میشود و این جماعت
خجل و شرمنده خواهند گردید در مقام

معارضه برآمدند با حارثه که مانع او شوند
از تصفح و تتبع صحیفهای آسمانی در ملا خلق
پس سید رو بحارثه و گفت که تو و عاقب نمی
گذارید که حق ظاهر شود الحال هرچه می
خواهید بگوئید پس عاقب هرچه گفتی تو و
گفتیم باز اعاده کنیم بدرستی که ما خبر میدهیم
تو را و کتمان حجت الهی نمینمائیم و انکار آیات
حق سبحانه نمیکنیم و افترا بر خداوند عالمیان
نمی بندیم که شخصی برسالت فرستاده باشد
بگوئیم که او رسول نیست پس ای حارثه بدانکه
ما اعتراف داریم که محمد صلی الله علیه
و آله فرستاده حق تعالی است بقوم خود

از فرزندان اسمعیل و بس و بر دیگران از عرب و
عجم واجب نمیدانیم که اطاعت او کنند حارثه گفت
این اعتراف برسالت او را از چه جهة و سبب
می کنید گفتند بواسطه اینکه در انجیلهای خود
و کتابهای اسمانی بر ما ظاهر شده است حارثه
گفت از کتابهای اسمانی بر شما ظاهر شده است
که او رسول است از کجا بر شما ظاهر شده است که
او رسول بر قوم خودش میباشد نه بر کل ناس
گفتند تو میدانی و ما هم میدانیم که حجت خدا
بر طرف نمی شود و این حکمتی است که مقرر
ساخته است که همیشه جاری شود و زمین
از حجت خالی نباشد حتی اینکه اگر اهل زمین دو

کس باشند

کس باشند باید یکی بر دیگری حجت باشد و ما
پیش از این گمان میکردیم که بعد از محمد حجتی
بوده باشد لکن چون بر ما ظاهر شده است که
او را از فرزند عقیم نموده است دانستیم که او نیست
زیرا که پیغمبر خاتم پیغمبران بی نسل نمی باشد بکو
دین حقتعالی در کتب مرسله پس دانستیم که پیغمبر
اخر الزمان آن کسی است که خواهد امد و باقی
خواهد بود و او احمد نیست که مسیح ما را خبر داده
و خبر داده است که فرزند قاهرش پادشاه
عالم خواهد بود و همه مردمان را بر دین اعظم
الهی خواهد داشت و بر دست او این امر جاری
نخواهد شد بلکه از ذریه و عقب او و ما الان

خواهد شد کل شهرهای روی زمین را و
انچه مابین شهرهاست از بر و بحر و بر این معنی
شاهدند همه علما که انجیلها خوانده اند حارثه
گفت شما ذکر کردید که دو پیغمبر مبعوث خواهد
شد بعد از مسیح و گفتید که هر دو از فرزندان
اسمعیل میباشند اول ایشان مبعوث می شود
در مدینه و دوم ایشان عاقب است که احمد است
اما محمد که از قریش است اینست که در مدینه است
پس باو ایمان داریم و بحق خداوند که همانست
که در کتابهای حق سبحانه یاد شده و آیات
بر آن دلالت می کند و اوست حجة و اوست خاتم
و وارث و دیگر پیغمبری نخواهد آمد بلکه

خواهد بود از وخیر صالحه صدیقه معصومه
که او خلق را بدین حق دعوت کند و شرق و
غرب عالم را متصرف شود و شما هر گاه در
شبهه باشید کتاب جامعه در این باب
حاکمست میان ما و شما پس مردمان همه فریاد
بر آوردند که الجامعه الجامعه ای ابو حارثه
جامعه را بیاور چون مردمان از گفتگو
بتنگ آمده بودند و دلگیر شده بودند و
مردمان را گمان اینکه اگر جامعه گشوده شود
ظاهر خواهد شد که حق بجانب سید و عاقب
بوده بجهة دعواهایی که سید و عاقب می
کردند پس ابو حارثه غلام خود را طلبید و

کفت ای غلام کتاب جامعه را بیاور غلام
رفت وکتاب جامعه را بر سر کذاشت واورد
وکتابی بود بسیار سنکین وبزرک وسید و
عاقبا از اوردن کتاب بسیار دلکیر شدند
چون میدانستند که مناقب ونعت سید
معظم هاشمی نسب در آن بسیار است پس یکی
ازان دو نفر بدیکری کفت که امروز بیست
که طلوع افتاب بر ما مبارک نبود وما
ضایع خواهیم شد نزد عوام پس حارثه
فرصت کرد ودر پنهان کسی را که رسولان
رسول خدا را خبر کردند که حاضر شوند و
چون همه اهل نجران حاضر شدند پس بیرون

اوردند اول صحیفه ادم را پس کشودند
مصباح دوم را نوشته بود باین عبارت
بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ انا الله لا اله الا
انا الحیّ القیّوم معقّب الدهور وفاصل
الامور سبب بمشیّتی الاسباب فذللت بقدر
فی الصّعاب فانا العزیز الحکیم الرحمن الرحیم
ارحم وارحم سبقت رحمتی غضبی وعفوی
عقوبتی خلقت عبادی لعبادتی والزمتهم
حجّتی الا انّی باعث فیهم رسلی ومنزل علیهم
کتبی ابرم ذلک من لدن اول مذکور من
بشر الی احمد نبیّی وخاتم رسلی ذاک الذی
اجعل علیه صلواتی واسلک فی قلبه

برکاتی و برآکمل انبیائی و نذری یعنی
منم خداوندی که نیست بغیر از من خداوندی
زنده ام بذات خود و زندگانی همه اسمانها و
زمین زنده کرده منند و من همه را موجود
گردانیدم و قوام همه انها بمنست منم که زمانها
را در عقب یکدیگر خلق میکردانم و دهر را
از پی دهر ایجاد میکنم منم که جدا میکنم حق را
از باطل و بمشیت من پیش دستی نمود اسباب
مر مسببات را و هر چیزی بسببی مقدر نموده ام
و سبب را پیش از مسبب کردانیدم و بقدرت
خود اسان نمودم مشکلها را پس منم خداوند
صاحب قوت و منم صاحب حکمت منم مهربان

و روزی دهنده و منم بخشنده و رحم میکنم
و می بخشایم و عفو میکنم و رحمت من پیشی گرفته
است بر خشم من و عفو من پیشی گرفته است
بر انتقام و عقاب من بندگان خود را افریدم
از برای بندگی و حجت خود را بر همه بندگان
خود تمام نمودم و بدرستی که خواهم فرستاد در
میان خلق خود پیغمبران خود را و نازل خواهم
نمود بر ایشان کتابهای خود را و این را ختم
نموده ام از زمان اول مخلوق بشر تا باخر پیغمبری
که احمد است و اوست خاتم پیغمبران من و اوست
انکسی که من صلوات خود را بر او میفرستم و
برکتها و رحمتهای خود را در دل او جای میدهم

وباو تمام می کنم پیغمبران را و ترسانندگان را
قال آدم الهی من هؤلاء الرسل ومن احمد هذا
الذی رفعت وشرفت قال کل من ذریتک واحمد
عاقبهم قال رب بما انت باعثهم ومرسلهم
قال بتوحیدی ثم اقفی ذلک بثلثمائة شریعة
وثلثین شریعة انظمها واکملها لاحمد
جمیعا فاذنت لمن جاءنی بشریعة منها مع
الایمان بی وبرسلی ان ادخله الجنة آدم
گفت ای پروردگار من کیستند این پیغمبران و
کیست این احمدی که بلند کردی مرتبه او را
وشرف دادی او را جناب اقدس الهی فرمودند
ای آدم همه پیغمبران را ذریه تو گردانیدم

واز صلب تو بیرون خواهم آورد واحمد آخرینه
خواهند بود آدم عرض کرد که ای پروردگار
آیا می فرستی این پیغمبران را که تبلیغ چه چیز
را بکنند وخبر از چه چیز بدهند فرمودند ای
آدم میفرستم ایشان را که توحید مرا بخلق من
برسانند وبندگان مرا خبر دهند که منم
یگانه در پادشاهی آسمانها وزمین وبغیر از من
خدای نباشد پس پی در پی میفرستم پیغمبران
وشریعتها تا اینکه برسد عدد شریعتها بسیصد
وسی شریعت وهمه این شرایع ونوامیس را اتمام
می نمایم بختم رسل یعنی احمد که شرع او فرو
گرفته باشد همه این شرایع را پس خبر دهم ای

ادم که هر که از بندکان من بیاید مرا باشد یعنی
از شرایع و با ایمان بهمه پیغمبران و بمن البته
او را داخل بهشت خود کردانم ثم نظر ادم الی
نورٍ قد لمع فسد الجو المخرق فاخذ بالمطالع من
المشارق ثم سری کذلک حتی طبق المغارب
ثم سمی حتی بلغ ملکوت السماء فنظر فاذا هو
نور محمدٍ صلی الله علیه و اله فاذا الکنف
به قد تضوعت طیبا واذا انوار اربعة قد
اکنفه عن یمینه و شماله و من خلفه و
امامه اشبه شیٔ به ارجا و نورا و یتلوها انوار
من بعدها تستمد منها واذا هی شبیهه بها فی
ضیائها و عظمها و نشرها ثم دنت منها فتکللت

علیها و حفت بها فنظر انوار من بعد ذلک فی
مثل عدد الکواکب و دون منازل الاوایل
جدًا جدًا و بعض هذه اضوء من بعض و هی
فی ذلک متفاوتون جدًا ثم طلع علیه سواد
کاللیل وکالسیل یسلون من کل جهة و
اوب فاقبلوا کذلک حتی ملؤا القاع والاکم
فاذا هم اقبح شیٔ صورًا و هیئة وانتنه ریحا
فبهر ادم صلی الله علیه و اله ما رای من ذلک
پس نظر کرد ادم بروشنایی درخشنده که لامع
بود پس فرو کرفته بود تمامی ما بین اسمان و زمین
را از مطلع شمس تا بمغرب و بالا رفته بود در خشندکی
و لمعان آن نور تا رسیده بود بملکوت اسمان پس

نظر کرد ادم دید که آن نور محمد صلی الله علیه و آله
بود پس نظر دیگر کرد دید که بگرد آن نور
نوری احاطه کرده است نگاه کرد دید چهار
نور است از یمین و یسار و قدام و خلف احاطه
کرده اند و چه بسیار مشتبه است در درخشندگی
با ان نور عظیم محمدی پس باز نورها دید بعد از ان
چهار نور که استمداد مینمودند از آن نورها
ولکن بسیار شبیه بودند بان نور در ضیا
و عظمت و وسعت پس بتدریج این نورها
شریک آن نور عظیم شدند و مانند جواهر نفیسه
که بتاج سلطنت احاطه کرده باشند که آن
تاج بآن جواهر مکلل شده باشد و بگرد آن

نصب نموده باشند پس نظر دیگر کرد دید
نورهای بسیار که از حساب و شماره بیرون
بودند مانند عدد کواکب که بعد از خدا
کسی نداند که منازل این نورها پستر بود از منازل
آن انوار اولیها بسیار تفاوت میداشت و مختلف
بودند این نورها در روشنی و در میان یکدیگر
تفاوت میداشتند پس بعد از آن ادم دید که
ظلمی و سیاهی طلوع کرد مثل پاره از شب تیره
تاریک از همه طرف برخواسته شد پس فرو گرفت
صحراها و دریاها و نی زارها را پس چه صورتهای
زشت و چه بوئهای بد پس ادم متحیر گردید از
انچه دید و قال یا عالم الغیوب و غافر الذنوب

یا ذا القدرة القاهرة والمشیة الغالبة
من هذا الخلق البعید الذی کرمته ورفعته
علی العالمین ومن هذه الانوار المنیفة المکسعه
له فاوحی الله الیه عز وجل یا آدم هذا و
هؤلاء وسیلتک ووسیلة من اسعد من
خلقی هؤلاء السابقون المقربون الشافعون
المشفعون وهذا احمد سیدهم وسید بریتی
اخرته بعلمی واشققت اسمه من اسمی فانا المحمود
وهذا محمد وهذا صنوه ووصیه ازرته
به وجعلت برکاتی وتطهیری فی عقبه وهذه
سیدة امائی والبقیة فی علی من احمد
نبیی وهذان السبطان الخلفان لهم وهذه

الاعیان الضادع نورها انوارهم بقیة منهم
الا ان کلا اصطفیت وطهرت وعلی کل
بارکت وترحمت فکلا بعلمی جعلت قدوة
عبادی ونور بلادی آدم گفت ای خداوند
دانای هر غیبی وای آمرزنده هر گناهی ای صاحب
قدرت وتوانایی بر هر چیز وصاحب مشیت
غالبه بر هر چه خواسته باشی کیست این خلق
سعادتمندی که اورا مکرم نموده وبلند
کرده مرتبه اورا بر همه عالمیان وکیستند این
نورهای شریفه فرو گرفته بدور آن نور عظیم
پس وحی نمود خداوند تعالی صاحب عزت وجلال
که ای آدم این نور عظیم واین نورهای عظیمه وسیله

تقرب تواند بمن و وسیله هر سعادتمندیست
از خلق من این نورهای عظیم سابقون و پیش
گیرندگانند در علم من که علم من بانها سابق
بود بر علم من بسایر خلق و اینها مقربان درگاه
منند که نیست مخلوقی که بر انها سبقت گیرد
بتقرب بسوی من و اینها شافعین بندگان منند
که در قیامت شفاعت کنند گناه کاران
خواهند بود و قبول شفاعت ایشان خواهم
کرد و این احمد بزرگ همه ایشان میباشد
و بزرگ همه مخلوقات من است و بعلم و حکمت
اورا برگزیدم و اسم نامی اورا از اسم خود بیرون
اورده ام پس منم محمود و اورا احمد نام نهادم

وآن

وآن نور دیگر از چهار نور نور داماد او
و وصی اوست که قوت میدهم محمد را باو و بر کنهای
خود را و پاکیزگان خلق خود را از عقب
او بیرون خواهم اورد و این نور دیگر نور
کنیزک منست که اورا سیدة همه کنیزان خود
نموده ام و او بر همه کنیزان خود بلند کرده ام
و محل علم من و حامل علم من خواهند بود ازان
علی که باحمد سپردم که پیغمبر من است و آن
دو نور دیگر دو سبط پیغمبر من و دو خلف
و باقی مانده اند از پیغمبر من و این نورهای دیگر
ذوات مقدسه و انوار طاهره اند که از این نورها
بیرون می آیند و بقیه آن انوار ندای ادم بدان

که همه این نورها را انتخاب نمودم و برگزیدم و
پاکیزه نمودم از چرک معصیت و شرک و بر همه این
نورها برکت دادم والطاف و عنایات خود را بر
ایشان وافر نمودم پس همه این نورها را پیشوای
بندگان خود ساختم و روشنایهای روی زمین
کرد انیدم ونظر ادم فاذا شیخ فی اخرهم یزهر فی
ذلک الصفیح کما یزهر کوکب الصبح لاهل
الدنیا فقال الله تعالی و بعدی هذا السعید
امل عن عبادی الاغلال واضع عنهم الاصار
واملا الارض به حنانا ورافة وعدلا کما ملئت
من قبله قسوة وجودا پس نظر کرد دید در اخر
ان نورها بزرگی از نور مید رخشید مانند ستاره

صبح دردرخشندگی بجهة روی زمین پس گفت
پروردگار بلند مرتبه که ببرکت وجود این بنده
سعادتمند بر میدارم غلهای گران را از گردن
بندگان و بارهای سنگین را از دوش ایشان
بر میدارم و زمین را پر میکنم از برکت و خیرات
و عدالت بعد از اینکه پر شده باشد از ظلم و قساوت
قال ادم ربّ انّ الکریم من کرمت والشریف
من شرفت وحوّ یا الهی لمن رفعت واعلیت ان
یکون کذلک فیا ذا النعم التی لا تنقطع والاحسان
الذی لا یجازی ولا ینفد بم بلغ عبادک هؤلاء
العالون هذه المنزلة من شرف عطائک وعظیم
فضلک وحبائک وکذلک من کرمت من المرسلین

مِنْ عِبَادِكَ ادم گفت ای پروردگار من کریم
کسی است که تو او را اکرام نمودی و شریف کسی است
که او را شرف بخشیدی و شایسته است ای آقای
من کسی را که تو او را رفعت دادی و بلند گردانیدی
اینکه صاحب این نور و عظمت بوده باشد پس
ای کسی که نعمت از بخشندگی تمام نمیشود و احسان
تو بدادن کم نمیشود این بندگان مقرب بلند
مرتبه بچه چیز رسیده اند باین منزله شریفه
که آن چیز هم که سبب شده است از شرف عطاهای
تست و بزرگی فضل تست و همچنین هر کسی را
که از پیغمبران خود را مکرم داشته قال
اللهُ تعالی اِنّی اَنا اللهُ لا اِلهَ اِلّا اَنا الرَّحمنُ

الرحم

الرَّحِيمُ العَزِيزُ الحَكِيمُ عَالِمُ الغُيُوبِ وَمُضمَرَاتِ القُلُوبِ
أَعلَمُ مَا لَم تَكُن مِمّا يَكُون كَيفَ يَكُونُ وَمَا لَا
يَكُونُ كَيفَ لَو كَانَ يَكُونُ وَانّي اطّلَعتُ يا عبدي
فِي عِلمِي عَلَى قُلُوبِ عِبَادِي فَلَم أَرَ فِيهِم أَطوَعَ لِي وَلا
أَنصَحَ لِخَلقِي مِن أَنبِيَائِي وَرُسُلِي فَجَعَلتُ لِذَلِكَ فِيهِم
رُوحِي وَكَلِمَتِي وَأَلزَمتُهُم عِبءَ حُجَّتِي وَاصطَفَيتُهُم
عَلَى البَرَايَا بِرِسَالَتِي وَوَحيِي ثُمَّ القيهم بمكاناتهم تِلكَ
فِي مَنَازِلِهِم حوامهم واوصيائهم مِن بَعدِهِم وَدَائِعَ
حجتي والسادة فِي بَرِيَّتِي لِأَجبُرَ بِهِم كَسرَ عِبَادِي
وَأُقِيمَ بِهِم اودهم وذلك اني بهم وَبِقُلُوبِهِم لَطِيفٌ
خَبِيرٌ ثُمَّ اطّلَعتُ فِي قُلُوبِ المُصطَفَينَ مِن رُسُلِي
فَلَم أَجِد فِيهِم أَطوَعَ وَلا أَنصَحَ لِخَلقِي مِن مُحَمَّدٍ خِيَرَتِي

وخالصتی فاخترته علی علم ورفعت ذکره
الی ذکری ثم وجدت قلوب حامته اللائی من
بعده علی صنعه قلبه فالحقتهم به وجعلتهم
ورثة کتابی ووحیی واد کار حکمتی ونوری و
السب ان لا اعذب ساری من لقینی معتصما
بتوحیدی وحبل مودتهم ابدا خدای تبارک
وتعالی فرمودند بدرستی کم منم خداوند یگانه
بی شریک روزی دهنده ومهربان صاحب عزت
وحکمت منم دانای غیب وانچه پنهان در دلها
باشد میدانم هرچیزرا پیش از انکه موجود شود
چنان میدانم که بعد از هستی چگونه خواهد
بود پیش از بود او ومیدانم انچه را که بهستی

نیامده است که اگر هست میشد چگونه می بود
یعنی علم من بهرچیزی پیش از وجود وبعد از وجود یک
سانست ای بنده من ای ادم هرکسی را من نظر کردم و
تفحص دلهای ایشان نمودم ندیدم دلی را که اطاعت
کننده تر در بندگی من ومهربان تر به بندگان من
باشد از دلهای پیغمبران من وفرستادگان من پس چون
یافتم دلهای ایشان را مهربان تر واطاعت کننده تر
ازین جهه روح خود را با ایشان سپردم واسرار نبوت
وناموس رسالت را با ایشان عطا کردم وبارهای و
سنگینهای پیغمبری را بر دوش ایشان گذاشتم وبر
گزیدم بر سایر خلق وخلعت نبوت را با ایشان پوشانیدم
ومخصوص ساختم ایشان را بوحی والهام وبرگزیدم

ایشانرا بر خلایق پس القا کردم بحسب درجه و مرتبه بر
هر وصیی از اوصیاء پیغمبران و سپردم حجتهای خود را
و ایشانرا در میان خلق پیشوا کردانیدم تا بسبب
ایشان درست کنم کجیهای خلق را و شکستگیهای
ایشانرا درست نمایم زیرا که من با ایشان و دلهای ایشان
اکاه می باشم و لطف من ایشانرا شاملست پس در میان
پیغمبران نظر کردم نیافتم در میان ایشان کسی را که اطاعت
او مرا و خیرخواهی او خلق مرا بیشتر باشد از بنده من
محمد که برکزیده منست و بهترین خلق منست پس
اورا برکزیدم بدانش و نام اورا بلند کردم با نام خود
پس یافتم بعد او دلهای خاصان او را مانند دل او
پس ایشانرا ملحق ساختم باو و ایشانرا وارثان کتاب و وحی

خود و اشیانه حکمت و نور خود ساختم و قسم یاد مینمایم
بذات خود که عذاب نکنم هرکز کسیرا که ملاقات کند
فردای قیامت مرا و دست تمسک بدامن ایشان زده
باشد و چنک در رشته دوستی ایشان زده باشد
پس ابو حارثه امر کرد که بکشایند صحیفه شیث را
که آن صحیفه بود از اسرار نبوت و بارث رسانیده بود
اورا بادریس پیغمبر و کتابت ان کتاب بقلم سریانی قدیم
بود و ان کتاب بعد از نوح پیغمبر نوشته شده بود
در زمان پادشاهان نمارده و هیاطله پس دیدند
باین عبارت اِجْتَمَعَ الْقَوْمُ اِلیٰ اِدْرِیسَ وَ هُوَ یَوْمَئِذٍ
فِی بَیْتِ عِبَادَتِهِ مِنْ اَرْضِ کُوفَانَ فَخَبَّرَهُمْ فِیمَا اقْتَصَّ
عَلَیْهِمْ قَالَ اِنَّ بَنِیْ اَبِیْکُمْ وَ بَنِیْ بَنِیْهِ وَ ذُرِّیَّتِهِمْ اخْتَصَمُوا

فيما بينهم وقالوا اي الخلق عندكم اكرم على الله
عز وجل وارفع لديه مكانة واقرب منزلة فقال
بعضهم ابوكم ادم عليه السلام خلقه الله عز
وجل بيده واسجد له ملائكته وجعله الخليفة
في ارضه وسخر له جميع خلقه وقال اخرون بل
الملائكة الذين لم يعصوا الله عز وجل وقال
بعضهم لا بل رؤساء الملائكة الثلثة جبرئيل
وميكائيل واسرافيل عليهم السلام وقال
بعضهم لا بل امين الله جبرئيل فانطلقوا الى
ادم صلى الله عليه فذكروا الذي قالوا و
اختلفوا فيه فقال ادم يا بني انا اخبركم باكرم
الخلائق جميعا على الله عز وجل انه والله لما

ان نفخ

ان نفخ في الروح حتى استويت جالسا فرق الى
العرش العظيم فنظرت فيه فاذا فيه لا اله
الا الله محمد رسول الله فلان امين الله
فلان امين الله فلان خيرة الله عز وجل
فذكر عدة اسماء مقرونة بمحمد صلى الله عليه
وعليهم قال ادم عليه السلام ثم لم ار في السماء
موضع اديم او صفيح منها الا وفيه مكتوب
لا اله الا الله محمد رسول الله وفلان امين
الله قال ادم يا بني فمحمد ومن خط معه من تلك
الاسماء اكرم الخلائق على الله عز وجل جميعا
گفتند قوم واصحاب ادريس جمع شدند در نزد
ادريس وقتي كه ادريس در خانه عبادت خود

در زمین کوفان نشسته بود پس ادریس حکایت
نمود اصحاب خود را که فرزندان پدر شما در زمان
حیاة پدر اختلافی نموده بودند که ایا افضل
خلایق و مقرب ترین خلق بدرگاه خالق عالم
و افریننده بنی ادم کی باشد بعضی کفتند پدر ما ادم
بهترین مخلوقاتند زیرا که خداوند خلق او نمود
و روح خود را باو سپرد و ملئکه خود را امر فرمود
که سجده کنند پدر ما را بعضی کفتند نه چنین است
پدر ما معصیت کرد و ملئکه معصیت نکردند
پس ملئکه بهترند از ادم بعضی کفتند نه چنین است
بلکه بهترین مخلوقات رئیسان و بزرگان ملئکه اند
که سه نفر میباشند جبرئیل امین است میکائیل

و اسرافیل است بعضی کفتند افضل خلایق جبرئیل
امین است پس رفتند بخدمت پدر خود ادم و کذارش
اختلاف را بعرض پدر رسانیدند پدر در جواب فرمود
ای پسران من من خبر دهم شما را که افضل خلایق
نزد خدا کیست بخدا قسم که چون نفخ روح در من
شد و نشستم برقی لامع شد و حجابها کشف شد
چشمم بعرش عظمت الهی افتاد پس نظر کردم و روی
دیدم نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله
و فلان کس امین الله و چند کس از پی یکدیگر
مذکور بودند همکی آن بترتیب قرین یکدیگر و
قرین اسم محمد بودند ادم کفت پس ندیدم موضع
صفحه یا بوسی که حالی باشد مکر اینکه نوشته

دیدم باین اسمها که پس ای فرزندان بهترین خلق خدا
محمد است وانکسانی که اسم ایشان یاد شده بود پس
ابو حارثه روی اکرد بسید وعاقب که بگشایید صحیفه
ابرهیم را گفتند همین قدر است اورا ضی نشد و
گفت هر گاه دیده شود بیشتر حق روشن می شود
وسینها از شک وشبهه پاک میشود پس قوم
آوردند تابوت ابرهیم را یعنی صندوقی را که از او
مخلف شده بود در انجا نوشته بود که حق تعالی
بتفضلی که میدارد بر هر که خواهد اورا برمیگزیند
واز میان خلق اورا زبده میکند حضرت ابرهیم را
برگزید بخلت ودوستی ومشرف ساخت اورا بصلوات
وبرکات خود واورا قبله وپیشوای آیندگان کردانید

بپیغمبری امامت

وپیغمبری وامامت وکتاب را در ذریت او
قرار داد که هریک از دیگری میراث برند
وحق تعالی بمیراث داد باو تابوت آدم را
که مشتمل بود که پر بود از علم وحکمت پس
نظر کرد ابرهیم در ان تابوت پس دید خانهای
چند بعدد اولو العزم از پیغمبران ومرسلین
واوصیاء ایشان از بعد ایشان پس نظر کرد دید
خانه محمد آخر خانهای انبیاء بود واز سمت راست
او خانه علی بن ابی طالب پس ناگاه دید شکلی عظیم
که نور از او ساطع بود واو دست بر کمر او زده
بود ابراهیم گفت الهی وسیدی کیست این خلق شریف
پس وحی الهی شد هذا عبدی وصفوتی الفاتح

الخاتم وهذا وصيه الوارث قال رب ما الفاتح
الخاتم قال هذا محمد خيرتي وبكر فطرتي وحجتي
الكبرى في بريتي واجتبيته اذ ادم بين الماء
والطين ثم اني باعثه عند انقطاع الزمان لتكملة
ديني واختم به رسالاتي ونذري وهذا علي
اخوه وصديقه الاكبر اخيت بينهما واخترتهما
وصليت وباركت عليهما وطهرتهما واخلصتهما
والابرار منهما وذريتهما قبل ان اخلق سماتي وارضي
وما فيهما من خلقي وذلك لعلمي بهم وبقلوبهم
اني بعبادي عليم خبير اي ابرهيم اين است بنده من
وبرگزيده من كشاينده وختم كننده واينست وصي
او وارث بنده ابرهيم عرض كرد پروردگار من

بچه

بچه سبب او را فاتح وخاتم ياد فرموده وحي رسيد كه
اي ابرهيم اين محمد پسنديده منست واول مخلوقي است
كه پيش از جميع خلق در عالم ارواح روح او را خلق
كردم كه اول عطيه كه از گنج عطا بيرون اوردم
نور او بود واوست حجت بزرگ من در ميان مخلوقات
واو را از بده كردم بخلعت كرامت وبزرگي در وقتي
كه ادم ميان آب وگل بود اي ابرهيم او را مبعوث
بر خلق خواهم كرد در انقطاع زمان از براي كامل
نمودن دين وشريعت وفرستادگان خود را بسوي
خلق با وختم مينمايم واين نور ديگر كه در يمين او
ديدي كه دست بر كمر او زده بود اين نور ولي من
علي است او را برادر او كردانيدم و او راست كوترين

در میان امتِ او خواهد بود این دو نور را برادر یکدیگر
ساختم و هر دو را پسندیدم و رحمتهای خود و برکتهای
خود را باین دو نور عطا کردم و پاکیزه ساختم هر
دو را از هر چرکی و خالص نمودم این دو نور را و
نیکان از نسل ایشان را پیش از انکه خلق
کنم اسمان و زمین خود را و انچه در ایشان میباشد
از خلق و این احسان و عطیه که بایشان کردم
بجهة اینست که منم دانای غیب که از دلها خبر دارم
و بحکمت و مصلحت میکنم انچه میکنم قال و نظر
ابرهیم علیه السلام فاذا اثنی عشر تکاد تلألأ
اشکالهم بحسنها نورا فسئل ربه جل جلاله و
تعالی شانه فقال رب نبئنی باسماء هذه الصور

المقرونة

المقرونة بصورتی محمد ووصیه ذلک لما
رایٰ من رفیع درجاتهم والتحاقهم بشکلی محمد
ووصیه علیهما السلام فاوحی الله عز وجل
یا ابرهیم هذه امتی والبقیة من نبیی فاطمة
الصدیقة الزاهرة وجعلتها مع خلیلها غصنا
لذریة نبیی وهذان الحسنان وهذا فلان
وهذا فلان وهذا کلمتی التی انشر به رحمتی
فی بلادی وبه ارتش دینی وعبادی وذلک
بعد یاس منهم وقنوط من غیاثی فاذا ذکرت
محمدا نبیی بصلواتک فصل علیهم معه یا
ابرهیم قال فعندها صلی علیهم صلی الله علیه
واله فقال رب صل علی محمد وال محمد کما

اجتبیتهم واخلصتهم اخلاصا فاوحی الله الیه
هنیئا لك كرامتی وفضلی علیك فانی صائر
بسلالة محمد صلی الله علیه واله ومن
اصطفیت معه منهم الی ماه صلبك ومخرجهم
منك ومن بكرك اسمعیل علیه السلام فابشر
یا ابرهیم فانی واصل صلواتك بصلواتهم و
متبع ذلك بركاتی وترحمی علیك وعلیهم و
جاعل حنانی وحججی الی الامد المعدود والیوم
الموعود الذی ارث فیه سمائی وارضی وابعث
له خلقی بفصل قضائی وافاضة رحمتی وعدلی
پس نظر كرد ابرهیم دید دوازده نور را كه می
درخشید وچه بسیار شبیه بودند بآن نور

عظیم پس سؤال كرد پروردگار خود را كه پروردگا
من خبر ده از اسمهای این انوار كه قرین اسم دو
بزرگوار كردانیده نظر به بسیاری شباهت
این انوار در شكل بان دو نور وحی الهی در رسید
كه ای ابرهیم این نور كنیز منست واین كنیز باقی
مانده حبیب من وپیغمبر منست چه بسیار راست
كو ونورانی ودرخشنده در هدایت وكمالات
نفسانی اورا با شوهرش علی وسیله ذریه پیغمبر
خود نموده ام ونسل اورا از او بیرون خواهم اورد
واین دو نور حسن وحسین دو سبط پیغمبر منند
واین فلان واین فلان واین كلمه وبرهان
وحجت منست كه بوجود او منتشر میسازم رحمت و

برکت خود را و دین خود را با وقوت میدهم و در میان
بندکان خود پهن خواهم نمود بعد از اینکه مایوس
و نا امید شده باشند از رسیدن فیض رحمت و
پیدا شدن علم هدایت و ذا در بی پس تو ای
ابرهیم هرکاه احمد را و وصی او را یاد کنی و صلوات
بر ایشان فرستی یاد کن این بزرکواران را و شریک
کردان در صلوات ابرهیم کفت خداوندا صلوات
فرست بر محمد و ال محمد چنانچه برکزیدی
ایشان را وحی الهی رسید که مبارک باد کرامت من
بر تو ای ابرهیم من سلاله نبوت محمد را و برکزیدکان
اهل بیت او را در صلب تو سپردم و بعد از تو
در صلب اسمعیل قرار دادم و خوشنود باش

که صلوات ترا با ایشان رسانیدم و رحمت و برکتهای
خود را بر صلوات افزودم و بر آن نورهای پاک
و پاکیزه رسانیدم و کردانیدم رافت و مرحمت
خود را در ایشان تا متصل شود این برکت و مرحمت
بوجود ایشان تا روز قیامت پس چون اصحاب و
رسولان رسول خدا این مناقب و مفاخر را از
صحیفهای پیغمبران کذشته یافتند بسیار
خوشنود و یقین ایشان بسیار زیاد شد و از
شادی نزدیک شد که روح از جسدهای ایشان
پرواز کند پس قوم متوجه کتاب موسی علیه السلم
شدند پس کشودند سفر دوم تورتة را یافتند
انی باعث فی الامیین من ولد اسمعیل رسولا

انزل علیه کتابی وابعثه بالشریعة القیمة
الی جمیع خلقی واوبه حکمتی واؤیده بملئکتی
وجنودی یکون ذریته من ابنته له مبارکة
بارکها ثم من شبلین لها کاسمعیل واسحق اصلین
شعبین عظیمین اکثرهم جدا جدا یکون منهم
اثنا عشر فبما اکمل بمحمد صلی الله علیه واله
وبما ارسله به من بلاغ وحکمه دینی واختم
به انبیائی ورسلی فعلی محمد صلی الله علیه
واله وامته تقوم الساعة بدرستی که میفرستم
در امتهای اینده از ولد اسمعیل رسولی را
که بر او نازل کنم کتاب خود را وبفرستم اورا با
شریعت بسیار محکم وتمام واورا بر تمام خلق

پیغمبر نمایم وحکمتهای خود را باو عطا
کنم وقوت دهم اورا بفرستادن لشکرهای
بسیار از ملئکه اسمانها ونسل اورا بر پا بدارم
از دختر او چه دختری که بسیار با برکت خواهد
بود نسل او وبگردانم حجتهای خود را در
نسل آن پیغمبر دوازده عدد وبمحمد واین
برگزیدگان کامل نمایم دین خود را وختم نمایم
باو پیغمبری ورسالت را وبآن دین وشریعت
ختم مینمایم دینی ومتصل باخرت وقیامت خواهد
گردید حارثه گفت الان اسفر الصبح لذی
عینین ووضح الحق لمن رضی به دینا ایا دیگر
مرضی در باطن شما باقی مانده باشد که در

طلب شفا برآیید جواب نگفتند و خاموش شدند
ابوحارثه گفت نظر کنید بسوی کتاب خاتمه
مسیح و به بینید سید و بزرگ پسر مریم چه گفته است
پس گشودند انجیلها را یافتند در مفتاح رابع
وحی الهی را بسوی مسیح یا عیسی یا ابن الطاهرة
البتول اسمع قولی وجد فی امری انی خلقتك
من غیر فحل وجعلتك آیة للعالمین فایای
فاعبد وعلی فتوکل وخذ الکتاب بقوة
ثم فسر لاهل سوریا واخبرهم انی انا الله
لا اله الا انا الحی القیوم الذی لا احول ولا
ازول فامنوا بی وبرسولی النبی الامی الذی
یکون فی اخر الزمان نبی الرحمة والملحمة الاول

والاخر قال اول النبیین خلقا واخرهم مبعثا
ذلك العاقب الحاشر فبشر به بنی اسرائیل
قال عیسی علیه السلام یا مالك الدهور ویا
علام الغیوب من هذا العبد الصالح الذی قد
احبه قلبی ولم تره عینی قال ذاك خالصتی
ورسولی المجاهد بیده فی سبیلی یوافق قوله
فعله وسریرته علانیته انزل علیه توراة
حدیثة افتح بها اعینا عمیاء واذانا صماء و
قلوبا غلفا فیها ینابیع العلم وفهم الحکمة و
ربیع القلوب وطوباه وطوبی امته قال رب
ما اسمه وعلامته وکم یطول ملك امته و
هل له من بقیة یعنی ذریة قال سانبئك بما

سألت اسمه احمد صلى الله عليه وآله منتجب
من ذرية ابرهيم ومصطفى من سلالة اسمعيل
ذو الوجه الاقمر والجبين الازهر راكب الجمل
ينام عيناه ولا ينام قلبه يبعثه الله في امته
ما بقي الليل والنهار مولده مولد اسمعيل
يعني مكة كثير الازواج قليل الاولاد نسله من
مباركة صديقة يكون له منها ابنة لها فرخان
سيدان يستشهدان اجعل نسل احمد منهما
فطوبا لهما ولمن احبهما وشهد ايامهما فنصرهما
قال عيسى عليه السلام وما طوبى قال شجرة
في الجنة ساقها واغصانها من ذهب وورقها
حلل وحملها كثدي الابكار احلى من العسل و

التي

الين من الزبد وماؤها من تسنيم لو ان غرابا طار
وهو فرخ لادركه الهرم من قبل ان يقطعها و
ليس منزل من منازل الجنة الا واظله ورق من تلك
الشجرة اى عيسى پسر زن پاکیزه سرشت از دینی بریده
شده بشنو سخن مرا و سعی کن در امر من بدرستی که
خلق کردم ترا بی پدر و گردانیدم ترا علامت و
نشان خداوندی خود پس باید مرا عبادت کنی و بر
من توکل کنی و کتاب انجیل را بخوانی و نگاه داری
بجد و جهد تمام و تفسیر کنی او را برای اهل سوریا
و خبر ده مردم را که منم خداوند بی نظیر و یگانه
بی شریک و زنده که مرا مرگ نمی باشد و قیومی که
مرا زوال نمی باشد پس ایمان بیاورید بمن و

برسول من آن رسولی که در پیش کس تعلیم نیافته
که در آخر الزمان می فرستم پیغمبر مهربان بر خلق
و صاحب شمشیر اولست در آفرینش آخر است
در عالم بشریت و عاقب است و حاشر از عقب
پیغمبران گذشته می آید و دین او متصل میشود
بحشر خلایق در قیامت عیسی گفت ای مالک
همه قرنها و زمانها و ای دانای همه غیبها
و نهانها کیست این بنده صالح که دلم هوای
محبت او گرفت و چشم ندیده است فرمودند
ای عیسی اوست برگزیده من و صاف و خالص
در بندگی که هرگز غیر مرا پرستش نکرده است
بدست خود شمشیر خواهد زد در راه من قولش

موافق فعلش و ظاهرش موافق باطنش کتابی بر
او فرستم نام کتابی که هرگز بر هیچ پیغمبری
چنین کتابی نداده باشم هر چشم نابینایی باو روشن
میشود و هر کری بان شنوا می شود و هر
دل بسته بآن شنوا می شود و هر دل بسته باو
گشوده می شود در آن کتاب چشمهای حکمت
و فهم خواهد بود و بان کتاب دلهای افسرده
روشن و تازه خواهد گردید طوبی برای او و امت
او خواهد بود گفت پروردگارا چه چیز است
علامت او و چه قدر زمان دولت امت اوست
و آیا او را بقیه خواهد بود یعنی ذریه فرمودند
فرمودند من ترا خبر میدهم بانچه سؤال کردی

اسم آن احمد است انتخاب نموده ام از ذریه
ابرهیم و برگزیده ام از رشته اسمعیل صورت
او در حسن ماه شب چهارده و پیشانی نورانی
او مانند زهره درخشنده بر شتر سوار شود
در خوابیدن چشمش بخواب رود و دلش پیوسته
بیدار باشد او را مبعوث مینمایم در زمانی که
امت او نادان باشند در بلدی که پدرش اسمعیل
ساکن بود یعنی مکه معظمه و زن بسیار خواهد
داشت اما اولاد او کم باشد نسل او را از دختر
او بسیار زاست بیرون می آورم و آن زن زاد دو
فرزند بهم رسد هر دو بدرجه شهادت فایز
شوند نسل احمد از آن دو پسر باشد پس طوبی

از برای آن دو پسر و از برای کسانی که دوست دارند
آن دو پسر را عیسی گفت ای پروردگار طوبی
چه چیز است فرمود ندای عیسی طوبی درختی است
در بهشت ساق آن از طلا و برگهای حلل و بار
او مانند پستان دختر های باکره از عسل شیرین
تر و از مسکه نرم تر آبش از چشمه تسنیم میاید اگر
در هنگامی که جوجه باشد طیران کند بپیری
میرسد و بطول و بلندی آن درخت نمیرسد
و هیچ منزلی نیست در بهشت مگر اینکه ورقی
از طوبی در آن میباشد پس چون قوم بر این مراتب کتب
و احوال مطلع شدند و نعت سید معظم را در
همه کتب سماویه دیدند سید و عاقب سالک

ماندند وحارثه فایق آمد قوم نجران گفتند بعاقب
وسید که رای شما چه چیز است وچه خواهید کرد
گفتند دین خود را محکم نگاه دارید تا امر محمد
روشن شود وما میرویم بسوی این مرد مدعی
نبوت و می بینیم که چگونه است رفتار وچه چیز است
آیین وشرع او پس سید وعاقب روانه شدند
چهارده سوار از نصاری نجران وهفتاد نفر
از بزرگان بنی الحارث بن کعب وسادات ایشان
روانه مدینه شدند ودو نفر از حضرموت و
دانشمندان ایشان هم رفاقت نمودند وچون
نزدیک بمدینه طیبه شدند لباسهای ابریشمی
فاخر پوشیدند وبدنهای خود را بمشک وبوهای

خوش معطر نمودند وبر اسبهای خود سوار شدند
ونیزهای خود را راست نمودند وباین هیئت
وارد مدینه شدند وسه روز سخن درمیان
نیامد وجناب مقدس نبوی اظهار دعوت
نفرمود وایشان هم سخنی نگفتند وبکیش و
آیین خود وقت نماز ایشان روی بمشرق نماز می
گذاردند واهل اسلام خواستند زجر کنند
حضرت مقدس پناه مانع شدند وفرمودند که
بگذارید ایشان را اگر ایشان در مقام آزمایش
وامتحان میباشند واین جماعت در این سه روز
پیوسته در مشاهده وملاحظه اطوار و
شمایل وخوی وخصلت وخلقت وخلو وسیرت

وصورت آن مقدس القاب بودند روز چهارم
شد آمدند بخدمت آن بزرگوار وعرض کردند
که انچه در تو دیدیم موافق بود با انچه در کتابهای
اسمانی یافته بودیم لکن یك علامت باقی ماند
وآن اینست که در کتب نوشته اند که علامت
آن پیغمبر اخر الزمان آنست که نبوت حضرت
عیسی را قائلست وشنیده ایم که تو انکار می
کنی او را و ناسزا می کویی ومیکویی که او بنده
خدا بوده است حضرت فرمودند من عیسی
را پیغمبر بحق میدانم وهرکز ناسزا نکفته ام
ومیکویم که عیسی بنده مقرب درکاه الله بود
واو مالك نبود نفعی را ونه ضرری را ونه

اختیار حیوة خود میداشت ونه اختیار مرك
خود را تمامی امور بدست خدا بود مانند سایر
مخلوقات ایشان کفتند چکونه بنده بود و
حال اینکه هیچ بنده نتواند کرد انچه حضرت
عیسی کرد از زنده کردانیدن مردکان وروشن
کردانیدن نابینایان وصحت دادن مبروصان
واشباه انها که در عیسی بظهور رسیده ایا
هیچ بنده میتواند بکند انچه او کرد پس نیست
مکر اینکه عیسی خدا باشد یا پسر خدا
تعالی الله عما یشرکون حضرت فرمودند
عیسی برادر من بود وانچه کفتید از او بظهور
رسید ولکن هیچ یك را بحول وقوه خود

نکرد بلکه همکی را باذن خدا کرد و اکر خدا
نمی خواست نمیتوانست کردن و عیسی از بنده
بودن کردن نکشید و عار نبود او را بندکی
وچکونه میتواند بود که ادعاء الوهیت کند
کسی که از کوشت و پوست و رک و خون و
استخوان خلق شده باشد و بخوردن و آشامیدن
و به بیت الخلا رفتن محتاج باشد و اینها همکی
صفات مخلوقست و مخلوق چکونه خالق
میتواند بود و خالق را فقر و احتیاج بغیر
و شریك و نظیر نمیباشد کفتند عیسی را پدر
نبود بِما بنما نظیر او را که بی پدر مخلوق باشد
حضرت فرمود هذا آدم اعجب منه خلقا

جاءَ مِن غيرِ ابٍ ولا اُمٍ وليس شيءٌ من الخلق باهون
على اللهِ في قدرتهِ من شيءٍ ولا اصعب انّما امرهُ
اِذا اراد شيئًا ان يقول له كن فيكونُ
اِنّ مثل عيسى عند الله كمثل آدم الى آخر الآية
یعنی این آدم پدر ما و شما بود و قصه او
عجیب تر بود از عیسی زیرا که نه مادر داشت
و نه پدر و خدا را بر همه چیز توانایی میباشد
و پیش خدا چیزی آسان و آخری آسان تر نیست
بلکه همه آسان و قدرتش در همه نافذ
بمحض مشیت از عدم بوجود می آورد کفتند از
این سخنان مطمئن نمی شویم بیا و ما با یکدیکر
مباهله میکنیم و لعنت میمانیم دروغ کو را

تا خدا رسوا کند و از جمله انچه مناسب است ذکر
آن در این رساله اینست که روات حدیث و نقله
این حکایت روایت نموده اند که بعد از اینکه
هفتاد نفر از اساقفه و علماء نصاری بمدینه
طیبه وارد شدند کرز که سابق مذکور شد
در میان انجماعت بود و اخراجات علماء نصاری
بعهده او بود قاطری که سوار بود لغزید و
او را بینداخت کرز گفت افتادن از شامت
این مرد است عاقب گفت بی ادبی مکن و
بدان ای کرز که تو امده بسوی پیغمبر امی
عربی احمد گفت از کجا میگویی که این مرد
پیغمبر است گفت یا نخوانده مصباح چهارم از

انجیل را که وحی نمود بسوی مسیح ان قل لبنی اسرائیل
ما اجهلکم تتطیبون بالطیب لیطیبوا به
فی الدنیا عند اهلها واهلکم واخوانکم
عندی کجیفة المیتة یا بنی اسرائیل امنوا برسولی
النبی الامی الذی یکون فی اخر الزمان صاحب
الوجه الاقمر والجمل الاحمر المشرب بالنور ذی
الجناب الحسن والثیاب الخشن سید الماضین
عندی واکرم الباقین المستن بسنتی والصابر
فی ذات نفسی والصابر الی دار جنتی والمجاهد
بیده المشرکین من اجلی فبشر به بنی اسرائیل
ومر بنی اسرائیل ان یعزروه ویوقروه وینصروه
قال عیسی قدوس قدوس من هذا العبد الصالح

الذی قد احبه قلبی ولم تره عینی قال هو منك
وانت منه وهو صهر لك علی امك قلیل الاولاد
کثیر الازواج لیسکن مکة موضع اساس وطی
ابرهیم علیه السلام نسله من مبارکة وهی صرة
امك فی الجنة له شان من الشان تنام عینه
ولا ینام قلبه یاکل الهدیة ولا یاکل
الصدقة له حوض من شعب زمزم الی مغرب
الشمس حیث یغرب فیه شرابان من الرحیق
المختوم والتسنیم فیه اکاویب عدد النجوم فی السما
من شرب منه لم یظما بعد ابدا وذلك بتفضیلی
ایاه علی سایر المرسلین یوافق قوله فعله وسریرته
علانیته فطوباه وطوبی امته الذین علی ملته

یحیون

یحیون وعلی سنته یموتون ومع اهل بیته یمیلون
امنین مومنین مطمئنین مبارکین یکونون فی زمن
قحط وجدب فیدعونی فیرخی السماء عزالها حتی
یری اثر برکاتها فی اکنافها وابارك فیما یضع یده
فیه قال عیسی الهی سمه قال نعم هو احمد وهو
محمد رسولی الی الخلق کافة اقربهم منی منزلة
واخصهم منی شفاعة لا یامر الا بما احب ولا
ینهی الا عما اکره یعنی بگو بنی اسرائیل چه
بسیار نادان ونافهم میباشید ظاهر خود را پاکیزه
میسازید که در سایر خلق دنیا خوش ظاهر باشند
وحال اینکه نزد من مانند جیفه ومرده گندیده
میباشند ای پسران اسرائیل ایمان بیاورید بفرستاده

من آن فرستاده که نزد کسی علم نیاموخته انکو
کرد در آخر الزمان می فرستم روی او چون صفحه
ماه درخشنده و روشن کننده و بر شتر سرخ سوار
شود آمیخته شده است بنور صاحب خلق نیکو
و لباس درشت پوشد آقای همه پیشینیان
و نجیب تر از همه آیندگان برود براهی که من نموده ام
باو و جهة من صبر کند بر مشقتهای بسیار و آخرش
در همسایگی من باشد در بهشت و جهاد کند با
شریک آورندگان بجهة اطاعت من پس بشارت
بده ای عیسی بنی اسرائیل را و امر کن ایشان را که
تعظیم کنند و احترام بدارند او را و یاری کنند
او را عیسی گفت پاکی پاکی ای خداوند از هر چه

لایق نباشد تو را کیست این بنده صالح که دل عاشق
او شد پیش از آنکه چشم به بیند او را خدای تعالی
فرمود ای عیسی او از تو است و تو از او و هر دو میل نور
مقدس میباشید و او خواهد بود شوهر مادر تو
بسیار کم است اولاد او و بسیار میباشد ازواج او
در مکه ساکن است موضع قدم ابرهیم نسل او از زنی
خواهد بود بسیار با برکت و آن زن و مادر تو
در بهشت از زنان او خواهند بود او را شأنی و منزلت
خواهد بود از رفعت و بزرگی که از تقریر و بیان
بیرون است بخواب میرود چشم او در خوابیدن و هرگز
دل او بخواب نمیرود قبول هدیه میکند اما صدقه
را که زکوة است نمیخورد او را حوض خواهد

بود در کناره زمزم که منتهای آن محل غروب آفتاب
است دو چشمه از چشمهای بهشت بآن حوض
وارد می شود یکی از رحیق است که مهر زده شده است
که دیگری را ازان بهره نیست و یکی از چشمه
تسنیم است کوزها در کناره این حوض میباشد
بعدد ستارهای آسمان هر که بنوشد جرعه ازان
را هرگز تشنه نمی شود و این کرامت و بخشش
بسبب آنست که او را فضیلت و زیادتی داده ام بر
همه پیغمبران ظاهرش با باطنش موافق قول او
با فعل و مطابق پس خوشا باد او را و خوشا باد
امت او را که بر ملت و زندگی میکنند و بر روش
و رفتار او میرسند با اهل بیت و اولاد او دوستی

میکنند ایمن میباشند از شر اشرار و شیاطین کفر و از
آتش غضب که در دنیا و عقبی بایمان آورده اند به پیغمبران
و مطمئن میباشند از عقابهای من و از وسوسه ابلیس
با برکت میباشند و خواهد بود ظهور آن پیغمبر در
زمانی که قحط باشد و بوجود او قحط برطرف شود
و وفور نعمت و برکت بهم رسد و آسمان برکت خود را
بر ایشان نازل میکند و بارانهای رحمت ببارد تا
اینکه برکت وجود او بر خلق من ظاهر شود و در اطراف
عالم برکت بسیار شود و بهر جا که دست او برسد
من برکت دهم آنموضع را عیسی گفت الهی خدای من
اسم او و نام او را بگو فرمودند بلی اسم او احمد است
و اوست محمد فرستاده من بسوی تمام خلق من

این یمنی از همه کس نزدیکتر و شفاعت او نزد من از همه کس
پسندیده تر امر نمیکند بچیزی مگر اینکه آن چیز نزد من
دوست باشد و نهی نمیکند مگر چیزی را که من ناخوش
دارم او را چون این کلمات شنید گفت ای عاقب پس ما را
بکجا آورده هرگاه پیغمبر است و باین صفتست گفت آمده ایم
که به بینیم بچشم آنچه خوانده ایم و میخواهیم بدانیم این
علامات در او هست اگر باشد همراهی کنیم و بمال او را
راضی کنیم و اگر نباشد با شمشیرها با او دعوی کنیم گفت
هرگاه با آن علامات باشد چرا ایمان نیاوریم عاقب گفت
ای کرز مگر نمیبینی که قوم ما چه قدر رعایت میکنند ما را
چه قدر کنیسها و معبدها ساختند برای ما و چه قدر
بلند کردند اسم ما را انفس چه گونه راضی میشود که

دولت

دست بردارد از همه عزتها و یکسان کند خود را با ایشان
خلق چون باین دین در آیند پس این جماعت جامهای فاخر
پوشیدند و عطرهای بسیار بر خود زدند و وارد
مسجد رسول خدا شدند و گوشه اختیار کردند چون
وقت نماز ایشان شد روی خود را بمشرق کردند و
محاذی بیت المقدس ایستاده نماز گذاردند صحابه
رسول خدا خواستند ایشان را زجر کنند حضرت مقدس
نبوی صلی الله علیه و آله منع فرمودند و فرمود بگذارید
ایشان را بکیش خود که باید حق برهان ظاهر شود پس بعد
از آن بخدمت رسول خدا آمدند و گفتگو بمباهله رسید
و آیه بر حضرت نازل شد دیدند که قبل از نزول آیه مانند
غشی رو داد بر حضرت پس شروع فرمودند بخواندن

کلام خدا فمن حاجک من بعد ما جاءک من العلم فقل
تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا
وانفسکم الی آخر الایه یعنی بعضی گفتند بجد اقسم که حجت بر شما
تمام کرد حضرت فرمودند چه میگویید در امر مباهله
گفتند بنا را بفردا میکنیم بزرگ ایشان گفت نظر می
کنیم فردا اگر با جمعیت وکثرت صحابه خود بیرون آید
بر حق نخواهد بود ما مباهله خواهیم کرد واگر با
خواص اهل خود بیرون می آید نشان حقیت او است
مباهله نباید کرد فردای گذشته حضرت
بیرون آمدند وبا خود بزیر عبای خود حضرت امام
حسن وامام حسین وعلی ابن ابی طالب وفاطمه
صلی الله علیهم اجمعین را داخل کرده بودند

القصه

القصه گذارش مباهله گوش زد همگن شده
مطلوب نقل کتاب توریة وانجیل بود که مژده قدوم
وافر النور آنحضرت داده است بدانکه چون
کتابت رساله باین مقام رسید فرستادم از جماعت
یهود پرسیدم آمدند ومرا خبر دادند که در
توریت مذکور است که از نسل اسمعیل بیرون
می آورم پیغمبری که بعدد اولاد یعقوب واو را هم
دوازده سبط بوده باشد گفتم بنویسید عبارت
عبری را که شاید این مرد یوسف نام که میگوید
من طالب حق میباشم وانصاف میدهم قبول بکند
این جماعت بی غایت مضایقه کردند آخر الامر گفتند
ما عهدی در میان خود نموده ایم که بیان نکنیم

موضوع شهادت نبوت آنحضرت را اتفاق از آنجا
که گر باید خاطر نشان کرده برای قیامت بگویند من
خبر نداشتم و گویی حجت تمام است نکرده بر نبوت
آنحضرت رساله آورده اند که سعادتمندی از نیل
بحثا از که حق تعالی او را ارشاد بحق نموده و دین
او را تبین کرده او و والد او بدون ترغیب و
تکلیف بلکه از روی تامل و نظر و
تتبع صفحات توریة ایمان به پیغمبر ما آورده و
الحمد لله که همگی اولاد او و اخوان او و بنی الاخوا
او قاطبة بشرف اسلام مشرف و امروز سلسله
ایشان بصلاح و تقوی و ایمان یا ئمه هدی
معروف و مشهور و پیوسته در طلب آمرزش

بجهة والد و جد خود و خویشان خود از این سعادت
عظمی و موهبت کبری میباشند نقل الخبر نوشته الله
و مواضع ان الله بدلالات حجت نحجه را بیرون آورده
بزبان عبری اولا و بزبان فارسی ثانیا بیان و ترجمه
نموده اند و رساله دیگر از جدید الاسلامی که
مدت ده سال میشود که مشرف بشرف اسلام
گردیده و اینهم عبارات توریة را بعبری ذکر و بفارسی
ترجمه نموده استدعا خواستم که ذکر از عبارات تغییر نموده
باشم که رساله حجت شود بر قاطبه یهود و نصاری
اگر قابلیت هدایت داشته باشند شرفیاب شوند
و الا فما علی الرسول الا البلاغ بدانکه هر که دیده
بکشاید و سراپای این شریعت را ملاحظه نماید انه

اصول دین و فروع دین و آنچه این بزرگوار هاشمی
نیست شد عرب و عجم آورد از عقود معاملات
و میراث حدود و جنایات کفارت قصاص و
کتب دیات و قاعده در رفع خصومت و منازعات
با آنکه به هیچ مکتب خانه نرفت و نزد هیچ معلمی علم
نیاموخت و هرگز بدرس هیچ مدرسی از مدارس
یهود و نصاری حاضر نشد و خبر مبدا و از آنچه
در توریة و انجیل موجود و احدی کذب در خبر
او پیدا نکرد شاهد بست بر اینکه او از پیش
خود اختراع نکرده است زیرا که عقل بشر عاجز است
از تعلیم این مگر بالهام و وحی الهی دلیل دیگر هر کسی که
بنبوت او بخود نسبت دهد و کاذب باشد از بدو

بحمد الله

ایجاد اول البشر آدم صفی الله تا این زمان که خدای تعالی
او را بکذب و بکذابی رسوا نکند او را و این بزرگوار
عرب و عجم در زمانی که دعوی نبوت کرد الی زمانی که هزار و
دویست و شصت و شش سال میگذشت از ادعای نبوت کرده
و روز بروز و سال بسال دایره اسلام و ملت محمدی
واسع گردید و اهل اسلام زیاد شدند و پیوسته بر مذاهب
و ملل باطله از اهل کتاب و دهریه و ثنویه مسلط گردیدند
و هیچ فرقه تفوق و بزرگی بر او نتوانستند نمود اگر کار او نه میبود
چه گونه مشیت الهی موافقت و امداد او می نمود و در این
مدت مدید چه گونه خداوند راضی میشد که او در کذب
خود ادعای نسخ مذاهب و شریعت پیغمبران کند خدا
او را رسوا نگرداند و حال اینکه مسیلمه کذاب چند

روزی در زمان بعثت آن مقدس بناء ادعا کرده
خدا فی الفور کذب او را ظاهر میساخت چنانچه
در اول حکایت نصاری الحال نقل نموده دلیل دیگر
بتواتر رسیده است معجزه قرآن و تا بحال نتوانسته اند معارضه
کنند و همچنین بتواتر رسیده است معجزات دیگر هر چند
احاد آن معجزات بتواتر نرسیده باشد و اگر کاذب میبود
بر خدای تعالی قبیح بود که اظهار معجزه بدست مدعی با
نماید امیدم بر سر عبارات توریة اول در ذکر آنچه خداوند
عالمیان بر حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلم
و اولاد آنحضرت وعده فرموده و ذکر شأن و مرتبه
اسمعیل در باب آنچه خدا در توریة باین عبارت است
ويومر ابراهام ال هام الهيم لو يشماعل

یحیه لفانخا ویومر الهیم ابال ابل سارا اشتخا یولدت
لخا بن وقارات اث شمو یصحق وهقیموتی اث بریتی
ایتو البریت عولام لزرعو احرا و ولیشماعل شمعتیخا
هنیه برختی اوتو وهفریتی اوتو وهربیتی بمود مود
شنیم عاسار نسیئیم یولید ونتتیو لغوی گادول
واث بریتی اقیم اث یصحق اشر تلد لخا ساره لموعد
هزه بشانا ها احرت یعنی گفت ابرهیم الهها
خداوندا کاش اسمعیل زنده بماند بدرگاه
تو فرمود خداوند اما ساره زن تو خواهد زائید
از برای تو پسری که بخوانی او را اسحق و بر انگیزانم
شرط خود را باو بشرط زمان طویل به نسل او
و بعد از او و باسمعیل خبر دادم ترا که افرین کنم او را

برحمت کنم او را و بهبار کنم او را بسیار بسیار از او
بزایند دوازده سبط و نیز هم او را بقوم بزرگ و شرط
خود را بپا دارم با اسحق که بزاید برای تو ساره در
در سال دیگر بدانکه عرض از ذکر این آیه تمهید است
بجهة بیان شرافت و بزرگی اسمعیل بر خلاف آنچه
جماعة یهود را اعتقاد میباشد و این طایفه
بی عاقبت را اعتقاد اینست که اسمعیل را هیچ رتبه
نبوده است نه در نزد خدا و نه در نزد پدر
بلکه بسیار بی عرضه بوده است و میگویند که
اولاد او تمام در معصیة و گناه کاری مشغول
بوده اند ای مرد طالب حق دیده بگشا و عقل را حاکم
کن در این عقیده باطله که این فرقه بی انصاف معتقد اند

میباشند اما چه گونه میتوانند شد که ابراهیم خلیل
الرحمن با آن عظمت شان و بلند مرتبه که او را خدا
عطا فرموده از خدای خود طلب کند حیات اسمعیل را
و حال اینکه بزعم این طایفه بر وجود اسمعیل مجرتین
و زیان کاری و کفران چیزی مترتب نشود و اسحق
پسر دیگر او که بزعم این طایفه خدا پرستی و شریعت
و دولت منحصر و مراعات بندگی و فرمان برداری
منحصر در او و نسل او بوده همانا شد حیات او را طلب
نکند و اسمعیل بی رتبه بی عرضه را طلب نماید کلا
و حاشا که چنین باشد بلکه بر صاحب انصاف و سلیقه
مستقیمه روشن است که چون مژده داده بودند
بوجود آن پیغمبر عالی مقام از نسل اسمعیل که آن پیغمبر

مقصود ایجاد عالم بوده از آن جهة در نظر ابرهیم او
عظیم نمود که مژده اسحق در جنب این مانند جلوه
کواکب بود در جنب آفتاب یعنی التماس نمود از حیات
اسمعیل و حفظ وجود او از حوادث دهر و سوانح ایام
که مبادا در وجود این پیغمبر از نسل و صلبی بهم رسید
جدا و ندا فرمود ندای ابرهیم مژده اسحق هم این
ساره مژده بزرگی است و از او هم پیغمبران بهم میرسند
و نسل او هم عولام یعنی مدت طویل خواهد بود
بلی با اسمعیل آفرین کنم و برومند کنم بمود مود یعنی
الی غایه الغایه یعنی تا قیام قیامت کس نتواند
که نسل اسحق و ظهور رشط و نبوت از نسل و تا قیام
قیامت بوده باشد زیرا که در باره نسل اسحق و

امتداد

و امتداد ابد بست لفظ عولام تعبیر نموده اند و در بقا نسل
و ظهور پیغمبران و برومند با برکت و بقا آن نسل مدید وازده
سبط بمود ماود تعبیر نموده اند و عولام زمان طویل را
گویند و بمود ماود الی غایة الغایة که چون ظاهر شد که
باید نبوت و بزرگان نسل اسمعیل الی غایة الغایة
بوده باشند و از اسحق زمان طویل پس هرگاه این پیغمبر
از نسل اسمعیل باشد و صاحب معجزات و علامات
مذکوره بوده باشد ایمان نیاوردن نیست بجز
عصبیت و تقلید آبا و امهات بدون حجت
و برهان عقل حاکم است که هیچ مدعی بدون برهان
مسموع نیست چگونه میشود که دعوی ایشان
در بقا و بزرگی و برومندی را در نسل اسحق جاوید

واینکی قرار ولد در بار شمعیل اینکه بزین تفسیر لازم
لیدکه شمعیل العیاذ باالله خداوند تعالی کاذب باشد
هر دین وعده زیرا که از وقت ابراهیم مقدس
تا این زمان که قریب بدو هزار سال میشود که از بنی
اسرائیل دیگر برنخواست نه بزرگی که دعوت
نبوت کند ونه بزرگی که تاج پادشاهی بر سر گذارد
بخلاف نسل اسمعیل که بحمد الله سلطنت و شریعت و
فرمان فرمائی از پیغمبر در چهار رکن عالم پهن است
وتا بحال پادشاهی از نسل ایشان قطع نشده است
و پادشاه روی زمین سر باطاعت شرع فرود آورده
واهل کفر بجزیه دادن بر سبیل خواری وذلت بر خود
قرار داده اند و یازده سبط گذشته اند و سبط

دوازدهم را انتظار میکشیم عجل الله فرجه که پاک
کند زمین را از لوث کفر و ظلم و بعد از او منتشر شود
در صفحه زمین کم کم و میش با هم چرا کنند چنانچه
سابق مذکور شد دلیل دیگر بر علو شان اسمعیل
در پاراش وَیرا الوُدَر وقتی که حضرت ابرهیم
ضیافت کرد بجهة بازداشتن اسحق در شیرخوارگی
وتومر لابراهام کارش هاامام هزرت وات نیاکی لا
یسرش بن هاناامام هزرت عیم بنی عیم لیسحق وبرغ
هدا بار مؤد بعن ابراهام علال ودوت بنو ونوم
الهیم ال ابراهام الدیرع بعنحا علهنعر و
علاماتخا کل اشش تومر الخا سارا شمع بقولاه
کی بیسحق بیقاء لخا ذارع و

کی ات بن ها انا لغوی
اسیمنو کی در عحا هو

یعنی گفت ساره بحضرت ابراهیم که بیرون کن این کنیزرا
و پسر او را که میراث نگیرد پسر او با پسر من اسحق بد آمد این
سخن ابرهیم را بسیار بسبب فرزند خود فرمود خدای تعالی
با برهیم که ای ابراهیم بد منمایند بنظر تو آنچه گفت بتو ساره
در باره کودک و کنیزک تو بشنو سخن او را که باسحق خوانده
میشود نسل تو و نیز این فرزند را بر قوم بزرگ قرار
میدهم که فرزند تو است و بدانکه امر فرمودن ابرهیم
بقول سخن ساره و بیرون بردن اسمعیل و مادر را
و فرستادن بمکه معظمه بجهة حکمت الهی بوده است
در تقدیم اسحق و ظهور دولت و نبوت او و بر زمان

ظهور

ظهور نبوت و سلطنت نسل اسمعیل بجهة اینکه
مقدر نموده بود که سلطنت نسل اسمعیل بظهور
دولت نبوت باقی الی قیام الساعة بوده باشد و در
همین پاراش ذکر نموده است وارد شدن هاجر و اسمعیل
بجبل فاران و گریستن مادر بر مسکینی خود و فرزند و
نزول بر هاجر و مژده دادن او را باینکه غمگین مباش
که بزرگ میگرداند خدا او را از جهة نسل او که ذکر آنها
باعث طول کلام میشود دوم در ذکر آنچه انبیا
بنی اسرائیل خبر دادند به بعثت پیغمبری عظیم الشان
که از بنی اسرائیل نباشد در سفر پنجم توریه در پاراش
شوفطیم بعد از ذکر وصایای حضرت موسی بقوم خود
که چنین و چنین کنید و اینکه در منازعه رجوع کنید

بان حاکمی که در بیت المقدس ساکن میباشد تا او
حکم کند میان شما بشریعت همین توریة ومنع نمودن
قوم را از اینکه رجوع کنند بمنجمان و اسطرلاب بینان
وفال کیران وساحران فرمودند نابی اقیم لیهم
یقربا حهم کا مرخاو ناتی دباری بپینو
ودبیر الهم ات کل اشر اصونو یعنی پیغمبری
مبعوث می گردانم بایشان ازمیان برادران
ایشان مثل تو وبدهم کلام خودرا بدهن
او وسخن گوید بایشان انچه را فرمان دهم
اورا ودر اخر توریة مذکور است لا
قام نابی عود بیسرائل کموشه
یعنی برنخیزد پیغمبر دیگر از اسرائیل

مثل

مثل موسی واین کلام باید با کلام سابق
منافات نداشته باشد در سابق فرمودند
پیغمبری بر می انگیزانم از برادران تو و بمثل
تو سخن را بدهان او میگذارم و در
انجا می فرماید که بیرون نخواهد امد
از اسرائیل پیغمبری دیگر مثل موسی پس
معین شد که این پیغمبر باید از نسل اسرائیل
نباشد پس معین شد بملاحظه ایات
سابقه که باید از نسل اسمعیل باشد
واما انچه از کتاب حیقوق پیغمبر
نمایان میشود در اخبار بوجود امدن
این بزرگوار عربا از انجمله کلماتی است

که وحی الهی رسید باو در وقتی که تسلط بخت
النصر که مرد کافر بت پرستی بود و خرابی
بیت المقدس از او شده و بسیاری را بقتل
رسانید حیقوق را اندوه بسیار بهم رسید
مناجات کرد در جواب این کلمات
بر او القا شد کتب حازون وبابر علا
هلوحت لمعن یا روص قورا بو کی عد
حاذرون لمعد ویافیح لقص ولا یکذب ایم
تیمحمح حك لو کی ثوبا بو ولا یاحر
هین عونلا لا یا شرا
نفشوا بوا وصدیق باموناتو
تو یحیه

یعنی

یعنی بنویس بر لوحی و واضح بنویس که آسان باشد
بر قاری خواندن آن که پیغمبری بوعده هست که گفتگو
کند از انجام و دروغ نگوید اگر دیر کند امیدوار
باش بآمدن او که البته آمدنی است و دیر نمیکند هر که
سخت روی کند با او شایسته نباشد جان او و با او
و صالح بسبب ایمان آوردن باو زندگی کند و این
کلام گویا تسلی است بجهة خاطر حیقوق که اگر این زحمت
و تعب رسید ولکن از عقب خواهد آمد صاحب
انجامی که نیکیها و عبادات در آن زمان بسیار
شود و استعدا داجر جمیل الحرث و صبر بر مضاب
موجب رحمت الهی بجهة ایشان کردد و بعد از حیقوق
پیغمبری در بنی اسرائیل بهم نرسید بزعم اینطایفه

پس منحصر شد که مراد از آن نزد پیغمبر عرب است و
بعد از این آیات چند آیه دیگر مذکور است در مذمت
دنیا و ترغیب با امر آخرت و تولی معاصی خصوص
ترک شراب پس میفرماید و خبر از مکان این پیغمبر و ولا
زئیت میدهد که الوه میتیمان یا بو وقادش
مهر پاران سلا کیسا شامیم هدو و تهیلا
تو ما لاها ارض یعنی رحمت خدا از جانب جنوب
خواهد آمد و خاصه از کوه فاران که همیشه خواهد بود
خواهد پوشانید آسمان را شرافت و ستایش او
پر خواهد کرد زمین را این کلام صریح است در نبوت
خاتم الانبیاء و در اول پاراش آخر توریه عبارت
چند مذکور است که بعربی سابق یاد نمودیم که ترجمه اش را

هم نمودیم

هم نموده ایم آشکار شد از طور سینا و بدرخشید
از ساعیر و فیض بخشید از فاران و مراد از ان ظهور
موسی و عیسی و محمد بن عبد الله است چه محل
تجلی و نزول وحی الهی بر حضرت موسی در کوه سینا
شد و محل بعثت حضرت عیسی در ساعیر شد
و محل ظهور محمدی در جبل فاران بود و موافق
ترتیب ذکری ترتیب نفس الامر است که اول تجلی
در جبل سینا بود و موسی ظاهر شد دوم در
جبل ساعیر و عیسی و سیم در فاران و جناب مقدس
خاتم الانبیاء و جماعتی غافلت یهود لغایت
از همه اینها نموده اند و توجیه چند که قابلیت بیان ندارد
و چگونه میتوان تاویل کرد با اینکه میفرماید خواهد

پوشانیدند آفتاب و لیسانهای او بحمد الله اسلام و اهل
اسلام فرو گرفت تمامی ایران و توران و هند و روم
و مغرب و مشرق عالم را و هزار و دویست و سی سال است
که این دین قویم و منهاج مستقیم برقرار بلکه در تزاید است
و اما آنچه از کتاب شعیا معلوم میشود در جزو
چهل و یکم از ابتدای مذمت بنی اسرائیل مذکور است
که ای بنی اسرائیل اول شما را حرمت دادم در منبر
بیت المقدس و بشارت دادم شما را در بیت المقدس
دیدم که نیست مرد فهیمی و نیست صاحب مشورتی
که بپرسم و جواب گوید همگی ایشان کج رفتار و ظلم
کردار می باشند بعد از آن در جزو چهل و دوم در
وصف جناب مقدس نبوی و بزرگی و نبوت و

اوردن کلام

آوردن کلام او از جانب خدا با این عبارت میفرماید
من عبدی اطماخ بو بحیری ارصطه نفشی نطتی
روحی علوه لکوییم توصیع الوایه یعنی اینست بنده
من در بر گیرم او را بعض قوت و هم یار و همکیم او را
اینست برگزیده من و رضای من بدو هم الهام قدسی
خود با آنکه دین و حکم نوی از برای قومهای بسیار
بیرون آورد کاهیده نشود و شکسته نشود تا اینکه
قرار گیرد بر زمین حکم و دین او و بشریعت او امتان او
امیدوار باشند و این عبارات صریح است که مراد
از این مبعوث جناب محمد بن عبد الله است زیرا که
بعد از موسی پیغمبر صاحب شرعی نیامده مگر عیسی
و جماعت یهود اول اینکه عیسی را پیغمبر ندانسته و

بر تقدیر پیغمبری او ورا پیغمبری قومها و شهرها ندانسته
زیرا که بر بنی اسرائیل بود و انتشار هم شهرها و متابعت
همه امتها او را تحقیق نیافت لکن از ملاحظه عبارات
سابقه عبری روشن شد که این بزرگوار نبی و رسول
بحق بوده اند و از رشته اسمعیل بعد از او کسی
بر نخواست که ادعاء نبوت کند مگر همین بزرگوار
وانچه در رقم مبارک شیم که در فصاحت و بلاغت
با قصر سوره از ان که سه ایه باشد احدی معارضه نکند
و مشتمل بر اخبارات غیبیه بود و یک خبر از اخبار
غیبیه ان را احدی را نتوانست تکذیب نماید و
اینکه یهود می گویند که ان پیغمبر موعود در اخر الزمان
بهم خواهد رسید از صلب اسمعیل وقتی مسموع است

که اقرار نمودن بنبوت این بزرگ عرب منافات
داشته باشد با انچه در توریة و انجیل مذکور
باشد و اگر نبوت او منافی میبود با نعت و صفت
در توریة و انجیل پس بایستی که آن جماعت همان
را حجت کنند و الزام نمایند این بزرگ را و بگویند
که انچه در توریة است از اوصاف و نعوت در
تو نیست و اگر وجود او در زمانی معین شده
بود که مدت او نرسیده باشد شایسته بود
که بگویند که خدای تعالی در کتاب توریة و انجیل
بعثت آن پیغمبر را در فلان وقت قرار داده
و ان وقت باقی مانده است و چون توریة و انجیل
ما را تو حق میدانی و زمان موعود باقیست

پس ادعاء تو باطلست زیرا که موافق نیست با توریه
وانجیل وهمین قدر باعث سکوت وعجز او می
شد چرا نکردند ونگفتند چرا خجل وشرمنده
گردیدند وچرا جزیه بخواری را بر خود التزام کردند
وحال اینکه ملاحظه نمودم کتاب دانیال پیغمبر را
وخبر خواب بخت نصر را بیان کردن وانقضاء
چهار ملوک از پادشاهان وپنجمین از پادشاهان قلع
وقمع کند همه مذاهب را ومنحصر بسازد همه را
باطاعت خود وبموافق حساب گذشتن بخت نصر
که اول آن چهار پادشاه بود وآمدن آن سه پادشاه
دیگر تا زمان ظهور سلطنت وانجام شریعت
خاتم پیغمبران هزار سال میشود ومطابق میشود

باتعیین وتعبیر

باتعیین وتعبیر دانیال واگر بنای پادشاه پنجم را
بگذاریم بانکه در آخر الزمان می آید لازم اید
که خراب شده باشد سلطنت ومنقضی شده باشد
ایام آن پادشاهان از بقیه وگذشتن هزار ودویست
وسی سال وحال اینکه نمیدانیم که ظهور آن آخر
الزمان کی خواهد بود ودر همه این مدتها وآمدن
ورفتن سلاطین وقرنها مطلقا از پنجم اثری ظاهر
نشده باشد پس کذب دانیال لازم اید و
تفصیل کیفیت خواب وتعبیر دانیال در کتب و
تواریخ ثبت است واز جمله انچه مناسب است
در این مقام ذکر فقره ایست که لحل کودک از
یهود خبر داده است وبنظم در آورده است ودر

السنه یهود مشهور است بقصیده هیلد و
خبرا زاینده میدهد بموافق حروف تهجی باین نظم
و اسلوب انیا امتا امتا فرعزع بریاتا عابدا
هدهدا تابیدین امتا یعنی بیاید گروهی و طایفه
که از جای بکنند و حرکت دهند تمام خلق را
کرده شود خرابیها بدست پسر کنیز بعا لما
دنشا و حردین کرشا جا رین حا لشا و هلمین
قیشا یعنی انمردی باشد که دور کند دنیا را از خود
و فراموش کند و براند دنیا را یعنی هرگز میل
بدنیا نکند و جباران را سست کند و بشکند
و خوار کند مذهب و روش پادشاهان را محمد
کایا آغابا یادایطمع هویا و یهی کیلنیا

یعنی این شخص محمد است چه تیکو مردیست با صلاح
فرو می نشاند دینها و رسمهای پیش را و دین او همه
را فرو گذارد نحرا کمد تطا و لنث قص ماتعبد
قطاطا و هو احسف طینا و املطا یعنی روشن
کند هر کجا برسد و کننده جنگ باشد با هر که
ستیزه کند با دین او و باشد از سفال گل بیرون
آمده یعنی از عرب باشد و مناسبت سفال و
گل با عرب ظاهر است و مناسبت با انچه تعبیر
خواب بخت نصر نمود حضرت دانیال و بعد از
این مذکور خواهد شد انشاء الله المتعال
سکربوها و تسبحا و ازیل کسیها نفق نفشه
بها یعنی محکم کند سخن را مدح و تسبیحات او برود

وببرد بیرون اید جان امیر غرض از محکم کردن
سخن اشاره است باینکه سخن او محکمست در دلالت
بر نبوت وان بجهة معجزه بودن کلام اوست
بجهة فصاحت وبلاغت پس چون احدی نتوانند
در کلام او رخنه نمود از جهة محکم است
ومراد از محکم کردن تسبیحات اشاره است
بعبادات ونمازهای شبانه روز ومراد ان
اینکه کفت ببرد وبرود اینست که بهر کفار
وبت پرستان وکروه کفر میرود ومی کشد
سرداران وستونهای کفر را بر خاک مذلت
می اندازد وجان بزرکان لشکرهای کفر را
از بدنهای ایشان بیرون میکند عفا عزاو

نافل عزرا وباطلا کرا ودی شلطت شمیا وکرا
یعنی بپوشاند سختی را وباطل کند بت را وانکاه
مسلط اسمانرا وبکذرد از اسمانها کویا مراد از
پوشانیدن سختی فرونشانیدن اتش فتنها باشد
که پیوسته در میان قبایل عرب قتل وغارت
می بود که بوجود با سعادت وبرکت انحضرت
اختلاف بایتلاف وفرقت باجتماع وبغض بمحبت
مبدل شد واحتمال میرود که پوشیدن سختی
همواری ونرمی این دین اسلام بوده باشد که
تکلیفات سنکین را از این امت برداشته
وکذشتن از اسمان معراج آنجناب عالی مقام
بوده باشد وباطل کردن بت واضح است ٥

فخرازی هوا ومکدل بن کدوات فولاوا و
هوا کلبو براه معنی این بیت موافق انچه شارحین
شرح کلام او نموده اند این است که این مرد از
سفال باشد یعنی از عرب باشد که ایشان را
اسباب وظروف از گل پخته بوده باشد و
عزیز نکرده اند پسران اهل شوکت وسلطنت را
بعد از انکه پدران ایشانرا بجهة کفر ایشان
کینه باشد واین مرد همان کبی است که شعیا
پیغمبر علیه السلام اورا بقولا قا ودر کتاب
خود یاد نموده بوده است وما بعد از این آن
موضع از کتاب شعیا را مذکور خواهیم ساخت
انشاء الله المتعال بازمی فرمایدان کودک ه

تشنگ تفاوا وترب کبورا وبیشتر واسیرا یعنی
بسیار شود شرافت وجبروت وگشوده شوند
بستگان این اشاره ایست باینکه خلق بسیار
از مذلت کفر وپستی ضلالت بعزت واوج
سعادت اسلام خواهند رسید وبستگیهای
سنگینی وتیرگی دلهای گشوده خواهد شد
بنور هدایت وعرفان عقاید حقه ورسیدن
بدرجات رفیعه ومنازل عالیه که بجهة
یگانه پرستان وپرهیزکاران مهیا
نموده اند پس چون سخن کودک باین مقام
رسید خواست اشاره کند بمنازل رفیعه
شهیدان چند که بعد از رفتن آن پیغمبر امت

او با برگزیدگان از خویشان او نمودند
می گوید شنیتا شیقا ومشتیتا عاقا
ومعقا عنقا ودبیقا مشنیقا یعنی
شش نفر از ارزومندان وجوانان بدشواری
وسختی افتند دشواری بعد از دشواری
وجمعی دیگر از چسبیدگان بزحمت
افتند وآن شش ارزومند گویا اشاره است
بشش نفر از جوانان بطن فاطمه دختر
پیغمبر علی اکبر وعلی اصغر وقاسم وعبد الله
وابی بکر بن الحسن المجتبی وسید شهیدان
آن دشت پر محنت ابی عبد الله الحسین
علیه السلام پس گفت وعصا مترسا

دنیا

وناصا وحلسا دلسا یعنی بسختی بیفتند وبه
تنگی بیفتند وکنده شوند وخورد و پاره
پاره شوند گویا اشاره است بکیفیت
شهادت ایشان وچسبیدگان ایشان که
یاران وموالیان ایشان که جان خود را نثار
وفدای سبط پیغمبر خود کردند که
مصیبت تشنگی والم جراحت نیزه وتیر
وشمشیر را متحمل شدند که مصیبت
ایشان فوق همه مصیبتها بود پس اشاره
میکند به بریدن سرهای مبارک ایشان
در کناره رودخانه که شط فرات بوده
باشد فقیصا تیعر وا علی ید ساد سغا

کصرفا بتروفانذیسالحوبا یعنی نخجر جفا
از قفا بریده شود بر کناره رودخانه
در صحرا امتحان کرده شده وشکسته
شده کوفته می شود در اوقاتی که زفاف
بعضی از انها دران وقت باشد واین گویا
اشاره باشد بشهادت قاسم بن الحسن
که روز شهادت وروز دامادی او یك
روز بود پس اشاره می کند کودك بانچه
بر اهل وعیال ایشان واقع شد از کندن
خیمها واتش زدن وغارت کردن و
زنان واطفال را از خیمهای رنگین بیرون
بردن باغل وزنجیر می گوید صبوعا

نصیعا

نصیعا نسرفا ونفرعا ومیودعا بدیعا بشوعا
نشتعشعا یعنی خیمهای رنگین که جای
فرزند زادکان نست سوخته شود واشکارا
شوند خویشان معروف که بناز پرورده
شده بودند بر صاحب بصیرت واضح است که
این کودك را تاییدی از جانب رب العزة شامل گردیده
بوده است وکلمات حقه از عالم غیبی بوساطت
روح القدس بر زبان جاری میشده است
با اینکه دران عصر شیاطین را استراق
سمع از ملئکه علوی میشده واخبار
اتیه غیبیه را از ملئکه علویه می
ربودند شاید آن طفل را با بعضی از ارواح

ربطی بهم رسیده بزبان او جاری میکردند والله
یعلم بهر حال این کتاب در میان یهود میباشد
و این فقرات شاهد است بر نبوت ان پیغمبر
اسمعیل نسب که یهود انتظار اخر الزمان
می کشند ندانستم که درباره شهیدان کربلا
که از سلاله نبوت آن نبی میباشند و
طفل خردسال یک زاکه در کناره دجله شهید
می شوند و یک نفر از ایشان زفاف و شهادتش
یک روز خواهد بود چه توجیه میکنند و این
مصیبت که واقع شد یا خواهد گفت که این هم در
اخر الزمان خواهد شد الحمد لله که حق واضح است
ولکن من لم یجعل الله له نورا فما له من نور

فصل

فصل در نقل ایاتی که از کتاب شعیا ملاحظه
شد در فصل بیست و هشتم این کتاب مذکور است
باین عبارت کی صولاصا و صولاصا و قولاقا
و قولاقا و زعر شام کی بلعک سافا ربلاشان
احرت یدبر ال هاعام هزاشر امر الهم زت
همنوحا هنیحو لعانف وزت همرکسا و لا
ابو اشموع وهایا لاهم دبر ادنای صولاصا
و صولاصا و قولاقا و قولاقا زعر شام زعرشام
لمعن یدنو وکاشلو احر ونشبارو نقشو و
نلکادو در کتاب شاذ اشیم که از کتب لغت
عبرنیت در فصل قوه مذکور است که معنی
قولاقا و اینست که فرمان دهند و صولاصا و

نیز بهمین معنی است پس معنی این ایات اینست
که زمانی خواهد امد که فرمان دهد پیغمبری
بعد از فرمان دادنی باز فرمان دهد بعد از
فرمان دادنی و باندازه کند بعد از اندازه کردنی
اندک انجا اندک انجا و بزبان دیگر سخن گوید
مر اینقوم را انچه امر کند بایشان تمام اسایش
و راحتست برای خستگان و اینست اسایش
ایشان ولکن خوش نیاید این قوم را و
خواهش ایشان نباشد و حال اینکه باشد برای
ایشان سخن خدا فرمان دهد بعد فرمان
و اندازه کند بعد از اندازه اندک انجا و اندک
انجا و باین سبب برطرف شوند و سرنگون و پست

و شکسته شوند و مبتلا افتند و گرفته شوند
اینست ترجمه این کلمات و بحمد الله که همه
این علامات مطابقست با انچه از پیغمبر ما صلی
الله علیه و اله بظهور رسید که ایات کتاب
الهی اندک اندک میرسید بر قلب منور ان بزرگوار
بعضی در مکه و بعضی در مدینه بعضی در
سفر و بعضی در حضر و یکدفعه وارد نشد
مانند توریه و انجیل در ظرف مدت بیست
سال طول کشید و شریعت ان مقدس پناه
کم کم وارد میشد بحسب مصالح اوقات و
خوش نیامدن یهود را از شنیدن ان تکلیفات
و سرنگون شدن و پست شدن و شکسته شدن

وبنام قهر الهی وشمشیر قهر ولایت مآب بعمر تصوی
گرفتار شدن روشن تر از آفتابست ولکن من
لم یجعل الله له نوراً فما له من نور آیا میتوان امید
گفت که او خواهد آمد وتا بحال نیامده است
آیا این پیغمبر که جامع علامات ومستجمع صفات
نبوت وکمالات انسانیت بود در اخلاق مشهور
وبصفات حمیده معروف ومعجزات باهره او
قطع نظر از کتاب جامع علوم وحاوی اصول
وفروع از مغیبات سابقه ومغیبات آتیه آنچه
گفت وخبر داد احدی از یهود عنود نتوانستند
که ثابت کنند کذب ورا آیا چه باعث است این
طایفه لجوج را که ایمان باو را بوقت دیگر بیندازند

وچه مانع است ایمان ایشان را بغیر از اینکه حمیت وعصبیت
وتقلید آباء واجداد وحسد داشتن این طایفه
که چرا از نسل اسمعیل باشد واز نسل اسحق نباشد
اگر اینست عذر ایشان پس وعده آخر الزمان را
هم موقوف بدارند زیرا که در آخر الزمان هم از نسل
اسمعیل خواهد بود موافق آیات که خوانده شد
وایشان را همان حسد خواهد بود پس فی الحقیقه
معارض ومعاند شدند با خدای خود که چرا حکمت
کامله او تعلق گرفت بعزیز نمودن سلسله اسمعیل
بوجود حضرت ختمی پناه وتعجب نیست مثل این کفر
وضلالت از جماعتی که در مذمت ایشان خدای
تعالی در کتاب توریة لعن نموده است یعنی که احد

از کفار را چنین لعنتی نکرده است و بر ذمه این
بی بضاعتست که بعد از فراغ از استشهاد شرح کنم
فضایح آیشی لعن را بر این طایفه که ظاهر شود که این
پستی و زشتی که از این طایفه ظاهر میشود از غضب
و قهر الهیست که خود را بجهات تمرد و سرکشی
بچنین لعنتی ملعون ساختند حمد شایسته خداوندی
که ما را سرافراز نمود بایمان بملت محمدی صلی الله
علیه و آله و دین حنیفه سمحه سهله مصطفوی
و بر ما آسان نمودند و برداشتند تکلیفات
شاقه که بر امم سابقه لازم نموده بودند که از آن
جمله حج خانه خدا است ما را نخواستند در تمام
عمر یکمرتبه و آن هم بر کسی که استطاعت رفتن

و مراجعت نمودن داشته باشد بنی اسرائیل لازم
ساختند که در سالی سه دفعه بزیارت بیت
المقدس روند و شرط استطاعت نکردند و این
هم دلالت میکند بر اینکه پیغمبر ما میدانست
که امتش بسیار خواهد شد و در شهرهای
بعیده و اقطار عالم را فرو خواهد گرفت از این
جهه مدت العمر یکدفعه و آن هم با توانایی
و چون بنی اسرائیل فرقه بودند ساکن حوالی و
حواشی بیت المقدس در هر سال سه دفعه
هرچند استطاعت نباشد چنانچه در کتابهای
ثبت شده است الحمد لله علی هذه النعمة و از بنی
اسرائیل خواسته عبادت شبانه روز را در

بیت المقدس یا در مکان معین که معبد ایشان
باشد و ما را مرخص کرداند در هر جا که باشیم
بع[illegible]مند و به مشغول شویم و
عبادت ما را در اطراف روز و شب قرار داده‌اند
که از زحمت و تعب فارغ باشیم و از ایشان خواستند
در نصف شب چنانچه نصاری را واجب نموده‌اند
در نصف شب و اگر خواهم تعداد اسانی این شرع
را و سنگینی شرایع سلف را کنم طول میکشد
باین اشاره اکتفا نمودیم ایه دیگر از کتاب شعیا
علیه السلم و آن اینست هن عبدی اتماخ
بو بحیری نفشی ناتی روحی عالاو مشپاط
لگوئیم یصی لا یصعق ولا ینسیا ولا یشمیع بحوص

قولو قان را صوص لا یشبر و پشتا کهها لا یکبنا
لامت یصی مشپاط لا یکه ولا یاروص عد یاسیم
یا ارص مشپاط ولتورا[illegible] اینک
بنده من اعانت کنم او را برگزیده من پسندیده
جان من بدهم وحی خود را بر او و شریعت برای
قومها بیرون اورد فریاد نکند و مرتبه بر خود
قرار ندهد و نشنواند بیرون سخن خود را نی
خورد شده را نشکند و فتیله کتان نیم سوز
را خاموش نکند براستی بیرون اورد شریعت را
ضعیف نشود و نگریزد تا بنهد در زمین شریعت
خود را و بکتاب و شریعتهای او جزیره‌ها
هم امیدوار باشند این ترجمه این ایات از کتاب

شعیا و اگر یهود عنود را دیده باطن بینا بودی
و پرده عصبیت بر دلهای پر از حسد کشیده
نشده بودی هر آینه ایشان را شایسته تر
بودی ایمان آوردن پیش از آنکه کفار قریش
و سایر مشرکین ایمان آورند زیرا که کتابهای ایشان
ناطق است بر حقیت دعوی نبوت آن بزرگ
عرب و عجم زیرا که بعد از شعیا دیگر پیغمبری نیامدند
که مصداق این صفات بوده باشد اگر بعضی از
آنها در عیسی متحقق میبود بعض دیگر نبود زیرا
که همه این صفات بحیث لا یشذ منها شیء
منحصر در حضرت مقدس سلاله دودمان
اسمعیل ذبیح الله محمد بن عبد الله بود و من

یک یک را موجه میدارم که خصم لجوج را بهانه
نباشد اول اعانت کردن حضرت خداوند
متعال است و بر واضح است که آن هاشمی نسب
طفل یتیم بی پدر و بی مادر بود و در طفولیت
جد مقدس او عبد المطلب حضانت او نمود
پس او سرای فانی را وداع و سپرد او را بعم او
ابو طالب و چندی گذشت ابو طالب هم
رحلت نمود و او بیکس و بی یاور و اطراف او
پر از دشمن حتی عم او ابو لهب دشمن جان او و معین
در قتل او و خدای یگانه او را به یکتایی و
وحدانیت خود حراست و محافظت نمود و اطراف
او را گرفته بودند و پیوسته در کمین قتل

او بودند و او به تنهائی در میان دشمنان بسر
می برد با اینکه مکه را هجرت نمود و مدینه را
بقدوم میمنت لزوم خود مشرف ساخت نظیر
او در این امر حضرت موسی کلیم الله زاییده
شد در وقتی که فرعون دعوی الوهیت میکرد
وکوس انا ربکم الاعلی بر بام خانه او میزدند
وقدغن تمام که اطفال نرینه را ذبح کنند
و از همه طرف جاسوسهای او در کمین اینکه هر
پسری که زاییده شود بقتل رسانند موسی را
در دامن او تربیت داد چون دید که توقف در
میان ایشان ممکن نمیشود فرار نمود پس بخلعت
نبوت وامداد برادر مراجعت کرد و کرد آنچه

کرد بر فرعون و قبطیان از نازل ساختن بلاها
واخر الامر بغرق ساختن در رود نیل دوم
برگزیده و پسندیده بودن چگونه نباشد و
حال اینکه در شرف نسب از سلاله خلیل
الرحمن ونوباوه بوستان اسمعیل ذبیح الله
بود که پیوسته شرف داشتند بر سایر قریش
وآباء واجداد آن عالی نسب و فخر عرب و عجم
از جمله کلید داران حرم بودند وخادم خانه
بودند که از آدم صفی الله الی حال محل طواف
ارکان عالم از مشرق و مغرب و جنوب و شمال
وپیوسته همه مذاهب وملل این خانه را محترم
میدانستند وجماعتی که قصد خرابی او کردند

خداوند صاحب خانه همگی را بتیر قهر خود و
فرستادن مرغان ضعیف بصورت ظاهر و
قوی بقدرت حق و برگردانیدن فیلان را
و آن لشکر را مقهوراً مخذولاً و برگشتن از
هرجا که آمده بودند و هلاک جمع کثیری از لشکر
ابرهه که آثار بزرگی این مکان معظم تا بحال باقی
که هیچ کبوتری بر بام او پرواز نکرده و هیچ حیوانی
پناه نبرد که سباع را دست تسلط بر او بوده باشد
و پیوسته پادشاهان با تاج پادشاهی این
خانه شریف را تقبیل می نمایند پیوسته
آباء و اجداد او را از طعن عهر و سفاح در پناه
حضرت پروردگار و خداوند این نور مقدس را

در اصلاب آباء و ارحام امهات محافظت از
چرک زنا و سفاح نموده احدی را یارای اینکه طعن
زند و رهبت کند نبود و همیشه معزز و محترم و
مشهور بکلیدداری حرم بودند و اما شرف
حسب و کمالات نفسانی همین بس است که در نزد
احدی تحصیل علم نکرد و هرگز قلم بدست نگرفت
و بمدرس هیچ مدرسی حاضر نشد و با هیچ شاعری
از شعرای عرب مشق شعر نکرد و در مدت مدید
ساکت بود از دعوی نبوت بعد از آن که ناطق
شد کلامی بزبان او جاری شد که صاحبان
علم و حکمت از هر فنی در غواصی کلمات حکمت
اثر او غرق شدند و بعمق او نرسیده جوامع

حکمت را ابر طلب او کشودند و کلمات مختصره
باو عطا فرمودند احدی از ان زمان تا بحال نیامد
که تواند عیب جوئی او کند از قانون شریعت او
و اسرار طریقت و دقایق حکمت او و چه حکماء
مشائیین و چه عرفاء اشراقیین و چه متکلمین و
ماهرین از فنون کلامیه و چه خطباء و ادباء
و شعراء و بلغاء و فصحاء همگی تسلیم و معترف بعجز
و قصورند هر که ملاحظه کند توریة و انجیل را
و انچه خداوند شریعت این دو پیغمبر قرار داده پس
ملاحظه شرع کند شریعت و قوانین محکمه
متقنه این حکیم ادیب را شهادت خواهد داد
که این دقایق و اسرار و این عدل و استواء و این

سمحیه و سهلیه و حنفیه نیست ممکن بالهام حضرت
پروردگار پس چگونه چنین کسی پسندیده و روح
حق و یقین و زبده مخلوقات حضرت جل و علا کائنات
نباشد و اما شریعت برای قومها پس ظاهر است
که حجت خدا بود بر هر طایفه از عرب و عجم و ارقام
ان بزرگوار بجهة قیصر روم و هرقل و خسرو و سایر
پادشاهان و اهل کتابهای سماوی و جهاد نمودن
با اهل کفر مشهور و در دفاتر و تواریخ معروف
و مسطور است و فریاد نکردن و برخود مرتبه قرار
ندادن مشهور است که ان بزرگوار در نرمی سخن و
همواری و ملایمت بمرتبه بود که کودکان بدامن او
اویختند که خود را شتر ما بکردان و ما را بر دوش

خورده سوار کرده چنانچه دو سبط خود را مینمودی
حضرت از درشتی با اطفال نکرده‌اند سلمان خواست زجر
کند اطفال را آن تربیت یافته خداوند منع نمودند
سلمان را و گفتند اگر لوزی داشته باشی عوض بده
چند دانه لوز بحضرت داد آنحضرت اطفال را
نوازش نمودند و بدادن لوزها اطفال را از
خود خوشنود ساختند و گاه می‌بود
که طفل را می‌آوردند بجهه تبرک و تیمن بول بر
دامن او مینمود مادر با پدر خجل میشدند
و حضرت ابریق طلبیدند بجهه شستن جامه
در حضور ایشان که مبادا شرمنده‌تر شوند تا اینکه
غایب میشدند از نظر آنگاه آب میطلبیدند

وتنظیف نمود

وتنظیف جامه مینمودند اگر خواهیم از اخلاق حمیده
آن سرور که از روی تواضع نفس نفیس او مقدس است ما بیان
کنیم وقتها پر میشود و قلیل از بسیار گفته نشده
خواهد بود و این صفات اگرچه در عیسی علیه
السلام هم بود ولیکن شریعت عیسوی خاصه بنی
اسرائیل بود با اینکه یهود را اعتقاد نبوت
عیسوی نیز نباشد ولیکن قطع نظر از یهود کوئی یهود
می‌کنیم و سخن از نفس الامر میگوئیم پس اگرچه عیسی پیغمبر
صاحب شریعت بود و عیسی را جنگ و جهاد اذن
نبود و درین آیه میفرماید که نکو شوند از دشمنان اهل
شرع را بنهد و همه جزیرها امیدوار او شوند و
این معنی در عیسی تحقق نیافت بلکه مدت نبوت

اوسه سال سی ما نبود چون بنی اسرائیل در مقام
قتل و بر امدند عوج با سیمان عود با عنقا دما
طایفه و کشته شد با عنقا ده طوایف دیکر خلاص
از این ایه معلوم میشود که ان پیغمبر صاحب جهاد
ومقاتله میباشد و باید بکریزد تا انکه شریعت را
پهن کند در روی زمین والحمد لله هزار و دویست
و سی سال است که این شرع مطهر بس شریف در
اطراف عالم روز بروز در تزاید است و بعد از
این بزرگوار شایسته احدی نیست اگر دیده حق
بینا باشد در ایمان باین بزرگوار بعد از ملاحظه
ایات کتاب سماوی که خود حجت میدانند تامل
نخواهند نمود بان بردیم بر سر کلام شعیاء پیغمبر که

تتمه ان

تتمه ان کلام خطاب است بحضرت شعیا مضمون
ان این است که منم خدا و ندا کردم ترا براستی
و محکم گیرم دست ترا برای شرط قوم و نور
قومها برای شکافتن چشمهای کوران و بیرون
اوردن بندیان از بند و خلاص کردن زندانیان
از زندان تاریک منم خدای که هو اسم من است و
عزت بدیگری ندهم و ستایش خود بدیت ندهم
پیشینیان امدند و اینکه کان را بشما اعلام می
کنم و انها قوم میخواهند بود که مدح گویند از برای
خدا مدح نو و تازه و تسبیح کنند اورا از کنارهای
زمین و دریاها و جزیرها و بیابانها و شهرها
و خانها و مکانها که مسکن اولاد قیدار است

و کلمهٔ عبری انا یدنیت آدیناتد الرباد و نوا یعنی
طایفهٔ قیدار تسبیح کنند مر خدا یرا و ساکنان کر
کوها از سر کوهها و بلندیها فریاد کنند بیا دمن و
عزت از برای من قرار دهند و تسبیح خدا گویند
در جزیرها و تعلیم کنند بندگان مرا و بعد از چند
فقره دیگر میفرماید که میبرم کوران را براهی که
ندانسته اند و ایشان را بجاده برم که ندانسته
باشند و بجای تاریکی که در پیش ایشان باشد
بروشنائی بدل کنم و کجی را بهمواری بدل کنم
این سخنان که خبر داده ام البته خواهم کرد لیکن
شرمنده و روسیاه شوند آنجماعتی که پناه
برند به بت و گویند به بتهای ریخته که شماها

خدایان ما اید بدانکه قیدار پسر حضرت اسمعیل
ذبیح الله و اولاد قیدار عربند و این فقرات صریح است
در اینکه اساس عبادت پسندیده و تسبیحات تازه
از برای خدا قرار دادن و در بلندیها یاد خدا نمودن
و آوازها در بلندیها بلند ساختن بیاد خدا و
عزت از برای خدا قرار دادن و راه هموار راست
و جادهٔ مستقیمه که هر کسی معلوم نموده باشد
و شریعت شامله که جمیع اهل عالم را شامل شود
و بجزیرها و اطراف عالم برسد بجز دین محمدی و ملت
احمدی و شرع مصطفوی در هیچ آئینی و ملتی نبوده است
و آواز بلند کردن در سر بلندیها اشاره است
باذان وقت نمازها که در این دین مقدس بر منارها

وبا هم الهی که لله میشود او بر حق مذهب صحیح ما وترس
میر بعد الحمد لله علی الوضوح الحجة ما یصنعون قدر
آن شخص اما من علیهم و مکال نعیم الهی برسرایشان برده
خوید تا الی فلاد میبودیم از ذکر فضایح یهود تا آنکه
معلوم شود بر قاطبه برادران مومن که از عصیان
و تمرد و سرکشی چه چیزها بظهور میرسد از غضب
الهی تا اینکه بپند گیرند و از معصیت اجتناب کنند
و از هر چه بنی اسرائیل کرده اند برادران مومن احتراز
نمایند و الا مورد غضب الهی میشوند حال گوش
خود را بمن بدار و بشنو آنچه خداوند متعال بر
بنی اسرائیل خطاب نموده در باب راش که تا بود سفر
پنجم تورات مذکور است که روزی حضرت موسی

بقوم خود فرموده که چون بزمین آنها خانه ... را
که مثبت باید قوم بنی اسرائیل دو طایفه شوند
شش سبط در ... کوه بایستند شش سبط
دیگر بر کوه آنجانب دیگر بایستند و باواز بلند
لعنت کنند و بگویند که لعنت بر فرزین باد آنکه را
که بت تراشید و بسازد تمام قوم بگویند امین
لعنت باد آنکسی را که حرمت نگاه ندارد پدر و مادر
خود را همه قوم بگویند امین لعنت باد آنکسی را
که بر باید زمین همسایه را و لعنت باد آنکه بغلط
اندازد کور را در راه و لعنت باد آنکه حق غریب و یتیم
و بیوه زن را ببرد یا بنا حق بر ایشان حکم کند و
لعنت بر آنکه بخوابد با خواهر خود و لعنت بر اینکه

بخوابد با مادر زن خود و لعنت باد بر آنکه بزند
رفیق خود را در جای تنهای و لعنت باد بر آنکه رشوه
بگیرد و خون ناحق بکند و لعنت باد بر آنکه بعمل
نیاورد فرمان خدا را و بعد از این فقرات میفرماید
که اگر بشنوید قول خدای خالق خود را باینمعنی که نگاه
دارید و بعمل آورید فرمانهای او را که من امروز
بشما میفرمایم بدهد خدای خالق بشما ها بلندی
بر همه قومهای این زمین بیابید این همه برکتهای که
مذکور می شود و رسیدن این برکتها موقوف است
بشنیدن امر خدای خالق خود برکت یابی در شهر
و برکت یابی در صحرا و برکت یابی در فرزندان خود
و برکت یابی در ثمره زمین خود و در حیوانات خود

و گاوها و گلهای گوسفند خود و برکت یابی
در ظروف نانوائی خود و برکت یابی در آمدن و
رفتن خود و بگرداند خدا دشمنان ترا ذلیل تو
و زخم خورده در راه تو بگریزند از پیش تو و خدا برکت
دهد در انبار تو و در کسب تو برکت میدهد تو را
در زمینی که خدای خالق تو میدهد بتو برانگیزاند
خدا ترا از برای خود بخاص بودن چنانچه عهد
کرده است اگر نگاه داری فرمانهای خدای خود را
و بروی در راههای او و به بینند همه قومهای آن
زمین که نام خدا خوانده شد بر تو و بترسند از تو
باقی گذارد خدا ترا به نیکویی در فرزندان تو و در
حیوانات تو و در زراعت تو بر آن زمین که خدا

عهد کرد به پدران تو که آن را بتو دهد و بگشاید
خدا بتو خزانهٔ خود را آسمانها بباراند بر زمین در وقتش
و برکت دهد همهٔ کاسبت ترا و قرض دهی بقومان
دیگر و احتیاج بقرض گرفتن از کسی نداشته باشی
و زیر دست نگردی و همهٔ اینها در صورتیست
که بشنوید فرمانهای خدای خالق خود را که من
می فرمایم شما را بنگاه داشتن و بعمل آوردن براست
و چپ میل مکنید از برای رفتن بدنبال خدایان دیگر
و اگر نشنوید قول خدای خود را بنگاه داشتن و
و بعمل آوردن فرمانهای او و از رسومهای که من
می فرمایم امروز بیاید بر تو همه نفرینها و بدیها
که مذکور میشود ملعون باشید در شهر و ملعون

باشید در صحرا

باشید در صحرا خیر و برکت برطرف شود از هر چیز تو
و نفع نبری از فرزندان خود و خیر و برکت نیابی در
ثمر زمین خود و گاو و گوسفند خود ملعون باشی
اگر داخل شوی و ملعون باشی اگر بیرون روی
وارد آید از جانب خدای بر محنتها و آشوبها و زجرها
در هر چاره و اندیشه که بعمل آوری و نتیجه دهد
افعال بد تو نیست شدن و نابود شدن تو را و
بفرستد خدا بتو مرگ و با و مرگی فرستد که تمام
کرداند تو را از بالای این زمین که خواهی آمد برای
گرفتن این زمین یعنی بیت المقدس و برساند خدا
بسیاری از آلام و اسقام را از او را و تب و لرزه
و سوزش و سرسام و سموم و یرقان و بیفرستد

بلاها از شمشیر و تاختن شدن و بگردد
آسمانی که بر بالای سر تو مسی و زمینی زیر
زمین پای تو آهن و عوض باران خاک
از آسمان بببارد و بوده باشی زخم خورده
در پیش دشمنان و گریزان از دشمن باشی
و باشی در جمیع شهرهای زمین ترسان
و باشد جثه و بدن تو خوراک حیوانات
و مرغان و گرفتار گردانند خدا تو را
با نواع بلاها از خوره و پیسی و جرب
و گری که شفای از برای آنها
نباشد و گرفتار گرداند تو را
به دیوانگی و کوری و حیرانی دل

که راه

که راه بجای نبری و بر مراد ظلمه
خود فقیر و زن گرفتی و مرد دیگری با او بخوابد
دو تاکستان نشانی و سیب و میوه نخوری
و نباشد فرج دهنده از برای درخطبه
کرده تو را دیگران بگیرند و خانه
آباد کرده تو را دیگران ساکن شوند
و میوه خورند دیگران از درختی که تو
نشانیده باشی و گاو و گوسفند
تو را در نظر تو ذبح کنند و تو را از گوشت
آن نصیب ندهند و فرج دهنده از برای
تو نباشد و پسران و دختران تو در دست
دیگران اسیر باشند و تو بر احوال ایشان

مطلع باشی و نوایی چاره کنی و بجوزند همه
میوهای زمین ترا و همه حاصل دست کرد
ترا قومی که نشناسی آن قوم را و باشی ستم
کشیده و شکسته شده در همه روزگاران
و باشی دیوانه در نظر خود چون نظر کنی
گرفتار کند خدا ترا بعرض خوره از کف
پای تو تا فرق سر تو که شفا نباشد
ترا و بر طرف کند ترا و پادشاه ترا و
مسلط کند بر تو قومی را که نشناسی تو و پدران
تو آن قوم را و خدمت کنی آنجا خدایانی را
که از سنگ و چوب تراشیده باشند و
پریشان احوال باشی بجنسی که مثل

زنند ترا و سرزنش کنند ترا در همه آن
قومها که خدا ترا گرفتار بر ایشان
کرده برکت بر طرف شود از زمین تو بجوی که
تخم بکاری و حاصل کم جمع کنی و بجورد
آن را ملخ و درخت انگور بنشانی و خدمت
کنی و میوه ندهد و آن را کرم بجورد
و زیتون در حدود زمین تو بسیار باشد
و تو نتوانی که از این روغن بگیری و
استعمال کنی و پسران و دختران بزائی
و از برای تو باقی نمانند بلکه باسیری
افتند و اشجار و اثمار ترا دیگران
بمیراث گیرند دیگران بر سر تو

مسلط شوند و تو بسیار پست شوی و
دیگران تورا قرض دهند و تو محتاج
شوی و دیگران صاحب اختیار
شوند و تو پست و ذلیل شوی و برسد
بر تو همه این نفرینها و تاخت برند بر
تو تا نیست گرداند تورا و اینها همه
که شنیدی و بر تو خواندیم بتو
خواهد رسید از این جهة که تو
نشنیدی قول خدای خالق خود را و
نگاه نداشتی رسوم بندگی و فرمانهای
اورا و بعوض اینکه عبادت نکردی خدای خود را
در حالت شادی و آرام دل و رفاهیت

خدمت خواهی کرد مر دشمنان خود را که بفرستد
خدا اورا در قحطی و تشنگی و برهنگی و گرسنگی و
کمی هر چیزی و بگذارد غل آهن را بر گردن تو تا بر طرف
کند تورا و بفرستد خدا قومی را از اطراف زمین بمثابه
کرکس که پرواز کنند و نفهمی زبان آن قوم را و
قومی سخت رو باشند که از پیران شرم نکنند و بر
اطفال رحم نکنند فانی و نیست گردانند چهارپایان
و زراعتهارا تا اینکه باقی نگذارند دانه از زراعت
شماها را و عذاب کنند مردم را بر در هر دروازه
و مسلط شوند بر شهرها و حصارها و قلعهها و بخورید
در آن قحطی گوشت فرزندان خود را که جگرگوشگان
شما ایند و هر کسی اقارب و خویشان خود را در زحمت و

واسیری به بینند وهمه نازپروردکان بزحمت ومشقت
وعذاب کرفتار شوند وزنان ودختران بدست دشمنان
اسیر ودربدر خواهند کردید بدانکه ازهمین
مواعظ وتهدیدات معلوم میشود که دین بنی
اسرائیل تمام نبوده است زیرا که همه تهدیدات که
مذکور شد هیچ یک عقوبت قبر وحشر واتش
جهنم دراو اظهار نشد وازاین معلوم میشود که
این کروه بی عاقبت لذات ایشان منحصر بود
بانچه چشم به بینند ولذت در نزد ایشان منحصر بود
بخوردن وپوشیدن ومجامعت نمودن والم منحصر
بوده است بکرفتن این مستلذات ومبتلا شدن
بدردها وکوفتها وبیماریها وازالام وعقوبات

برزخ وقیامت بایشان خبری نداده اند بجهة جمودت
طبع وقلت ادراک پس ایا چه کونه میتوانند که از زمان
موسی الی الحال بندکان خودرا بکذارند در پس پرده
جهالت وخبرندهد ایشان را بارسال پیغمبری
که بعد از مردن بر شما چه خواهد کذشت ای صاحبان
بصیرت ذکر این مواعظ را نمودم که برادران ایمانی
میباشند وازپند ونصیحتی که بایشان کردند ونشنیدند
وبلاها ومصیبتها برایشان وارد شد که انچه در
کتب ایشان دیدم هزار هزار ویکصد هزار مرد بنی اسرائیل
کشته شد وذلت وخواری کرفت اینطایفه را
وبحمد الله تا بحال خوار زار روز لیل ولکدکوب اطفال
ومورد لعن وطعن هر کبی خدا وند عزت را از ایشان

برد پس ملاحظه کنید که نافرمانی خدای تبارک وتعالی
بنده را چه قدر ذلیل میکند واطاعت وفرمان
برداری او چه قدر عزیز میکند وعملهای ایشان
یکی شرب خمر بود وبیشتر مذمت این طایفه باین
جهتست ومن در کتاب حضرت شعیا علیه السلم
دیدم آیات چند مذکور بود که ترجمه ان اینست ای
اسمانها بشنوید وای زمینها کوش بدارید چنین
میفرماید خدا که پسران بشما دادم وبزرک نمودم
ایشان را وبلند ساختم وایشان نافرمانی کردند
کاو وخر میشناسند صاحب خود را وبنی اسرائیل
مرا نشناختند وفهم نکردند وای بر قوم خطاکار
قوم سنکین کناه نسل بدکردار وفرزندان بدکاران

واکذاشتند وخدا را بغضب آوردند وبرکشتند
بقهقری شما دستهای خود را بلند کنید که من بر می
دارند من می پوشانم چشمهای خود را که نه بینم
ونخواهم شنید بسیاری تضرع شما را دستهای شما
آلوده شده است بخونهای ناحق وایضا در نشان
پنجاه ونهم این کتابست که دست خدا کوتاه نیست
از نجات دادن شما وکوش خدا سنکین نیست از
شنیدن آوازهای شما بلکه کناهان شما حایلست
میان شما وخدا وخطاهای شما پوشانیده است رحمت
خدا را از شما زیرا که دستهای شما بخونهای ناحق آلوده
است وانکشتان شما در معصیت فرو رفته است
لبهای شما بدروغ کفتن وزبانهای شما بباطل وناحق

گفتگو می کند نیست در میان شما از انست کوئی و نیست
بعد الت حکم کننده میل کنند کا نشد بهیچ و بوج
و سخن گوینده کانشد باطل و لا یعنی ایضا در فصل
پانزدهم از کتاب شعیا می فرماید که اگر بایستد به
پیش من موسی و شماعیل بجهة التماس بنی اسرائیل
که من قبول نخواهم کرد التماس ایشان را دور کن این
جماعت را از پیش من و اگر بگویند بتو که بکجا رویم
بگو با ایشان که چنین امر کرد خدای که هر کاه خواهید
بسوی مرگ روید و هر کاه خواهید بسوی شمشیر روید
و اگر خواهید بسوی قحط بروید و اگر خواهید بسوی
اسیری بروید ایضا در نشان هجدهم از کتاب ارمیا
وحی رسید بارمیا که برو بکار خانه کوزه گری که در

انجا بتو چیزی معلوم خواهد شد انحضرت می
فرماید رفتم بکارخانه کوزه کری دیدم استاد
کوزه کر را که پاره گل در دست داشت و از ان
گل چیزی میساخت و هر گاه او را از ان ناخوش
می امد انرا بر هم میزد و ان گل را چیزی دیگر
میساخت بشکل دیگر در این حال وحی
بمن رسید که بهمین نحو است عادت و رفتار من
با بنی اسرائیل که ایا بر ایشان تسلطی که این کوزه
کر را بر گل هست نیست بلکه هر گاه وعده
بدی دهم قومی را و ایشان در نظر من نیکی
کنند و از گناهان خود پشیمان شوند من آن
بدی را از ایشان صرف مینمایم و باصلاح احوال

ایشان میگویشم وایشان را می آمرزم واگر وعده
نیکی دهم بایشان وایشان بد کنند من آن
نیکی را صرف مینمایم از ایشان وایشان را بعذابها
گرفتار مینمایم وازیشان انتقام می کشم وفایده
نزول این وحی بر ارمیا اینست که مبادا وعده
نیکی که بانبیاء بنی اسرائیل داده بود مغرور
شوند وچنان دانند که هرچند بدی کنند
وعده نیک تغییر نخواهد یافت بجهة اینکه
ایشان از آل یعقوب وشجره ابرهیم میباشند
پس البته بدانید که خدا عادلست وجزای نیک
را نیک وبد را بد خواهد داد هر که باشد
واز هر نسلی که باشد همین قدر بس است بجهة

تنبیه برادران

تنبیه برادران مؤمن که پند پذیرند واز نصیحت
که بر بنی اسرائیل نموده اند وتهدید وتخویف
که بایشان نمودند اگرچه این طایفه نصیحت پذیر
نشدند وخود را مورد غضب ابدی ساختند
ایشان نصیحت پذیر شوند ومتنبه شوند بدانند
که باعث آن عقوبات ومسلط شدن سلاطین
جور وظلم بدکرداری وزشتی رفتار بود پس
هر که آن رفتار را بکند باید از خدای تعالی
بترسد وتوبه را تاخیر نیندازد گناه را کوچک
نشمارد وبداند که بنده را باخدا قرابت نسب
نمی باشد وقرب بنده بخدا از راه بندگی وعبادت
وفرمان برداریست هر که باشد اگرچه غلام

حبشی باشد بخدا مقرب خواهد بود و اگر نافرمانی
کند از خدا دور شده است و منتظر غضب و
عقوبت باشد اگرچه سید هاشمی باشد التماس
دارم از برادران ایمان که هرگاه نظر کنند
باین رساله و از او منتفع شوند این غریق بحر
شرمندگی را باستغفاری یاد نمایند و اگر
خطایی شده باشد ستر نمایند و بنظر اصلاح
این خطا را چشم پوشند که خدا دوست میدارد
عیب پوشان را معصوم کسی است که خدا
او را عصمت داده باشد بنده پر تقصیر
و خطا خود معترف میباشم مقصود از نوشتن
این رساله این بود که یوسف نام ادعاء

می نمود که من با علماء اسلام نشسته ام
و کیفیت این مذهب را کسی بر من ثابت
نکرد عوام مردم ازین سخن گریبان گیر
شیطان شدند که مبادا فی الواقع سخن او اصلی
داشته باشد چون با او گفتگو شد گفت مرا
خبر ده که در کجای تورة مدح و نعت پیغمبر
شما را نموده بنده اولا از تورة انچه بلفظ عربی
تعبیر نموده بودند و همچنین از انجیل و زبور
بلفظ عربی دیده بودم نوشتم باز گفتم شاید
چون از روی عناد و لجاج است و اغماض میکند
بگوید که از عبارت عبری که در تورة میباشد
ذکر کن فرستادم تورة را آوردند و انچه را

کردیدم بلفظ عبری نوشتم اگر تقدیر
الهی بسلامتی عاقبت او تعلق گرفته
باشد از ملاحظه آنچه نوشتم بهره مند
و سعادتمند خواهد گردید
و اگر تقدیر نشده است و ماده
قابلیت ندارد خود را ملامت
کند من لم یجعل الله له نورا
فما له من نور اگر او نفع نگیرد
برادران مؤمن الحمد لله نفع خواهند
برد و اعتقاد ایشان محکم تر خواهد

کتابخانه مجلس شورای ملی

۱۴۷

شد و با یقین از دنیا برای آخرت
خواهند رفت جعلنا الله و ایاکم
من السالکین بسبیل الرشاد
وعصمنا و ایاکم من العناد
حسب الاشاره عالیجناب مقدس القاب
علامی فهامی مجتهد العصر
الزمانی اعنی قدسی الذات
ملکی الصفات مولانا ملا علی
نید توفیقاته و تاییداته قلمی گردید
وانا الکاتب الاثم ابو القاسم الحسینی

[illegible]

[illegible] الکریم

[illegible]

[illegible] ۱۲۵۸